



بنا به ضرورت و در نقد کمیته مرکزی
حزب کمونیست ایران بطور کلی و نقد متد
و نگرش رفیق صلاح مازوجی، پخش این
مجموعه مقاله را لازم می بینم.

مقالات مستقل از یکدیگر قابل مراجعه و
مطالعه می باشند.

21 آگوست 2020

بهروز ناصری

بحران سازی در پوشش چپ

- بعنوان یک راه حل سرمایه دارانه (نقدی بر متد و نگرش رفیق صلاح مازوجی).....**صفحه 2**
- نامه به کمیته اجرایی حزب**صفحه 10**
- در باره مقاله محمد آسنگران.....**صفحه 12**
- هدف شما تخریب حزب کمونیست ایران و کومه له است و نه دفاع از آن، 13 آگوست 2020
- تراکت سوسیالیسم چیست.....**صفحه 17**
- نامه ی سرگشاده به نیروهای چپ و کمونیست.....**صفحه 18**
- در باره دو موضوع: (1) راه حل برون رفت از وضعیت کنونی، (2) اشاره به تاریخ گذشته (به بهانه پاسخ به چند رفیق) - 16 آگوست 2020.....**صفحه 19**
- توضیح در باره پخش بیرونی یادداشتهای یک بحث که در جلسه پالتاکی ارائه دادم. 21 یونی 2020...**صفحه 30**
- چند نکته در رابطه با نامه ی رفیق شمس خرمی 31 مه 2020.....**صفحه 44**
- یادداشتی در باره مباحثات بیرونی در مورد اختلافات در درون حزب، 22 آپریل 2019.....**صفحه 53**
- انسان در اکثر اوقات زندگی مجبور به سازش است، 16 اکتبر 2019**صفحه 57**
- ویورس کرونا، نمودی از بطن یک سیستم، 20 مارس 2020.....**صفحه 58**
- در باره مناسبات احزاب سیاسی با یکدیگر، 31 مارس 2019**صفحه 68**

بحران سازی در پوشش چپ

بعنوان یک راه حل سرمایه دارانه

(نقدی بر متد و نگرش رفیق صلاح مازوجی)

بهرروز ناصری

20 آگوست 2020

مقدمتن

در روزها و هفته های گذشته، بطور مشخص تر، بعد از پلنوم اخیر کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و مقاله رفیق صلاح مازوجی در باب بحران سیاسی و تشکیلاتی در حزب کمونیست ایران، برآن شدم تا تعدادی از مقالاتی که اکثرا قبلا در درون حزب پخش شده بودند، را برای تنویر افکار عمومی و فعالین کارگری و سیاسی، در اختیار بگذارم.

اگر بحث از بحران درون حزب و تمام شکوه های رفیق صلاح در آخرین مقاله اش: "سیمای سیاسی بحران درونی حزب کمونیست ایران" (آگوست 2020)، و وضعیت کنونی حزب است، بایست مستقیما سراغ رهبری حزب را گرفت. رهبری حزب، برای رهبری کردن حزب و اجرای سیاستهای اصلی کمونیستی موفق نشد، چون در سیاستش و متد و نگرشش نبود. رهبری که جایگاه بین «اصل» و «حاشیه» را با هم عوض کند، نتیجه همان خواهد شد که ما امروز شاهدش هستیم.

من در این مقاله کوتاه تمایل دارم تا متد و نگرش نادرست رهبری حزب و شخص صلاح مازوجی که مسئول اصلی وضعیت کنونی حزب هستند را برجسته تر نمایم. در اصل رابطه ای نزدیک بین متد و نگرش و سبک کار از یکسو و مضمون و محتوای مسئله ای وجود دارد. پرداختن به هر دو وجه یک موضوع، کار این یک مقاله کوتاه نیست. کار مفصلتر به وقت و فرصت بیشتری نیازمند است که طبق معمول و بنا به ذیق وقت، آنرا به فرصت مناسب دیگری موکول میکنم.

1. خودمحوری و بی توجهی به نظرات اعضا بعنوان نمودی از فرهنگ غیر دموکراتیک و استبدادی

یکی از متدهای نادرستی که کمیته مرکزی حزب و در راس آن رفیق صلاح مازوجی در سالهای اخیر بوضوح از خود نشان داده اند، بی توجهی به نظرات اعضا و اکثریت حزب بوده است. اگر نظراتی که رفیق صلاح از آن دفاع میکند و با اقبال اکثریت آراء در تشکیلات روبرو شود، همه چیز خوب پیش میرود و مشکلی مشاهده نمیشود.

مشکل آنجا بوجود می آید که نظرات مد نظر رفیق صلاح به نظر و رای اکثریت اعضا این حزب تبدیل نشود. در اساس در هر دو حالت نایبست هیچ مشکلی پیش بیاید. یعنی هم در شرایطی که نظر رفیق صلاح با اقبال عمومی حزب روبرو شود و هم زمانی که نظرات رفیق در اقلیت قرار بگیرد، در هر دوی این حالت، تئوری و منطق سوسیالیستی به ما میگویند که حزب در هر دو حالت نایبست با مشکل و بحران روبرو شود.

بحران حزبی زمانی بوجود می آید که فرهنگ موجود در بین رهبری حزب با محوریت رفیق صلاح مازوجی، یک فرهنگ نادمکراتیک و استبدادی باشد. وقایع و رویدادهای بیش از 15 سال گذشته شامل موارد زیادی می شوند که وجود این فرهنگ غیر دموکراتیک و استبدادی در رهبری حزب و در راس آن صلاح مازوجی را بخوبی نشان میدهند.

یکی از زمخت ترین عملکردهای غیر دموکراتیک و استبدادی، در رابطه با قضیه کنگره سیزدهم حزب قابل مشاهده است.

سیاست غیر دموکراتیک رهبری حزب در رابطه کنگره سیزدهم اولای یکی این بود که مکررا اندر مکرر برگزاری کنگره سیزدهم حزب را به تعویق می انداختند.

چون میدانستند که این خطر واقعی وجود دارد که این رهبری موجود در کنگره سیزدهم رای نیاورند، که این رای نیاوردن اساس مسئله آنان بود، به انواع تاکتیک که هیچکدام از آن تاکتیکها موفق نشدند، متوسل می شدند.

یکی از تاکتیکها این بود که انتخابات نمایندگان کنگره را برداشتند و بجای آن فرمول «هر عضو یک رای» را آوردند که معنای آن فرمول این بود که برای کنگره سیزدهم انتخابات برای تعیین نمایندگان نیار نیست و هر عضو رسمی که در کنگره بتواند شرکت نماید، میتواند از حق رای برخوردار باشد. این فرمول تنها ظاهر رادیکالی داشت، اما در اساس و بنا به شرایط موجود امکان شرکت برای همه اعضای حزب در کشورهای مختلف را فراهم نمیکرد. اکثر اعضای حزب در کشوری که سالن کنگره در آن برقرار میشد، میتوانستند در کنگره شرکت داشته باشند مثلاً بویژه در این شرایط کرونایی برای اعضای حزب در نروژ که یک تشکیلات نسبتاً بزرگی است، راحت نمی بود که براحتی در کنگره شرکت نمایند. پیشنهاد اینکه در هر کشوری تشکیلات آن کشور بدون اینکه به سوئد یا آلمان مسافرت کنند، بتوانند در کشور خود از طریق اینترنت در کنگره شرکت نمایند، که این پیشنهاد با استدلال اینکه کنگره جلسه گفت و شنود نیست و اگر هر عضوی بتواند از خانه خود در کنگره شرکت کند، کنگره دیگر کنگره نخواهد بود، با آن پیشنهاد مخالفت کردند. در اساس کسی هم نگفته و ننوشته بود که هر عضوی در منزل خود در کنگره شرکت نماید. پیشنهاد این بود که در هر کشوری، کمیته آن کشور یک سالن با اینترنت خوب تهیه کند و همه رفقای آن کشور در آن سالن بتوانند در کنگره شرکت نمایند، که آنطور به میل خودشان آن پیشنهاد را میندازند.

دومین تاکتیک غیر دمکراتیک این بود که کمیسیون تدارک کنگره، بدون برسمیت شناختن تشکیلات موجود و کمیته های حزبی در کشورهای مختلف، و از بالای سر آنان، رفقای که به نظرات آنها نزدیک یا مورد اعتمادشان هستند را در هر کشوری پیدا نمایند و از او بخواهند تا در آن کشور لیست رفقای که میخواهند در کنگره شرکت نمایند را تهیه کرده و در اختیار کمیسیون تدارک کنگره بگذارند. این روش هم غیر دمکراتیک و غیرحزبی و هم نامحترمانه بود.

سومین تاکتیک غیر دمکراتیک این بود که کمیته مرکزی حزب هیچگاه به تدارک سیاسی مشغول نشد. پیشنهاد بولتن مباحثات را دادیم، اما این پیشنهاد نیز نشنیده گرفته شد. همه احزاب سیاسی و اتحادیه های کارگری در این جوامع وقتی که به سال کنگره شان نزدیک می شوند، حداقل شش ماه قبلتر تدارک سیاسی خود را شامل جزوات مختلف خواهد بود را در بین اعضایشان پخش میکنند تا فرصت کافی برای بحث و گفتگو در آن زمینه برای واحدهای آن تشکیلات وجود داشته باشد. رهبری حزب حتی دلیل به تعویق افتادن کنگره را هم بخوبی مستدل نمیکردند. در آخرین مورد آن که در یک جلسه تشکیلاتی صلاح مازوجی به تعویق انداختن کنگره شفاها بحث کرده بود، من شخصا پیشنهاد کتبی ارائه دادم که رهبری حزب کتبا اعضا حطب را از تعویق چند باره کنگره سزدهم مطلع کنند، که این پیشنهاد هم شنیده نشد.

چهارمین تاکتیک غیر دمکراتیک این بود که در اطلاعیه برگزاری آخرین پلنوم کمیته مرکزی حزب، یک کلکه در مورد کنگره سیزدهم حزب مشاهده نمی شود. کمیته مرکزی حزب در خیال آرامش گزارش روتین خود را داده است.

من برگزاری آن نوع پلنوم به ظاهر خونسردانه را آشکارا دهن کجی و تحقیر همه اعضا حزب میدانم. زیاد صحبت کردن و به حاشیه پرداختن همیشه جزو خصلتهای رهبری حزب و در راس آن شخص صلاح مازوجی بوده است.

سیاست رهبری حزب نسبت به برگزاری کنگره سیزدهم حزب، یک سیاست نامسئولانه بوده است. طبق آخرین نظر صلاح مازوجی آنها اشکارا از خود خلع مسئولیت کرده اند و کنگره را برگزار نمیکنند: «... اگر می خواهیم در این مسیر گام برداریم نباید منتظر برگزاری کنگره سیزدهم بمانیم باید از هم اکنون دست به کار شویم، کنگره معجزه نمی کند، کنگره در بهترین حالت اگر با موفقیت برگزار شود، روند اوضاع درون حزب را به مسیر درستی می اندازد...».

2. یکی دیگر از خصلتهای رهبری حزب فرافکنی و حاشیه - و فضا سازی است

کلا تلاش رهبری حزب در رابطه با تشکیل آلترناتیو سوسیالیستی از طریق تشکیل قطب چپ نیروهای چپ و کمونیست، (که امروز به شش حزب و سازمان تقلیل یافته است) یک فرافکنی آشکارست. یکی از انحرافات رهبری حزب و طیف قابل توجهی از چپ ایران (عمدتاً احزاب کمونیست کارگری) توجه، سیاست و عملکرد آنان در چهارچوب رابطه «احزاب - احزاب» خلاصه میشود. رهبری حزب و در راس آنها رفیق صلاح مازوجی با خم شدن روی مناسبات «احزاب - احزاب» رابطه «حزب - طبقه» را به کلی به فراموشی سپرده اند. رهبری حزب بجای

رهبری کردن حزب، خود را به رهبر یک محفل تقلیل داده است و از طبقه کارگر هم تنها یک استفاده ابزاری میکند. طبقه کارگر برای رهبری حزب نه موضوع، بلکه ابزار است. به همین دلیل هم وظیفه ای در این رابطه برای خود تعریف نکرده است.

همچنانکه در مقاله درونی به تاریخ 16 آگوست نوشته بودم:

«...من وضعیتی که حزب در آن گرفتار شده است را ناشی از بد رهبری کردن رهبری حزب و شکست بعضی از سیاستها و پروژه های رهبری حزبی می دانم.

رهبری حزب بنا به نگرش و متد نادرستی که داشنه است در رابطه با:

- جنبش کارگری ایران و مسئله تلاش برای بوجود آوردن نهضت تشکل سازی
- تلاش برای ایجاد شبکه های کارگری
- تلاش برای بوجود آوردن و گسترش تشکیلات حزب در خارج از کردستان

بعنوان کار و فعالیت اصلی کمونیستی شکست خورده است، لذا بدون هیچ بحث و ارزیابی روشنی در این زمینه و بدون اقرار به شکست این هدف حزب، کاری که رهبری حزب انجام داد این بود که ایجاد آلترناتیو سوسیالیستی را به تلاش برای ایجاد قطب چپ بین چند حزب و سازمان بی نام و نشان و حکمتیستها ربط بدهد و در این رابطه تلاش کرد تا بعد از سالها تماس و جلسات با این احزاب بلاخره این قطب چپ و کمونیستی را بوسیله احزاب و سازمانهای اتحاد فدائیان کمونیست، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت بوجود آوردند.

لازم به ذکر است که چندی قبلتر نیز بیش از 25 سازمان و حزب و نهاد چپ، کمونیست و دمکراتیک و حقوق بشری تحت همین نام نیروهای چپ و کمونیست تشکیل شد که بدون یک ارزیابی کوچک و ناقابل، ذوب شد و معلوم نشد که به چه شرنوشتی دچار گردید و چرا یکدفعه ناپدید شد.

مقدار قبلتر از آن نیز نیروهای چپ کارگری اساسا از همان احزاب و سازمانهای بالا تشکیل شد که آنها به همان سرنوشت "خدا میداند" دچار شدند.

این قطب چپ و کمونیست که حال در برگیرنده این شش جریان است، سومین تلاش ناموفق رهبری حزب برای پوشاندن آن شکست بزرگتر در قبال جنبش کارگری ایران است.

اساسا همین شکست است که رفیق صلاح مازوجی را واداشت که به کومه له و شخص رفیق ابراهیم علیزاده گیر دهد که چرا با احزاب کردستانی وارد همکاری شده است و خدا هم سازمان خه بات بیچاره را برای کاک صلاح نازل کرد تا با توسل به ذکر نام خه بات، کومه له و رهبری کومه له را بکوبد و به این وسیله اذهان را از یک ناکامی بزرگ به سوی دیگری بکشاند...».

3. رهبری حزب و شبکه ی پیرامونی اش به زور «انحلال طلبی» را به دیگران تحمیل میکنند.

در درون حزب کمونیست ایران هیچ نظریه ای که انحلال طلبی از آن استنتاج شود، وجود ندارد. انتقاد از حزب کمونیست ایران وجود دارد، ولی این انتقادات به معنی انحلال طلبی نیستند. انتقادی که از رهبری حزب کمونیست ایران وجود دارد اینست که در طول سالیان طولانی هیچ سیاست و اقدام عملی در جهت تشکیلات سازی حزب در شهرها و مناطق خارج از کردستان اتخاذ نکرده است. انتقاد این بوده است که هست و نیست حزب کمونیست ایران تنها کومه له و جنبش کردستان است. ما هر جایی که لازم باشد با نام حزب فعالیت می کنیم و جای هم لازم باشد بنام کومه له. تناقض اصلی بین یک فرمول اساسنامه ای و واقعیات موجود است. طبق اساسنامه کومه له - سازمان کردستان حزب کمونیست ایران است. اما در واقع امر کومه له همه چیز است و در واقع امر حزب کمونیست ایران بخشی از کومه له است.

ثئوری و منطق سوسیالیستی به ما میگوید که این وضعیت نادرست است. حزب کمونیست ایران طبق تعریف، حزب کمونیست برای همه ایران است و بیش از سه دهه از فعالیت حزب می بایست تاکنون حزب کمونیست صاحب چند

تشکیلات منطقه ای در سراسر ایران می بود که کومه له تنها یکی از آنان می بود. حزب کمونیست ایران همچنین می بایست در بین جنبش کارگری و جنبشهای توده ای خارج از کردستان جاپایی برای خود درست می کرد.

اما بعد از بیش از سه دهه فعالیت بنام حزب کمونیست ایران، هنوز هم که هنوز است همه چیز حزب کمونیست ایران کومه له و صرفا کومه له است.

اگر کسی بیايد و به این وضعیت راضی نبوده و انتقاد نماید، به او انحلال طلب می گویند. در واقع ما در درون حزب کمونیست ایران یک انحلال طلب هم نداریم. حتی اگر رفیقی هم معتقد به استقلال تشکیلاتی حزب و کومه له از هم باشد، باز هم این نظریه به معنی انحلال حزب کمونیست ایران نیست.

رفقای رهبری و شبکه ی پیرامونی با انحلال طلب قلمداد کردن منتقدین، میخواهد از زیر بار مسئولیت سنگینی که از عهده اش بر نیامد شانه خالی کرده و باز هم فرافکنی نماید.

4. متد رهبری حزب پوششی چپ و رادیکال اما در واقع بورژوایی است

من در جلسه 21 ماه یونی 2020 بر چند خصلت سرمایه اشاره کرده بودم تا بنا به این خصلتهای سرمایه که تمرکزگرا، سیری ناپذیر و بر اساس مناقع سرمایه انعطاف پذیر است، بتوان سیاستها و عملکردی اتخاذ کرد که به اتحاد وسیع طبقه کارگر منجر شود. در این رابطه به مقاله یادداشتهای جلسه 21 یونی 2020 مراجعه کنید.

با توجه به:

- خصلتهای سرمایه
- وضعیت مبارزاتی کارگران
- همزمان عدم وجود تشکل سراسری کارگران جهت تغییر توازن قوا در سطح کشور

بایست سیاستها و عملکردی در صحنه عمل اتخاذ کرد که:

- اولاً در تقابل با مناقع سرمایه باشد
- دوماً از این قابلیت و ظرفیت برخوردار باشد تا بتواند اکثریت کارگران را حال با هر تفکر و گرایشی که داشته باشند را بتواند بسیج و متحد کنند

لذا ضروریست تا:

- جنبش سوسیالیستی ایران و کمونیستها انقدر از ادیخواه و ازاداندیش و دمکرات منش باشند که قدرت شخصی خود را بر قدرت جمعی و قدرت و منافع کارگران ارجحیت ندهند. به عبارت دیگر، لازم و ضروریست که کمونیستها با هر گونه رویکرد فرقه گرایانه و سکناریستی و محدودنگرانه مرزبندی کنند. اگر این مهم ها انجام نشود و کمونیستها به نسبت به اوضاع طبقاتی امروز ایران و منطقه واقع بینانه برخورد نکنند، هر چند هم از الفاظ رادیکالی بکار ببرند، عملاً به حافظان وضع موجود تبدیل میشوند.
- طیف مد نظر چپها و کمونیستها ضروریست تا بازنگری نقادانه در مورد رویکردها و مناسبات و جایگاه خویش و رابطه ها و تأثیرات آنان بر جنبش های اجتماعی و از جمله جنبش کارگری داشته باشند.

با این پیمانان سنجش، آیا رهبری حزب اینگونه عمل کرده است؟

پاسخ من منفی است.

رهبری حزب سالهاست که:

1. با اتخاذ نگرش و عملکرد «احزاب-احزاب» رسماً متد و نگرش «حزب-طبقه» که می بایست ناظر بر فعالیتهای حزبی میشد، کنار گذاشته شده است. در نگرش «احزاب-احزاب» طبقه کارگر نقش ابزاری دارد و نه موضوع اصلی. نمونه این نگرش را در فعالیت جانانه رهبری حزب برای تشکیل قطب چپ متشکل از شش جریان چپ و کمونیست جهت ساختن آلترناتیو سوسیالیستی مشاهده کرد. یعنی رهبری حزب برای

ساختن سوسیالیسم نه به طبقه کارگر و جنبشهای توده ای، بلکه به احزاب و سازمانهایی نظیر حکمتیستها، فدائیان کمونیست، هسته اقلیت، اقلیت و راه کارگر متکی است.

هر حزب و سازمانی در جای خود قابل احترام است ولی این سیاستها و عملکردهای رهبری حزب برای ساختن آلترناتیو سوسیالیستی نادرست و روی ریل غلطی است.

رهبری حزب و شخص رفیق صلاح بیشتر شیفته لیستهای بلند بالا هستند تا با توسل به آن بتوانند مقداری هیاهو و جاروجنجال "سوسیالیستی" راه بیندازند.

این متد و روشی که طی این سالها از سوی رهبری حزب اجرا شده است، از یکسو نتوانسته تاثیر مثبتی روی جنبش کارگری و سایر جنبشهای اجتماعی بگذارد تا جامعه ایران را بسوی تحول مثبت به نفع کارگران و زحمتکشان بسیج و متحد کنند و از سوی دیگر کارگران در سطح ماکرو هنوز هم از تشنگی و پر اکندگی رنج می برند، لذا دقیقاً به نفع سرمایه تمام شده است. تلاش برای استفاده از کلمات رادیکال، بدون زمینه مادی، به عمل رادیکال منجر نمی شود. حرف رادیکال زمانی به عمل رادیکال و ریشه ای تبدیل میشود که آن نظر یا نقد از سوی کارگران و زحمتکشان و در زندگی مبارزاتی آنان پذیرفته شود. فرقه گرایی، خودمحموری و بزرگ بینی و غیردمکراتیک عمل کردن خصلتهایی هستند که کمونیستها را (حال با هر درجه از ظاهر رادیکالی ظاهر شوند) به زائده ها و حافظین وضع موجود و در عمل مدافعان سرمایه داری تبدیل میکنند.

منفعت سرمایه در کشورهای مثل ایران در پراکندگی و تشنگی و فقر طبقه کارگر و زحمتکش نهفته است. رابطه سرمایه ها و منافع سرمایه در شرایطی که ما در سطح بین الملل با سرمایه های مختلفی روبرو هستیم، یک بحث سیاسی - اقتصادی وسیعتر است، اما فقر طبقه کارگر و زحمتکش در ایران وزنه را به نفع سرمایه هم در سطح ایران و هم سرمایه بین المللی در آورده است.

میتوان ادعا کرد که رهبری حزب و آن طیف از کمونیستها که با سماجت خود در به ظاهر رادیکالیسمشان و تبدیل خود به یک سکت و فرقه، عملاً پایه های این نظام ظالمانه سرمایه داری را محکومتر کردند. لذا مبارزه علیه سرمایه و سرمایه داری و مبارزه برای اتحاد طبقه کارگر ایجاب میکند که یک توافق عمومی و وسیع در بین همه جنبشهای اجتماعی و احزاب و سازمانهای سیاسی در مورد ارزشها و خواستها و مطالبات دمکراتیک وجود داشته باشد. طبقه کارگر ایران تنها در شرایط آزاد و دمکراتیک است که میتواند به سازماندهی خود برسد و نسبت به شرایط اجتماعی دخالتگر باشد.

برای ایجاد تغییرات اجتماعی بایستی از زبان و ادبیات سیاسی و فرهنگی برخوردار بود که گروههای مختلف اجتماعی را حول خواستهای دمکراتیک سیاسی و مطالباتی که مستقیماً زندگی آنها را بشیوه ای مثبت متحول میکند، جمع آوری و و بسیج نمود.

با زبان زحمت منطبق بر فرقه گرایی و سکتاریسم نمیتوان انتظار داشت که از سوی کارگر و زحمتکش مورد مقبولیت واقع شد.

2. متد و روش فرقه گرایانه و نادرست رهبری حزب در برخورد به سوسیالیسم

اینکه سوسیالیسم در یک کشور امکان تحقق یابی دارد یا خیر، یک بحث معتبری است که بطول تاریخ جنبش سوسیالیستی وجود داشته و حول امکان تحقق سوسیالیسم در یک کشور یا سطح جهانی گرایشهای مختلفی شکل گرفته است.

تا اینجا مسئله، یعنی وجود نظرات مختلف، مشکلی نیست و وجود نظرات مختلف عادی است. مشکل آنجا شروع می شود که پیروان سوسیالیسم در یک کشور (که من هم از لحاظ مضمونی از سوسیالیسم در یک کشور دفاع میکنم و در این رابطه بحث خودم را هم دارم) در درون حزب که بیشتر برخورد ایدئولوژیک به موضوع میکنند تا برخوردهای سیاسی و منطقی. برخورد رفقای رهبری حزب و شخص رفیق صلاح به مسئله سوسیالیسم در یک کشور ایدئولوژیک و سکتاریستی است که معمولاً نظرات دیگر را تحمل نمیکند.

اینجاست که متد غلط روی مضمون درست هم میتواند تاثیر منفی بگذارد. تئوری و منطق سوسیالیسم به ما میگوید که مدافعان سوسیالیسم و مبارزینی که برای یک جامعه ی سوسیالیستی مبارزه میکنند، نباید به گرایشها و خوانش های دیگر برخوردهای ایدئولوژیک و تنگ نظرانه داشته باشند. زیرا تحقق سوسیالیسم در یک کشور در یک رابطه مستقیم با خواست اکثریت طبقه کارگر و زحمتکش برای تحقق آن در یک جامعه قرار دارد.

اگر مبارزات اکثریت کارگران و زحمتکشان هنوز تا این حد رشد و متکامل نشده باشد که آنها خواستار سوسیالیسم باشند، وظیفه کمونیستی حزب کمونیست است که روی این مسئله مکتب کرده و علت آنرا جویا شود و برای تحقق سوسیالیسم در جامعه و آنرا به میل اکثریت کارگر و زحمتکش جامعه تبدیل کردن، بایست انواع کار و فعالیت سیاسی تعریف کند و در دستور بگذارد و نه اینکه مثل رهبری حزب کمونیست ایران و شخص صلاح مازوجی، با رجوع دادن به تفاوت استراتژیک سعی بر ایزوله کردن آن نظر متفاوت نماید.

من قبلا هم در جلسات حزبی و غیر حزبی روی این نکته بحث کرده ام که فعالینی که در مورد سوسیالیسم نظرات مختلفی دارند، حتمن لازم و ضروریست که رابطه ای رفیقانه و صمیمانه با هم داشته باشند و نه مغرضانه و کینه توزانه.

بگذار در ملاءعام این شکایت از رهبری حزب و شخص صلاح مازوجی داشته باشم که آنها در برخورد به نظرات منتقد و متفاوت، همیشه به شیوه های ناسالم و تحقیر آمیز علیه نظرات مختلف برخورد کرده اند. من یکی از نمونه هایی هستم که رهبری حزب و محفل دوروبر رهبری هر چه برخورد غلط و ناسالم بود علیه من دریغ نکردند.

اینکه رهبری حزب و شخص صلاح مازوجی نسبت به افرادی مثل من همیشه تلاش حداکثری کرده بودند که آنقدر بی اثر و در حاشیه شان نگه دارند تا روزی آنها این حزب را بگذارند و بروند. اما با وجود همه برخوردهای ناسالم، فرقه گرایانه و کینه توزانه و سازماندهی شده ای که همین رهبری حزب با محوریت رفیق صلاح علیه امثال من بوجود آوردند و فرهنگ ناسالمی که در حزب اشاعه دادند، من متأسفم.

علت این همه بحرانی که خود ساخته اند، واقعا قدرت طلبی و شیفته در دایره ی رهبری قرار داشتن است و نه تاثیر گذاری روی مبارزه طبقاتی. اتفاقا آنچه برای رفقا بی اهمیت است منافع جمعی است، وگرنه چگونه به خود اجازه میدادند که همه اصول دمکراتیک و احترام به حق و تصمیم اعضای حزب را زیر پا بگذارند و اشکارا بر سر سهم در کمیته مرکزی به چانه زنی بپردازند؟؟

مسئله اصلی اعتقاد و عدم اعتقاد به مبارزه طبقه کارگر است. فرد و یا جمعی که اعتقادی به طبقه کارگر نداشته باشند، به همین روزی می افتند که حالا رهبری ما افتاده است. اعتقاد به مبارزه طبقه کارگر بایست منطق به این منجر میشد که حزب نیروی خود را برای رفع موانع سرراه اتحاد و سازمانیابی این طبقه عظیم، اما به همان اندازه فقیر و شریف بکار میگرفت که از این مرحله ی فلاکتبار کنونی به سطحی بالاتر مبارزاتی میرسیدند.

3. متد نادرست و غلط رفیق صلاح مازوجی و شبکه ی پیرامون وی در برخورد به ناسیونالیسم

در رابطه با برخورد به ناسیونالیسم برخورد صلاح مازوجی و محفل پیرامون وی (امروزه) با برخورد احزاب کمونیست کارگری مو نمیزند. به همین دلیل صلاح و شبکه ی پیرامونی خیلی به تعرضات و حملات کمونیسم کارگری علیه «ناسیونالیسم ما» خوشحال اند. اینکه رفیق صلاح و محفل دوربرش تصمیم گرفته اند تا باصطلاح اختلافات درون حزبی را علنی کنند، اتفاقا به این دلیل بوده است که این رفقا که در درون ناکام ماندند و حالا با این سبک و متد در تلاشند تا از بیرون حزب به اشکال مختلف نیروی کمی جمع کنند. و به همین دلیل هم ما بجای اینکه مستقیما رفیق صلاح را بکوبیم، راحتتر است تا ما هم روی ایشان و نیروی کمی فوکوس کنیم و آنها را مورد نقد قرار دهیم که بخشی از رهبری حزب و رفیق صلاح را هم در برمیگیرد.

مسئله اینست که رفیق صلاح و طیف کمونیسم کارگری هدفشان نه مبارزه علیه ناسیونالیسم، بلکه مستقیما جنگ احزاب است. هیچکدام از آنها، نه رفیق صلاح و نه احزاب کمونیسم کارگری جرات و شهامت جنگ احزاب با احزاب ناسیونالیست را ندارند، لذا به کومه له گیر میدهند.

از لحاظ محتوا و مضمون نظرات این رفقا در مورد ناسیونالیسم و مبارزه علیه ناسیونالیسم نادرست و اتفاقا در تقویت با ناسیونالیسم قرار دارد. زیرا که آنان به دنبال آگاهی سیاسی و طبقاتی کارگران و زحمتکشان علیه ناسیونالیسم نیستند، آنها بدنبال این نیستند که این آگاهی که همه کارگران و زحمتکشان حال با هر زبان و ملیت و رنگ پوستی باشند، رفقا و دوستان همدیگرند و لازم است تا متحد شوند. اگر بودند این روش و متد کنونی و هیستریک را اتخاذ نمیکردند.

مبارزه درست و آگاهگرانه علیه ناسیونالیسم نه بوجود آوردن فضای هیستریک و بیمارگونه در بین احزاب سیاسی، بلکه این است که در نتیجه فعالیت کمونیستی و سوسیالیستی کلیه ملل مختلف ساکن ایران و دوروبر ایران را تا آن حد به هم نزدیک شده و از هم حمایت و پشتیبانی نمایند که بتوانند حاکمان جنایتکار در ایران و کشورهای پیرامونی ایران را به شکست بکشانند و هر کدام به حقوق پایمال شده خود برسند.

متد و نگرش رفیق صلاح و احزاب کمونیسم کارگری در این زمینه هم نه سیاسی اجتماعی، بلکه فرقه گرایانه و «تقابل احزاب» است. تمام رویدادهای منطقه و تاریخ نادرست بودن این متد را نشان داده است: «شکست بدنبال شکست»، اما بدبختی اینجاست که این همه شکستی که جنبش ما متحمل شده است از سوی این رفقا دیده نشده و برسمیت شناخته نمیشود. زیرا دایره تفکر و تصمیم گیری آنها در همان چهارچوب قدرت گیری فردی آنهاست و بس.

4. متد، نگرش و برخورد نادرست رهبری به احزاب چپ و سوسیالیست در ایران

برخورد شخص صلاح مازوجی و محفل پیرامونی وی به احزاب چپ و سوسیالیست ایرانی خیلی تحقیر آمیز و زنده است. این رفقا تا جایی دیگران را برسمیت می شناسند که ان دیگران نظر انتقادی نسبت به این جنابان خودی و غیر خودی نداشته باشند. والا نه فقط پذیرفته نمیشوند بلکه برسمیت هم شناخته نمیشوند.

همین قطب چپی که رفقای رهبری حزب کمونیست ایران پیشقدم آن بودند، به اندازه کافی این برخوردهای حقارت آمیز و استبدادی آنان به سازمانهای دیگر را نشان میدهند.

مسئله اصلی اینست که رهبری حزب در بخش تشکیلات سازی و تبدیل حزب به حزب مبارزاتی جنبش کارگری شکست خورده است. ولی همزمان به هیاهو و جاروجنجال برای پنهان کردن شکست اصلی در رابطه با جنبش کارگری و برای انحراف اذهان و جلب افکار عمومی بسوی خود، به اسم و لیست احزاب نیاز دارند. احزابی که خود منشاء کمترین تعیبات اجتماعی هستند. احزابی که برای خودشان هیچ برنامه عمل و فعالیتی در میان کارگران ندارند.

احزابی که همه همدیگر را تکمیل میکنند. احزابی که نه بودندشان مبارزات کنونی را تقویت میکند و نه نبودنشان باعث کمبودی در جنبش ها می شوند.

این متد که فکر میکند بدون تشکیلات در محل زیست و کار کارگران میتواند در سیاست در ایران دخالت کند و یا چشمی هم به قدرت سیاسی کشور بدوزد، مستقماً تأثیر گرفته است متد خمینی قبل از اینکه به ایران برگردد است.

یک خمینی ناشناس، بوسیله مدیای غرب علم می شود و با تبلیغات زیاد موفق می گردد تا با استفاده از توهم توده ها سوار موج انقلابی آنزمان گردد. حالا که در خانه ای انواع رسانه های اجتماعی وجود دارد، حتمن به همان شیوه ی خمینی میتوان دوباره ایران را تغییر داد، اما این دفعه به شکل مثبتش. خیلی از احزاب کمونیسم کارگری که به تشکل سازی و کار سازمانگرانه در محیط زیست و کار کارگران اهمیت نمیدهند، اما همزمان میخواهند که کسب قدرت سیاسی نمایند، دارند از همین روش خمینی برای کسب قدرت سیاسی در کشور استفاده میکنند.

اینست که بایست دوباره و چند باره این سوالات مهم را در مقابل آنان گذاشت که هدفشان واقعا چیست؟ چرا تا حال شکستها و ناکامیهای گذشته را بررسی و ارزیابی نکرده اند؟

چرا پاسخ نامه ی علنی مرا ندادید؟ یکی از رفقای اتحاد فدائیان کمونیست زحمت کشیده بود و طی یک ای میلی برایم نوشت که در شماره آینده اشان پاسخ سوال مرا میدهند. الحق اینرا هم نوشت هبود که پاسخی که می نویسند پاسخ فقط آنهاست. و همه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست را نمایندگی نمی کند، که هنوز بعد از مدت طولانی که تاریخش را فراموش کرده ام، هنوز هم که هنوز است، پاسخ رفقای فدائیان کمونیست را ندیدم.

چرا به سازمانهای سوسیالیستهای انقلابی که از حکمتیستها جدا شده بودند (جریان سلام زیجی) و سوسیالیستهای انقلابی (با سخنگویی رفیق مازیار رازی) را علیرغم اینکه تمایل داشتند در این جمع شما باشند، نه پاسخ دادید و نه به آنها هیچ نوع محل گذاشتید؟ هم من سوالات و پاسخهای آنان را علنا پخش کردم و هم آنها هم سوال من و پاسخهایشان را بازپخش نمودند. چون حتمن آنها را «خودی» به حساب نیآورده اید؟ بر خودهائیان نسبت به دیگران خیلی تحقیر آمیز، خودمحورانه و برسمیت نشناسانه است.

شکست خوردنتان را خودتان با نظرات نادرست، سیاستها و اعمال و کردارتان رقم زده اید. برایتان متاسفم.

اگر رفقای رهبری و شخص کاک صلاح مازوجی واقعا خیلی در فکر جنبش کارگری و توده ای و پیروزی سوسیالیسم هستند، مسئولیت این وضعیتی که خودشان بوجود آورده اند را بپذیرند و همه اعضای کمیته مرکزی حزب از عضویت در کمیته مرکزی حزب استعفا دهند. حالا هم که رفقا تصمیم گرفته اند که کنگره نگیرند چون بزعم رفیق صلاح، کنگره هم هیچ معجزه ای نمیکند، لذا مشروعیتشان را هم خودشان بدست خودشان زیر سوال برده اند. حداقل انتظار اینست که مسئولیت اعمال و کردار و وضعیت بوجود آمده و بحران سازی هایشان را بپذیرند و از رهبری حزب کناره گیری کنند.

از: بهروز ناصری

به: کمیته اجرایی حزب کمونیست ایران

موضوع: تعویق دوباره کنگره سیزدهم حزب

تاریخ: 1 ژوئیه 2020

رونوشت جهت اطلاع به اعضای حزب

رفقای کمیته اجرایی حزب

با سلامهای گرم و آرزوی تندرستی و موفقیتان.

با توجه به اینکه رفیق صلاح مازوجی در جلسه گفت و شنود این هفته با اعضا که در تاریخ 27 ژوئن 2020، به تعویق انداختن کنگره سیزدهم حزب را از طرف کمیته اجرایی حزب به اطلاع شرکت کنندگان در جلسه رساند، لذا پیشنهاد میکنم که:

1) همان توضیحاتی که رفیق صلاح به جلسه دادند، که شفاهی بود، را کتبا و بصورت نوشته که مستندتر و رسمی تر است را دوباره (بصورت کتبی) به اطلاع اعضای حزب برسانند.

2) برای برگزاری کنگره سیزدهم که کمیته مرکزی حزب اواخر ماه ژوئیه 2020 را در نظر گرفته بود و برای همان کنگره، آیین نامه ای هم تدوین کرده بود که مضمون اصلی آن آیین نامه این بود که همه ی اعضای حزب بتوانند در کنگره شرکت کنند و هر عضو یک رای باشد. به این معنی که پروسه انتخابات کنار گذاشته شده بود. منطق و تحلیل به ما میگویند که وقتی کنگره سیزدهم دوباره به تعویق افتاده است، لذا آن آیین نامه ای هم که برای کنگره سیزدهم نوشته شده بود، اعتبار خود را از دست داده است و بایست آیین نامه ی جدیدی برای کنگره دوباره به تعویق افتاده سیزدهم نوشته شود.

3) در آن آیین نامه که با به تعویق افتادن دوباره کنگره سیزدهم اعتبارش را از دست داده است، انتخابات نمایندگان کنگره جای خود را به شرکت همه اعضا داده بود. لذا اتخاذ روشهای دمکراتیک که انتخابات یکی از این روشها است، تحت لوای مختلف به کنار نهاده شده و شرکت همگانی اعضا که با عنوان دمکراسی مستقیم جایگزین آن شده بود، نمیتوانست حلال هیچ مشکل درون حزبی باشد. عدول از بکارگیری انتخابات بعنوان یک روش دمکراتیک میتواند تاثیرات بمراتب مخربتری برای حزب و جنبش در برداشته باشد. از آنجاییکه بین سوسیالیسم و دمکراسی یک رابطه مستقیم وجود دارد و ایندو یعنی دمکراسی و سوسیالیسم لازم و ملزوم یکدیگرند، لذا کمیته مرکزی حزب نبایست از این اصل عدول کند و تحت هر شرایطی بایست به این اصل وفادار بماند حتی اگر تمام اعضای کمیته مرکزی هم در انتخابات رای نیاورند. اکیدا پیشنهاد میکنم که آن آیین نامه ی جدیدی که برای کنگره سیزدهم دوباره نوشته شود، انتخابات برای تعیین نمایندگان کنگره دوباره به آیین نامه راه یافته و مورد تاکید قرار گیرد.

4) در آن آیین نامه که با به تعویق افتادن دوباره کنگره سیزدهم اعتبارش را از دست داده است، کمیسیون تدارک کنگره برای تعیین همکاران در کشورهای مختلف به روشهای غیر حزبی متوسل میشدند. برای نمونه ما در نروژ چند مورد داشتیم که رفیقی از کمیسیون تدارک مستقیما با آن رفقا تماس گرفته است تا لیست اعضای که در کنگره سیزدهم شرکت می کنند را تهیه کنند. آن رفقا هم در پاسخ بدرستی رفیق عضو کمیسیون تدارک را به تماس و ارتباط با کمیته خارج و کمیته حزبی رجوع داده بودند. برای اینکه چنین اعمالی تکرار نشوند، اکیدا پیشنهاد میکنم که در آیین نامه جدید ذکر شود که تعیین

ناظرین و همکاران کنگره در همکاری و هماهنگی با کمیته خارج کشور انجام میشود. برای سازمان دادن امور مربوط به کنگره سیزدهم، بایست کمیته خارج نقش داشته باشد و ندیدن و دور زدن کمیته خارج کشور عملی غیر حزبی و اساسنامه محسوب میشود.

5) جلساتی که مربوط به کنگره سیزدهم حزب و حتی جلساتی که در باره وضعیت حزب برگزار می شوند بایست اولاً از طریق کمیته خارج به اعضای حزب اطلاع داده شوند و دوماً باید شرکت برای هر عضو حزب - جدا از اینکه آن عضو از نظر سیاسی چگونه فکر میکند- آزاد باشد و هر موافق و مخالفی بایست امکان شرکت در جلسات گوناگون موافق و مخالف را داشته باشند.

6) ریشه یابی این وضعیتی که حزب ما در آن قرار گرفته است به یک فضای آرام سیاسی که در آن مباحثات سیاسی جدی مطرح شوند احتیاج دارد. هر گونه بحثی که اعضای حزب کمونیست ایران را به چپ و راست و ناسیونالیست و کمونیست تقسیم کند، از ابتدا محکوم به شکست است. همه اعضای حزب کمونیست ایران کمونیست هستند و به همین دلیل هم عضو حزب شده اند. اختلاف نظر و داشتن تفسیرهای متفاوت از موضوعات مختلف سیاسی نبایست رفقایی را وادارد تا به مخالفین نظرانشان برجسب و اتهام «راست» و «ناسیونالیسم» و «رفرمیسم» بزنند. این فرهنگ سیاسی که اعضای حزب را چنین تقسیم بندی میکند، در واقع خودش «راستروی» میکند زیرا با بکار بردن لغات «انقلابی» و «رادیکال» روی بزرگترین ضعف و کمبودها سرپوش میگذارند، که میتواند خاک پاشیدن به چشم کارگران و زحمتکشان و درجا زدن در وضع موجود و استنتاجاتی از این متد و رویکرد چپ روی کودکانه در کمونیسم باشد که بحال طبقه کارگر مضر است.

7) در جریان جلسه گفت و شنود کمیته اجرای با اعضا، تعدادی از رفقا که از کمیته خارج کشور شاکی بودند که چرا جلسه مخفی آنها را برای اعضا فاش ساخته است، در دفاع از «آزادی بیان» اعضا متذکر شدند که این حق آزادی بیان آنهاست که جلسه بگذارند و چگونه درست میدانند عمل کنند. این درک از آزادی بیان نادرست است. رفقا نمیتوانند هر عملی را زیر سقف آزادی بیان بگذارند. طبیعی است که عضو حزب کمونیست ایران به تمامی از آزادی بیان برخوردار نیست و عضو حزب حتماً با محدودیتهایی روبروست. بخاطر همین محدودیت هاست که ما اساسنامه داریم اساسنامه حزب از یکسو یعنی تنظیم مناسبات درون حزبی و از سوی دیگر یعنی محدودیت. و اگر عضو حزب بخواهد از آزادی بیان کامل برخوردار باشد، بایست در خارج از حزب قرار بگیرد. در درون حزب هیچ عضوی نمیتواند به تمامی از آزادی بیان برخوردار باشد. برای مثال، وقتی کمیته خارج پیشنهاد میکند تا کمیسیونی حقیقت یاب برای کشف حقیقت جریان فایل جلسه مخفی تشکیل شود، رفقایی بودند که در مخالفت با کمیته خارج خواستار این شدند که کل فایل را علنی کرده و مردم را به قضاوت فراخوانند. بحث من اینست که «مردم را به قضاوت فراخواندن» بشدت نادرست بوده و با تمام عرف و روشهای شناخته شده و برسمیت شناخته شده بین المللی و جدی مغایرت دارد. «مردم را به قضاوت فراخواندن» یعنی در اساس تلاش برای کتمان حقیقت و به نتیجه نرسیدن. زیرا مردم به عنوان مردم آنها در این حال و وضع و روزی که مردم در آن قرار دارند، بدون مکانیسم لازمه نمیتوانند قضاوت کنند. همین مردم برای قضاوت احتیاج به ارگانهای معتبری دارند که در دسترسشان باشند. والا این فرمول به مردم برای قضاوت مراجعه کردن بغیر از خود فریبی و مردم فریبی چیز دیگری نیست....

در این اوضاع که رهبری حزب در اصلی ترین سیاستهایش در رابطه با تشکیلات سازی، جنبش طبقه کارگر و در رابطه با مسائل مربوط به سوسیالیسم متاسفانه شکست خورده است، تقویت کومه له، برای هر کمونیستی یک وظیفه است. کومه له برای ایفای نقش کمونیستی خود بایست از استقلال لازمه برخوردار بوده و رهبری حزب بکوشد تا در نقاط مختلف ایران به امر مهم تشکیلات سازی بپردازد.

امیدوارم که این اوضاع کمک کند تا رفقای رهبری حزب مقداری بیشتر بیندیشند و به این مهم برسند که کل حزب و رهبری به بازنگری در بینش و روشها و متدهای تاکتونی شان احتیاج دارند.

با سپاس

در باره مقاله محمد آسنگران

هدف شما تخریب حزب کمونیست ایران و کومه له است و نه دفاع از آن

بهروز ناصری

3 آگوست 2020

اخیرا محمد آسنگران مقاله ای تحت عنوان «ناسیونالیسم درون و بیرون کومه له چرا دوباره گر گرفته است؟ در دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران» در شماره 6 نشریه پرسش چاپ کرده است.

از همان ابتدا یک نکته خیلی جالب بود. اینکه پرسش شماره 6 به تاریخ دوشنبه شش مرداد ماه 99 برابر با 27 جولای 2020 منتشر شده است، اما مقاله محمد آسنگران در همین شماره پرسش تاریخ 23 مرداد 1396 را باخود دارد، کما اینکه امسال 1399 است و نه 1396.

همین اشتباه در تاریخ نویسی به اندازه کافی مغز آشفته و پر از کینه و نفرت محمد آسنگران را علیه حزب کمونیست ایران و کومه له نشان میدهد. ایشان که متوجه تاریخ روز هم نیستند میخواهند دفاع از حزب دیگری که کمترین ربطی به وی و امثالهم ندارد بعمل آورند.

این مقاله محمد آسنگران نمایش تپیک طیفی است که بطور کلی از دانش و علم بدور بوده اما تا بخواهی گزافه گویی و پرحرفی در آن می یابید. این روش نقد و مقاله نوشتن بی محتوا اما پرهیاهو و جنجالی مستقیما میراث منصور حکمت است.

مقاله ی محمد آسنگران نمونه ی یکی از بی اعتبارترین مقالات است. بیچاره آنان که دل به دفاعیه نوع محمد آسنگران خوش کرده اند. حزب کمونیست ایران و کومه له ربطی به محمد آسنگران و طیف کمونیسم کارگری ندارند و هیچکدام از این طیف حقی نسبت به حزب کمونیست ایران و کومه له ندارند. این جناب، به غلط یاد گرفته است که در نقش قیم و از بالا به ما برخورد کند.

خط به خط مقاله محمد آسنگران پوچ و بی محتواس است. اما از آنجا که ایشان مدعی دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران شده اند، لازم است تا اندازه ای به این نوع دفاعیه های آقایانی مثل آسنگران پرداخته شود تا کذب ادعای آنان مبنی بر دفاع از حزب کمونیست ایران – که به ایشان ربطی ندارد- نشان داده شود.

محمد آسنگران می نویسند: **«اخیرا با دیدن صفحات میدیای اجتماعی متوجه پدیده نه چندان تازه ای می شوید که انگار ناسیونالیستها با تضعیف چپ درون کومه له امیدی گرفته»**

در همان خط اول نوشته محمد آسنگران به «ناسیونالیستها» و «تضعیف چپ درون کومه له» اشاره داشته و مقاله اش را شروع میکند.

تقسیم تشکیلات کومه له به «چپ و راست» و «ناسیونالیست و کمونیست» امر تازه ای نیست. طیف کمونیسم کارگری سالهاست از کومه له بنام کومه له جدید یاد میکنند، سالهاست که کومه له را ناسیونالیست کرده اند و خود را مدافع و درجایگاه «کمونیسم» نشانده اند.

اینها قویترین استدلالشان برای نشان دادن ناسیونالیسم کومه له از روابط کومه له با احزاب سیاسی کرد و بعضا همکاریهای موردی در زمینه های مثلا انتخابات و مسائلی در چهارچوب جنبش کردستان فراتر نمیرفت.

بزعم آقایون طیف کمونیسم کارگری، کومه له ناسیونالیست است چون در فلان جلسه کنگره ملی کرد شرکت کرده است، و چون رهبری کومه له کوشیده است در مبارزه علیه جمهوری اسلامی و برای نمونه علیه انتخابات ریاست جمهوری اسلامی، احزاب سیاسی کرد را متحد کنند و به مردم کردستان فراخوان دهند که انتخابات را بایکوت کنند- که موفق هم بوده است، پس در نتیجه "کومه له ناسیونالیست است".

میتکر اصلی در تقسیم کردن کومه له به «چپ و راست» و «ناسیونالیست و کمونیست» همین آقایانی مثل محمد آسنگران و مجید حسینی هستند که جدا از دورانی که با کومه له بوده اند و اجتماعی شدنشان هم در زمان خود مدیون فعالیت این آقایون با کومه له بوده است.

آقای اسنگران و امثالهم رسماً به تمام اعضای حزب کمونیست ایران توهین و بی حرمتی میکنند. چه رفقای که سالهاست بعنوان عضو حزب کمونیست ایران فعالیت میکنند و چه رفقای که تازه به حزب پیوسته اند و یا میخواهند بپیوندند، آگاهانه و با علم به اینکه کومه له کمونیست است و حزب کمونیست ایران برنامه و اساسنامه دارد و هر فردی که بخواهد به این صف بپیوندد بایست برنامه و اساسنامه حزب را قبول داشته باشد و در یکی از حوزه های حزبی فعالیت کند. شروطی که در تاریخا در اساسنامه همه احزاب کمونیست هم درج شده است.

فرض و مسئله ی اصلی اینست که تمام اعضای حزب کمونیست ایران - حال با هر اختلاف در تفسیری هم که در زمینه های مختلف داشته باشند- مادام که عضو حزب کمونیست ایران هستند، بایست کمونیست بودن آنان فرض گرفته شود و آنان کمونیست هستند. اگر کسی کمونیست نباشد، آن شخص حتماً تقاضای عضویت در حزب کمونیست ایران نمیکند.

مگر انسان بیمار باشد که اگر کمونیست نباشد اما بخواهد به عضویت یک جریان کمونیست درآید؟! و حالا آقای اسنگران هابی هم هستند که به این آدمهای کمونیست میگویند " شما نه کمونیست، بلکه ناسیونالیست هستید"، چرا؟ چون در قالب تعریفی آنان نمی گنجند.

محمد آسنگران می نویسد که: «اما این بار حمله ناسیونالیستها تنها به کمونیسم کارگری نیست. کل تاریخ حزب کمونیست ایران و اسم این حزب و هر درجه از چپ بودن هم برایشان سیبل و نشانه است...»

در پاسخ دو جمله می نویسم:

1. منظور محمد آسنگران از «حمله ناسیونالیستها» طبعاً احزاب ناسیونالیست کرد مثل حزب دمکرات نیست، بلکه مستقماً کومه له و حزب کمونیست ایران است و ما هم آنجا که لازم باشد حتماً بایست پاسخ امثال آقای اسنگران را بدهیم. تلاش ما برای اینکه امثال آقای اسنگران را سر جای خود بنشانیم، بدون شک کمونیسم و سوسیالیسم شکوفا تر خواهد شد.
2. آقای آسنگران عوضی گرفته اند، به همین دلیل در جمله دوم خودشان هم نمیدانند که چه نوشته اند. مثلاً " کل تاریخ حزب کمونیست ایران و اسم حزب و هر درجه از چپ بودن هم برایشان سیبل و نشانه است"، اگر منظورش ما باشیم، خوب عوضی تشریف آورده اند. چون ما خود حزب کمونیست ایران و کومه له هستیم. این آقای اسنگران و امثالهم است که تحت پوشش چپ و کمونیسم، خود کمونیسم و چپ را هم به لجن می کشند و یک تعبیر غیر اجتماعی، تنگ نظرانه و دیکتاتورمابانه از آن بدست میدهند...

«حمله ناسیونالیستها به کومه له و حزب کمونیست ایران شامل کل تاریخ این حزب می شود. انگار از مقطع تشکیل حزب کمونیست ایران از مقطع 1362 به این طرف رهبری کومه له خائن شده است و باید مورد حمله قرار بگیرد...»

آقای آسنگران به خودشان زحمت نداده اند تا برای اثبات این گفته ی بالایشان رفرانس یا نقل قول مستقیم از کسانی که ایشان از آنها نقل قول آورده اند، بدست دهند. ایشان باید بگویند که چه کسی گفته یا نوشته که "رهبری کومه له از مقطع تشکیل حزب کمونیست ایران 1362 به این طرف خائن شده است و باید مورد حمله قرار گیرد". اگر ایشان افرادی را که چنین مورد رجوع آقای آسنگران قرار گرفته اند، معرفی نکنند، ایشان رسماً به دروغگویی و شیادی سیاسی متوسل شده اند که با بکار بردن یک کلمه ی ناقابل "انگار" بعداً بخواهند از زیر بار مسئولیت گفته هایش شانه خالی کرده و فرار کنند.

«وزش باد مسموم اردوگاههای کومه له به این وپروس خفته، آنها را بیدار کرده و در حال ریختن زهر ضد چپ و آزادیخواهی به اطراف خود هستند»

آقای آسنگران تشریف مبارکشان و ویروس و زهر هستند که بویی از آزادیخواهی نبرده اند. تحت نام آزادیخواهی و کمونیسم کارگری، با روشها و متدهای سکتاریستی، خودمحرورانه، بزرگ بینانه تأثیر منفی روی جنبش چپ و جنبش کارگری گذاشته اند. بی دلیل نیست که فاصله جنبش کارگری و احزاب چپ و کمونیست بعد از این همه سال، هنوز بزرگ است و هنوز این نوع احزاب آقای آسنگران نتوانسته اند کمترین تأثیر مثبت روی جنبش کارگری ایران و جنبش توده ای بگذارند. یکی از چشمه های باد مسموم افکار عقب مانده و واپسگرا و ضد سوسیالیستی آقای آسنگران است.

شرمتان باد از ادبیاتی که دارید.

«این طیف سیاست و مصوبات کنگره های کومه له و حزب کمونیست ایران بعد از کنگره دوم کومه له بویژه بعد از تشکیل حزب کمونیست ایران را دوران فطرت و افول کومه له می نامد و اعلام کرده اند که با تصویب برنامه و سیاست کمونیستی، کومه له به قهقرا رفته است و "دوران طلائی" تئوریهای نیمه مستعمره نیمه فنودالی به ناحق پایان یافته است.»

آقای آسنگران دروغ میگوید، وگرنه حتما برای چنین ادعاهای بایست نقل قولهای از کسانی که چنین گفته اند یا نوشته اند می آورد.

آقای آسنگران خودشان کوچک اند، به همین دلیل هم خوانندگان مقاله اش را دست کم میگیرد و فکر میکند که چون حرف زدن مجانی است، پس آزادند هر حرفی که تشریف مبارکشان بخواهند، بزنند.

«نفرت آنها از کمونیسم و نیرو و انرژی دریافتی اخیرشان البته بازگشت به آن تئوریهایی نیست. چون مائو هم از نظر آنها زیادی چپ و کمونیست بوده است. پرچم اصلی آنها این است که این بار نه پوشیده و پنهانی بلکه با افتخار ناسیونالیسم کرد را فریاد بزنند. کسانی از این طیف رسماً اعلام کرده اند اگر کمونیستها مارکس و لنین و منصور حکمت و ... را دارند آنها هم قاضی محمد و شیخ محمود و شیخ سعید و سمکو و ... را دارند...»

نفرت از کمونیسم را آقای آسنگران و امثالهم اشاعه می دهند. زیرا که برداشت و تفسیر از کمونیسم نزد این اقبایون، یک خوانش و تفسیر «کارفرمایی»، «آمرانه» و «بورژوازی و از بالا» است.

تکرار میکنم که منظور آقای آسنگران از «کسانی از این طیف...» ما هستیم و نه احزاب دمکرات و سایر احزاب سیاسی دیگر کرد. پس ایشان باید بگویند و اسم ببرد و به جامعه معرفی کند که چه کسی از درون ما گفته یا نوشته است که «کسانی از این طیف رسماً اعلام کرده اند اگر کمونیستها مارکس و لنین و منصور حکمت و ... را دارند آنها هم قاضی محمد و شیخ محمود و شیخ سعید و سمکو و ... را دارند...».

اگر محمد آسنگران کسی که چنین حرفی را زده است، به جامعه معرفی نکند، به این معناست که این اقا با شیدایی و حرافی و گردن کلفتی میخواهد علیه فعالین حزب کمونیست ایران و بویژه کومه له فضا سازی کند.

«میگویند اگر کمونیستها انقلاب اکتبر و کمون پاریس و .. دارند و شکست خورده اند ناسیونالیستهای کرد هم اقلیم کردستان و کوبائی را دارند. علاوه بر این حمایت آمریکا و عربستان و ... را دارند.» «می گویند این تجارب نه تنها مثل کمونیستها شکست نخورده بلکه رو به گسترش هم هست.»

باز خوانندگان را مراجعه میدهم به پاراگراف بالا. واقعا این اقا کجا و چه مقاله ای و از چه کسی خوانده است که ایشان بی مهابا و بدون اینکه اسم آن شخص را ببرند، به میل خودش اتهام میزند و اسم این همه اتهامات و به تمسخر گرفتنها را هم دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران گذاشته است.

بدبخت و بیچاره آن کارگر و زحمتکش و آن فعال سیاسی که دل به امثال آقای آسنگران خوش کرده باشد... محمد آسنگران فقط یک دروغگو و شارلاتان سیاسی و حراف هستند و بس، که بدون رجوع مشخص به کسی، به میل خود جمله سازی میکنند.

«این فرهنگ و سیاست و این تعرض و اعتماد بنفس ناسیونالیسم کرد درون و حاشیه کومه له این بار با موارد قبلی متفاوت است. این بار فکر میکنند قلعه کومه له را تماما از درون فتح کرده اند و از بیرون باید موانع و ملاحظاتی و محافظه کاری رهبران راست و ناسیونالیست درون کومه له را مورد حمله قرار بدهند که قاطع تر و بی ملاحظه تر با پرچم زنده باد ناسیونالیسم کرد تابلوی حزب کمونیست ایران را پایین بکشند.»

تفکر و نگرش آقای اسنگران هم استبدادی و هم وارونه است. این بینش استبدادی است که به آقای اسنگران اجازه داده است تا شرایط را وارونه جلوه داده و به میل خودشان و بدون ملاحظه کردن درستی یا نادرستی موضوعی، فقط تولید انبوه کلمات داشته باشند.

اعضا و رهبری تشکیلات ما همه شان کمونیستند. حال در بین ما اختلاف نظر یا تفاسیر مختلف بر سر موضوعات مهم نظری هم وجود داشته باشد که دارد، تاثیری در این ندارد که اعضا و رهبری حزب و کومه له کمونیست هستند.

هر نوع تقسیم بندی اعضای حزب کمونیست ایران به «ناسیونالیست و کمونیست» و به «راست و چپ» از همین بینش آسنگرانی سرچشمه میگیرد که به صراحت باید گفت که جایی در حزب کمونیست ایران ندارد.

این نوع تقسیم بندیها، رسماً و عملاً توهین به اعضای حزب و به کسانی است که خود را کمونیست میدانند.

آقای اسنگران و هیچ فرد دیگری حق ندارند و در این مقام نیستند که اعضای حزب کمونیست ایران و رهبری کومه له را چپ و راست کنند. مگر شما داروغه و پلیس هستید؟

مسئله اصلی اینست که دوراننگرش و بینش امثال آقای اسنگران که در طول چهل سال تنها مایه شکست و پراکندگی و بدبختی جنبش و حتی حزب ما بوده اند، دیگر بسر رسیده است و هیچ درجه از حراف و شیدای سیاسی نمیتواند شیرازه حزب ما از سوی چنین افرادی بهم بزند.

«آنها آشکارا اعلام کرده اند "کومله اصیل" باید با اتکا به جنبش کردایتی به اسم واقعی خود و پرچم واقعی خود حرف بزند...»

همه مردم حق دارند از این آقای اسنگران بپرسند که این «آنها»یی که ایشان نام میبرند واقعا چه کسانی هستند؟ چه کسانی دنبال جنبش کردایتی است؟

من اسم این ادبیات محمد اسنگران را گستاخی و پررویی میدانم که به میل خود دیگران را متهم به چیزی میکند که نیستند.

«در این شرایط اگر کمونیستها و آزادیخواهان با قدرت و اعتماد بنفس به میدان نیایند و این تحرک ناسیونالیستی را پس نزنند، در متن اوضاع منطقه، ویروس ناسیونالیزم کرد کرد درون و بیرون کومه له می تواند در قدم اول این سازمان را قربانی کند و در قدم بعدی پاکسازی قومی را تدارک ببیند...»

محمد آسنگران رسماً دارد اتهام می زند و به خودش هم زحمت نمیدهد تا صحت حرفهایش را با دادن آدرس به خوانندگان نشان دهد. تشریف مبارک آقای آسنگران آنقدر خودمحور و بزرگ بین و در همان حال توخالی شده اند که فکر میکنند که مردم دیگر نمیتوانند به ایشان اتهام بزنند.

حال که آقای اسنگران به میل خود اتهام میزنند، بگذار صراحتاً بگویم که این نوع کمونیسمی که آقای اسنگران مبلغ آن هستند، یک نوع کمونیسم کارفرمایی، آمرانه و بورژوایی است که همیشه میخواهد در نقش رهبری دیگران را چپ و راست راست کند. و این با ذات کمونیسم و سوسیالیسم در تناقض است...

.....

اگر کمونیستها واقعا از ادیخواه و دمکرات نباشند،

اگر کمونیستها از بینش و نگرش «احزاب- احزاب» عقب نشینی نکنند، و در این بینش غلط بازبینی ننمایند،

اگر کمونیستها تنها به رابطه حزب خود با توده ها و کارگران، فوکوس نمایند،

اگر کمونیستها تلاش نکنند تا در محیط کارگران و زحمتکشان حضور داشته باشند، که آن هم تنها با فعالیت حول تشکیلات سازی در داخل ایران و میان کارگران و توده های زحمتکش ممکن است،

اگر کمونیستها یاد نگیرند که خود را قییم و رهبر دیگران ندانند،

اگر کمونیستها با اخلاقیاتی غیردمکراتیک و استبدادی امثال آقای اسنگران مرزبندی ننمایند،
و اگرهای دیگر...

کمونیستها همیشه نه تنها شکست خورده باقی می مانند بلکه به ابزاری برای حفظ وضع موجود تبدیل خواند شد.
اینست آن راست روی که در پروسه مبارزه بنام چپ و کمونیسم، موجب شکست بیشتر چپ و کمونیسم را فراهم کرده
است و برخلاف ادراک و جهان بینی مارکسیستی، یک خوانش ایدئولوژیک، سکتاریستی و خودمحور که با ذات
سوسیالیسم در تناقض هست بدست داده است.

این نشانه اوج گستاخی، پرروئی و بی اخلاقی و بی ربطی محمد آسنگران است که می فرماید «**در متن اوضاع
منطقه، ویروس ناسیونالیسم کرد درون و بیرون کومه له می تواند در قدم اول این سازمان را قربانی کند و در قدم
بعدی پاکسازی قومی را تدارک ببیند...**».

اول کومه له را به ناسیونالیسم متهم میکند و بعد هم طبق این نظرات و بینش شوونیستی می فرماید که کومه له «در
قدم بعدی پاکسازی قومی را تدارک ببیند».
واقعا شرمت باد، آدمک عوضی.

«انتظار می رود چپها و کمونیستها بویژه در جامعه کردستان و فعالین جنبشهای اجتماعی از ادیخواهانه، این تحرک و
خطرات ناسیونالیسم کرد در درون و بیرون کومه له را ببینند و اجازه ندهند تاریخ پر افتخار جنبش کمونیستی و
مبارزات جنبش کارگری را به بیراهه ببرند».

ما در نگاشتن تاریخ پرافتخار کمونیستی سهم داریم، آقای اسنگران.

اگر جنبش کمونیستی ایران شانس برای اجتماعی شدن داشته باشد، که دارد، این مستقیما کومه له و نقش و جایگاه و
آزادیخواهی کومه له در جنبش کردستان و ارتباطات فعالین کمونیست در کردستان با سایر مناطق ایران است.
بدون تعارف باید گفت که امثال آقای اسنگران مایه شکست، پراکندگی، بی مایه یگی همزمان خود محور و بزرگ بینی
های توخالی است که تنها بدبختی ها را بیشتر میکنند.

ما زیادیم و نخواهیم گذاشت یا حداقل تلاش جدی خواهیم کرد تا چرخه تاریخ به سویی که مد نظر آقای اسنگران است
نرود زیرا یاس و ناامیدی ها ده چندان و عمیق خواهند شد.

وحتی اگر تعدادی از رفقای خودمان که از این جو و فضای هیستریک غیر کمونیستی و ضد کومه له ای که امثال آقای
اسنگران در صدد اشاعه آن بوده و تاثیر گرفته اند، باید صراحتا بگویم که دنبال نظریه های نادرست تقسیم بندی
تشکیلات حزب مبنی بر «کمونیست و ناسیونالیست» و یا «چپ و راست: کردن کل حزب نیفتند. چنین نظریاتی در
تناقض با اساسنامه و برنامه ی حزب کمونیست ایران و تعریف هر عضو حزب از خود بعنوان یک کمونیست قرار
میگیرد.

سوسیالیسم چیست؟ سوسیالیسم نظام و شکلی از اداره اجتماعی است که در آن ابزار تولید به مالکیت اشتراکی جامعه درآمده و کار نه برای کسب سود، برای رفاه عمومی جامعه انجام می شود. لذا جامعه سوسیالیستی در ادامه حباتش به لغو پول و سیستم پولی منتهی می شود. جامعه ی سوسیالیستی جامعه ای از لحاظ اقتصادی برنامه ریزی شده و از لحاظ سیاسی و اجتماعی آزاد است. رابطه فرد با جامعه و رابطه جامعه با فرد یک رابطه ی متقابل است که هر دو در قبال هم دارای حقوق و مسئولیت هستند. جامعه سوسیالیستی جامعه ای از پایین به بالا است و جامعه ای که در ایران از طریق و مسیر انقلاب سیاسی و اقتصادی علیه حکومت اسلامی و برای برپایی حکومت شوراها، میگذرد. اما برای تحقق چنین جامعه ی همه جانی بایست حداقل هایی داشت که با اتکاء به آن حداقل بتوان قدمهای بعدی را برداشت....

از لحاظ اقتصادی:

اجتماعی کردن ابزار تولید + برنامه ریزی اقتصادی در جهت تولید برای رفاه عمومی و رشد تکنولوژی + ساعت کار در روز + دو روز تعطیلی در هفته + سیستم بیمه های مختلف + تامین مسکن برای افراد + مسئولیت جامعه در قبال فرد +

از لحاظ سیاسی و اجتماعی:

اداره جامعه از طریق شوراها + نیازهای جامعه از طریق شوراها و تشکلهای کارگری و توده ای تعیین می شود + وجود آزادی بیان و سایر آزادیهای سیاسی + آزادی تشکل و رسانه ها و مطبوعات + آزادی ملل برای تعیین سرنوشت خویش +

لغو شکنجه و اعدام + جدایی دین از دولت و مذهب بعنوان امر خصوصی افراد + ممنوعیت کار کودکان +

تحصیل رایگان + برابری زن و مرد + فرد از طریق کارش و شرکت در خدمات اجتماعی به جامعه خدمت میکند + و

مکانیسم تصمیم گیری در مورد مسائل مهم:

فرا تر از تشکلهای، مراجعه به آراء عمومی (رفراندم)

ممنوعیت:

آراء و عقاید و فعالیتهای نژادپرستانه، راسیستی + ممنوعیت توهین، تحقیر و تنفر پراکنی علیه مردمان مختلف با رنگ، زبان، ملیت و مذاهب مختلف

= جامعه ای سوسیالیستی

با سلامهای گرم به شما رفقای دست اندرکار مستقیم نیروهای چپ و کمونیست،

رفقای گرامی، من تمایل دارم تا این درک و برداشت را اتحاد نیروهای چپ و کمونیست داشته باشم که این نیروها با اتحاد با یکدیگر بعنوان احزاب و سازمانهای چپ و کمونیست، میخواهند «الترناتیو سوسیالیستی» را در سطح جامعه طرح کرده و آنرا اجتماعی نمایند. اینکه این اتحاد بتواند به اتحاد وسیعتری در بین کارگران و زحمتکشان و فعالین سیاسی در داخل ایران تأثیرگذار باشد.

با این حال، شما مطمئناً متفق هستید که اتحاد این شش جریان، اتحاد تمام سازمانها و احزابی نیست که خود را سوسیالیست و کمونیست میدانند. اینکه سازمانها و احزاب چپ و کمونیست بتوانند با هم متحد شوند، مهم است و حتماً هم تأثیر خود را خواهد گذاشت.

اما من تمایل دارم سوالاتی را با شما رفقا طرح نمایم:

آیا شما رفقا در نظر دارید همین تعداد از احزاب و سازمانهای چپ و کمونیست باقی بمانند؟ آیا در این زمینه خودتان برنامه‌ی مشخصی دارید؟

در این رابطه روش و مدت کار شما چگونه است؟ آیا شما برای سازمانها و جریاناتی دیگر چپ و سوسیالیست دعوتنامه برای پیوستن به اتحاد این شش جریان می‌فرستید؟ یا اینکه آن جریانی که بخواهد در صف اتحاد این شش جریان باشد، باید خودش راساً «تمایل نامه خود به پیوستن به اتحاد نیروهای چپ و کمونیست» بنویسد؟ آیا شما در این رابطه روش و مکانیسم مشخصی دارید؟

سوالات فوق از این جهت مهم هستند که بعنوان نمونه مدتی است که شاهد یک سلسله مباحثاتی از جانب رفیق مازیار رازی در این زمینه‌ها هستیم که نشان میدهد که رفقای گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران تمایل به پیوستن به این اتحاد را دارند (<http://militaant.com/?p=9861>)

سوال من اینست که در آن صورت رفقای گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران چکار باید بکنند؟ آیا آنها بایست با شما تماس بگیرند یا اینکه شما بنا به بحثها و تمایلاتی که در مباحثاتشان نشان داده‌اند، برای جلب آنها، از آنان دعوت بعمل می‌آورید؟ و چنین سوالاتی را میتوان در رابطه با سازمانها و نهادهای زیادی دیگر که در خارج کشور فعال هستند بکار برد. برای نمونه چند سال حدود 25 سازمان و حزب و گروه برای اتحاد مشابهی جمع شده بودند ولی بعداً بدون اینکه این همه حزب و سازمان ارزیابی از آن تجمع و همکاری ارائه دهند، یک دفعه بکار خود پایان دادند.

من مباحثات انتقادی و سوالات دیگر را محفوظ میدارم، و بدلیل فقدان مکانیسم تماسگیری، من نامه و سوالاتم را خطاب به همه شما رفقا می‌نویسم و امیدوارم که مورد توجه شما قرار گرفته و پاسخ سوالات طرح شده در این نامه را بدهید.

با سپاسهای فراوان

بهروز ناصری

18 مه 2019

bnaseri@hotmail.com

در باره دو موضوع:

- 1- راه حل برون رفت از وضعیت کنونی حزب
 - 2- اشاره ای به تاریخ گذشته (به بهانه پاسخ به چند رفیق)
- (برای علاقه مندان به مطالعه گذشته)

بهروز ناصری

16 آگوست 2020

مقدمتن

دیشب، شنبه 15 آگوست 2020 جلسه ی پالتاکی در سطح اعضای خارج کشور برگزار گردید که در آن رفیق لقمان ویسی ارائه دهنده بحثی در باره "وضعیت کنونی حزب، خطر انشعاب و راه برون رفت از بحران کنونی" بودند که در آن جلسه تعدادی از شرکت کنندگان در جلسه و از جمله من از زاویه نگرش خود به موضوع پرداخته و سرتیتر کلی یک جهت گیری را که میتواند راه حل خوبی برای برون رفت تشکیلات از این وضعیت باشد ارائه دادم که آنرا دوباره و مستند تر در اختیار رفقا رهبری حزب قرار میدهم.

اما در این میان چند نفر از رفقا که مخالف نظرات من بودند، برای بی اهمیت جلوه دادن نظراتم، به گذشته من که با کمونیسیم کارگری بوده ام، بقول خودشان بعنوان نقطه ضعف من اشاره کردند. این اولین بار نیست که تعدادی از رفقا که بحث سیاسی ندارند و بدلیل فقر سیاسی و ... ، بجای اینکه به نقد نظراتم بپردازند به گذشته من می پردازند.

این تعداد از رفقای که گذشته مرا بعنوان ابزاری برای کوبیدن شخص من مورد استفاده قرار میدهند، فراموش کرده اند که من تمام آن تحولاتی فکری و نظری که پشت سر گذاشته ام را خودم علنا و در مقالاتم در گذشته نوشته و پخش علنی کرده ام. حتما رفقا با مقالات من چندان آشنا نیستند که متکبرانه فکر میکنند که کشفیات مهمی را برملا نموده اند.

اشاره رفقا به گذشته من، نشان میدهد که رفقا تا چه اندازه از تفکرات ایستایی و غیر پویای برخوردارند که تحولات و تغییرات افراد را برسمیت نمیشناسند. بیش رفقا حال خودشان هرگونه که بخواهند تعریفش کنند، اما در واقع متأثر از یک فرهنگ استبدادی و غیر دموکراتیک است که در کشور ایران تاریخ طولانی ای دارد. این نوع بینش رفقا که تغییر و تحول افراد را برسمیت نمی شناسد، بخشی از فرهنگی است که وضعیت حزب را به این روز انداخته است.

من پرداختن به گذشته ام را برای ثبت در آرشیو حزبی، لازم و ضروری می بینم.

لذا من با قلم خودم، گذشته ام را بار دیگر تکرار می کنم. من این مقاله را برای رفقای حزبی می نویسم اما طوری می نویسم که اگر بعضا رو به بیرون هم پخش شد مشکلی ایجاد نکند و در درون و بیرون بعنوان بخشی از توضیحات به قلم خودم ثبت شود.

من در این مقاله به چند موضوع میپردازم:

- 1) پیشنهادات من برای برون رفت حزب از این وضعیت
- 2) در باره گذشته سیاسی من در حزب

(1)

راه حل اوضاع کنونی حزب چیست؟ و چگونه میتوان بر مشکلات و بی اعتمادیهای کنونی غلبه کرد؟

با توجه به بحثی که دیشب رفیق لقمان ویسی در باره "وضعیت کنونی حزب، خطر انشعاب و راه برون رفت از بحران کنونی" ارائه دادند هر چند من در جلسه هم صحبت کردم ولی برای نظم در مسئله و مستند کردن نظراتم لازم می بینم که آنرا مکتوب کرده و در بحث و تفکر در اختیار رفقا قرار دهم.

من وضعیتی که حزب در آن گرفتار شده است را ناشی از بد رهبری کردن رهبری حزب و شکست بعضی از سیاستها و پروژه های رهبری حزبی می دانم.

رهبری حزب بنا به نگرش و متد نادرستی که داشته است در رابطه با:

- جنبش کارگری ایران و مسئله تلاش برای بوجود آوردن نهضت تشکل سازی
- تلاش برای ایجاد شبکه های کارگری
- تلاش برای بوجود آوردن و گسترش تشکیلات حزب در خارج از کردستان

بعنوان کار و فعالیت اصلی کمونیستی شکست خورده است، لذا بدون هیچ بحث و ارزیابی روشنی در این زمینه و بدون اقرار به شکست این هدف حزب، کاری که رهبری حزب انجام داد این بود که ایجاد آلترناتیو سوسیالیستی را به تلاش برای ایجاد قطب چپ بین چند حزب و سازمان بی نام و نشان و حکمتیستها ربط بدهد و در این رابطه تلاش کرد تا بعد از سالها تماس و جلسات با این احزاب بلاخره این قطب چپ و کمونیستی را بوسیله احزاب و سازمانهای اتحاد فدائیان کمونیست، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت بوجود آورند.

لازم به ذکر است که چندی قبلتر نیز بیش از 25 سازمان و حزب و نهاد چپ، کمونیست و دمکراتیک و حقوق بشری تحت همین نام نیروهای چپ و کمونیست تشکیل شد که بدون یک ارزیابی کوچک و ناقابل، ذوب شد و معلوم نشد که به چه شرنوشتی دچار گردید و چرا یکدفعه ناپدید شد.

مقدار قبلتر از آن نیز نیروهای چپ کارگری اساسا از همان احزاب و سازمانهای بالا تشکیل شد که آنهم به همان سرنوشت "خدا میداند" دچار شدند.

این قطب چپ و کمونیست که حال در برگیرنده این شش جریان است، سومین تلاش ناموفق رهبری حزب برای پوشاندن آن شکست بزرگتر در قبال جنبش کارگری ایران است.

اساسا همین شکست است که رفیق صلاح مازوجی را واداشت که به کومه له و شخص رفیق ابراهیم علیزاده گیر دهد که چرا با احزاب کردستانی وارد همکاری شده است و خدا هم سازمان خه بات بیچاره را برای کاک صلاح نازل کرد تا با توسل به ذکر نام خه بات، کومه له و رهبری کومه له را بگوید و به این وسیله اذهان را از یک ناکامی بزرگ به سوی دیگری بکشاند.

رفیق لقمان ویسی گرامی، در جلسه شما روز شنبه 15 آگوست 2020 وقتی تعدادی از رفقا مثل کاک حمه کمالی صحبت کردند، بوضوح نشان دادند که یک کلمه سیاسی نظر ندارند.

شما رفیق لقمان برای نشان دادن پایه مادی یک انشعاب در یک حزب یا سازمان بدرستی به انشعاب فدائیان اشاره کردید. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران یکی از سازمانهای بزرگ چپ در سطح ایران بود که با توجه به نفوذ نظرات حزب توده ایران در رابطه با "امپریالیسم آمریکا" و "شخصیت ضد امپریالیست خمینی" آنان در کنار جمهوری اسلامی و خمینی ایستادند به این شخصیت مرتجع لیبیک گفتند... نفوذ حزب توده در فدائیان، آنرا دو شقه کرد. و در خرداد 1359 سازمان چریکهای فدایی خلق دچار یک انشعاب بزرگ شد. شاخه اکثریت به حزب توده نزدیک شد و عملا به همکار رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شد و شاخه اقلیت سازمان چریکهای فدایی خلق ایران نیز بعنوان یک نیروی انقلابی باقی ماند که یکی از اهدافش سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بود.

آن انشعاب که جناحهای مختلف آن نظرات، سیاستها و عملکردهای متضادی داشتند، کاملاً واقعی و مبیایست انجام میشد. انشعاب در فدائیان نمونه خوبی است.

رفقای هم که در جلسه روز شنبه شما رفیق لقمان صحبت کردند نشان دادند که حرفی برای گفتن ندارند.

اینکه تکرار کنند «حتماً یک حزب سیاسی دارای نظرات مختلف هم است»، «وجود اختلاف سیاسی در یک حزب نشانه پویای آن حزب است»، «انشالله ما هم اختلاف داریم»، و... و با این انشالله و ماشالله‌ها هیچ نظریه سیاسی‌ای توضیح داده نمیشود.

رفقای ما را زیرورو کنید و تکانشان دهید از اینکه «چرا کمیته مرکزی کومه له در جلسات احزاب ناسیونالیست شرکت کرده است» یک کلمه دیگر که دال بر اختلاف و نظر سیاسی آنان باشد، واقعاً پیدا نمی‌کنید.

کما اینکه نشست و رابطه‌ی سیاسی رهبری کومه له با احزاب ناسیونالیست کرد و همکاری موردی با آنان، کاملاً درست و قابل دفاع است و حتمناً بایست ادامه داده شود.

برای یک حزب سیاسی، مسئله مهم در چنین شرایطی، ارتباط سیاسی با احزاب مختلف و تلاش برای همکاری بین احزاب - آنجا که لازم باشد - کاملاً ضروری است. بنا به موقعیت حزب و کومه له و شرایطی که جنبش‌های کارگری و توده‌ای در کردستان و ایران در آن قرار دارند، لازم است تا ارتباطات سیاسی، همکاری‌های سیاسی بین احزاب، فرهنگ گفتگوی سیاسی و دیالوگ بین احزاب وجود داشته باشد. کومه له بغیر از این کار دیگری نکرده است. فرهنگ سیاسی که رهبری کومه له در رابطه با احزاب کردستانی بکار گرفته است کاملاً درست و قابل دفاع بوده و بنظر من بایست همین رویه ادامه یابد.

اما برخلاف یک حزب سیاسی، برای احزاب فرقه‌ای، نه رابطه سیاسی با احزاب، بلکه رابطه آنان با احزاب دیگر و دنیای پیرامونی بر اساس نگرش عشق و نفرت استوار است. متد عشق و نفرت که من آنرا سیاسی - اجتماعی نمیدانم را بوفور در احزاب کمونیست کارگری بویژه حکمتیستها می‌توانید سراغ کنید.

برخورد احزاب کمونیست کارگری به ناسیونالیسم سیاسی نیست، بلکه از همان متد عشق و نفرت پیروی میکند. آنها علیه ناسیونالیسم نفرت پراکنی میکنند. چرا اینطور است؟ بدلائل مختلف:

1) نظریه منصور حکمت در مورد ملت و ناسیونالیسم نادرست و شوینیستی است. منصور حکمت آنقدر که علیه ناسیونالیسم کرد و ناسیونالیسم کومه له نوشت، یک دهم آنرا در مورد ناسیونالیسم ملت بالا دست که همان شوینسم است نوشت. زیرا اساس نقد منصور حکمت از ناسیونالیسم از یک جایگاه و ایستگاه شوینیستی بود.

2) کمونیست کارگريها پيروان همان نظريات منصور حکمت هستند

3) به تبع تاریخی که حزب کمونیست ایران داشته است و انشعاباتی که رخ داده بویژه انشعاب 1990 که همه به کشورهای اروپایی نقل مکان کردند، احزاب کمونیست کارگری از کردستان کنده شدند. اما کومه له با هر بدبختی و مشکلاتی در منطقه باقی ماند و این اردوگاه کنونی را حفظ کرد. با زمان گذشت. کومه له موفق شد دوباره روی پای خود بایستد. وقتی کومه له دوباره رشد کرد، این جریان‌های کمونیست کارگری که چاپای در کردستان نداشتند، به اتهامات و پرخاشگری‌های خود علیه رهبری کومه له و شخص ابراهیم علیزاده ادامه دادند. این همه نفرت پراکنی و پرخاشگری کمونیسم کارگری علیه کومه له بی دلیل نبود.

از سوی دیگر وقتی رهبری حزب در امر تشکیلات سازی در خارج کردستان در طول این چند دهه هیچ برنامه‌ای نداشته است، وقتی رهبری حزب بغیر از صدور اطلاعیه کار دیگری در رابطه با جنبش‌های کارگری و توده‌ای نکرده است، طبیعی است که از این جو ضد کومه له‌ای کمونیسم کارگری استفاده کند. رفقای رهبری حزب ما از تبلیغات‌های کمونیسم کارگری به نفع خود استفاده کرده اند بدون اینکه واقعا آشکارا آدرس آنان را به مردم بدهند. یعنی یک همسویی بین رهبری حزب و فشار این احزاب علیه کومه له بوضوح وجود داشته است.

بگذار نمونه‌ای بیاورم. تشکیلات نروز حزب به فراخوان کمپین کمیته خارج برای دفاع از مبارزات کارگران ایران علیه احکام اعدامها پاسخ مثبت داد. که گزارش آن پخش شد. در جریان آن کمپین و آکسیون مقابل پارلمان نروز، یک نفر از احزاب کمونیست کارگری و حکمتیست شرکت نکرده و آنرا بایکوت کردند.

من مقداری با آنها وارد بحث و مجادله شدم. آنها رسماً گفتند که شرکت نمیکنند چون از قبل به آنها گفته نشده و با آنها تنظیم نشده بود. خوب پاسخ دادیم که ما به فراخوان کمیته خارج حزب مان پاسخ مثبت داده ایم و ما در این فعالیت مشخص از شما ها دعوت می کنیم که شرکت کنید. این آکسیون یا کمپین را حزب فراخوان داده و این فراخوان نافی همکاریهای ما نیست. کمالینکه هر حزبی بایست جدا از همکاری با احزاب دیگر، خودش هم برنامه مستقل کاری خودش را داشته باشد.

در جریان آن جدلها عزیز عبدالله پور فعال فعلی حکمتیستها به من گفت که "چرا ما در نروژ اینطوری هستیم در صورتیکه رفقای رهبری ما و شما هر دو هفته یکبار با هم جلسه دارند شما چرا خودتان برنامه ی مستقل میگذارید و به ما نمی گوئید".

من پاسخ دادم که من از جلسه هر دو هفته یکبار رهبری ما و شما اطلاع ندارم ولی ما هم با شما و احزاب سیاسی دیگر همکاری میکنیم و هم کار و فعالیت مستقل حزبی خودمان را ادامه میدهم.

پیدا بود که آنها مستقلاً برنامه ای ندارند و میخواهند با پررویی از نیروی ما استفاده کنند. من اسم اینگونه عملکرد حکمتیستها را گستاخی و پررویی می گذارم زیرا خودشان برنامه کاری مستقل نداشتند و ندارند اما با اتکا به دیگران و هیاهو و جنجال دو کاری انجام دهند. از بالا تا پایین این متد و سبک کار حکمتیستها ناسالم، نامسئولانه و اپورتونیستی است.

شما بروید و به اصطلاح نقدهای محمد آسنگران که من به او پریدم و رحمان حسن زاده و قبلتر مجید حسینی و ... نگاه کنید، تعدادی از رفقای ما و رهبری حزب انگار کیف میکنند و لذت میبرند وقتی حکمتیستها گستاخانه کومه له و شخص ابراهیم عزیززاده زیر لوای نقد ناسیونالیسم کومه له را مورد تعرض قرار میدهند. جالب اینست که آنها گویا قرار بود جزو متحدین و همکاران بخش چپ ما باشند. هههه

بحث من اینست که تمام این به اصطلاح نظراتی که هم رهبری حزب و هم حکمتیستها در مورد ناسیونالیسم میگویند نه در چهارچوب نقد سیاسی اجتماعی از ناسیونالیسم بلکه از یک متد و اسلوب عشق و نفرت که مختص سکتها و فرقه گرایان پیروی میکنند.

آنها حال چه رفقای چپ درون حزب باشند چه حکمتیستها، بیشتر اذهان را علیه ناسیونالیسم تحریک میکنند تا یک نقد سیاسی علیه ناسیونالیسم.

مثلاً هم کاک حمه کمالی و هم تعدادی دیگر از رفقا بر علیه حزب دمکرات میگویند که (نقل به معنی) "چگونه با حزب دمکراتی که صدها رفیق ما را شهید کرده است وارد همکاری شویم. آنها رفقای ما را کشته اند و به رفقای زن ما در فلان جنگ رحم نکرده اند حالا با آنها همکاری کنیم" و از این حرفها.

من از همه رفقای معذرت و پوزش میخواهم که بگویم هر کس که چنین نظریه ای اشاعه دهد به این معنی است که آن رفیق واقعا یا سیاسی نیست، یا خیلی کم میداند و یا آگاهانه در صدد درست کردن فضای تشنج، ناسالم و آلوده و درست کردن دوباره جنگ بین حزب و کومه له است.

والا رفقا می بایستی کمی سیاسی تر حرف بزنند.

اولا در تاریخ جنبش کردستان، متأسفانه جنگ بین احزاب یکی از پدیده های منفی این جنبش بوده است. ما در کردستان ایران و عراق شاهد جنگ احزاب بوده ایم.

در کردستان ایران که از سال 1363 تا 1367 ما درگیر جنگ سراسری با حزب دمکرات بودیم. کومه له در این فاصله ها در دو جبهه هم علیه جمهوری اسلامی و هم علیه حزب دمکرات در جنگ بود.

جنگ حزب دمکرات علیه کومه له را حزب دمکرات بوجود آورد و به ما تحمیل کرد. کومه له بدرستی از خود در مقابل حزب دمکرات دفاع کرد. در جریان این جنگها در طول این چهار سال صدها نفر از رفقای ما و پیشمرگان حزب دمکرات جان باختند.

جنگی که حدکا به ما تحمیل کرد برخلاف منافع و مصالح جنبش کردستان بود. این جمهوری اسلامی بود که از این جنگ تحمیلی علیه ما نفع می برد.

به سطحی نگری و نوع تبلیغات نادرست تعدادی از رفقای خودمان مثل کاک حمه کمالی بپردازم. این تعداد از رفقا با رجوع به گذشته آنهم بصورت ناکامل و نادرست سعی دارند که بیشتر کومه له را بکوبند که چرا با آن حزب دمکراتی که آن جنایات را انجام داده است وارد همکاری میشوید؟

من این نوع نظرات را سطحی و ریاکارانه و در اساس به نفع ناسیونالیستها میدانم. چون این فرهنگ جنگ احزاب بیشتر با فرهنگ ناسیونالیستی همخوانی دارد.

اولا کسانی که میخواهند در این عرصه نظر بدهند بایست در مورد کل جنگ احزاب و بطور مشخص تر جنگ حزب و کومه له نظر بدهند که آیا آن جنگ درست بود یا درست نبود؟ آیا ما بایست در آینده دوباره از چنین جنگهایی استقبال کنیم یا خیر؟ خوب اگر از چنین جنگهایی استقبال کنیم، چرا خودمان آنرا بوجود نیاوریم؟ مگر خودمان چه کمبودی داریم؟ افراد داریم، تبلیغات میکنیم، هر چند صدای حماسی کاک حمه که دورانی همه ما را به وجد می آورد، جایگزینی برایش پیدا میشود انشالله ...

دوما، من نمی فهمم که واقعا چرا این رفقای مثل محمد کمالی فقط به این قسمت "... آنها رفقای ما را کشته اند چشبیده اند؟" مگر پیشمرگان حزب دمکرات هم در جنگ با ما کشته نشده اند؟ مگر آنها آدم نبودند که جانشان را از دست داده اند که حالا زیاکارانه به فراموشی سپرده شده و مورد اشاره قرار نمیگیرند؟ مگر جان آن پیشمرگان حزب دمکرات که در جنگ حزب و کومه له جا باختند، بی ارزش بودند؟ چون ناسیونالیست بودند پس کشتن شان اشکال ندارد؟
رفقای گرامی!

در جنگ حزب دمکرات علیه کومه له، هر چند به ضرر جنبش کردستان بود، هر چند ما دهها رفیق را از دست دادیم، اما و باز هم اما: پیروز این جنگ ما بودیم. این کومه له بود که در این جنگی که حزب دمکرات به کومه له تحمیل کرد، کومه له پیروز شد. در این جنگ که کومه له پیروز شد، حزب دمکرات به دو شقه تبدیل شد. حزب دمکرات رهبری انقلابی از آنها جدا شدند نتیجه شکست حزب دمکرات در جنگ با کومه له بود.

و آنگهی، جنگ، جنگ است و در جنگ هم افراد کشته می شوند و بقول معروف در جنگ حلوا و شیرینی پخش نمی کنند.

محمد کمالی و امثالهم بایست بجای اینگونه تبلیغات سطحی و تحریک آمیز و احساسات برانگیز، مقداری سیاسی تر نظر داده و در مورد اینکه چه باید کرد تا احزاب کوردستانی که همه هم مسلح هستند، اختلافات خود را بشیوه ای فرهنگی و متمدنانه و بر سر میز مذاکره و نهایتا با مراجعه با آراء مردم رفع و رجوع کنند و نه با جنگ مسلحانه.

این یکی از مصافهای بزرگ پیشاروی ماست که بایست با برخورد مسئولانه رهبری و کلیه رفقا مواجه شود.

نظرات و تبلیغات کمونیسم کارگری در این زمینه نامسئولانه و جنگ طلبانه است. بنظر من متد کمونیسم کارگری که متد احزاب - احزاب است، یعنی آنها از تضعیف احزاب دیگر تغذیه می کنند و با تبلیغات علیه احزاب دیگر و جاروجنجال به پا کردن زندگی میکنند، اجازه ندارند و حق هم ندارند که برای ما دردرس ایجاد کنند.

اگر آنها خیلی جرات دارند خودشان به جنگ احزاب دیگر بروند. کمالینکه آنها در صحنه عمل بی جریزه تر و بی عملتر از این حرفها هستند.

نکته مضمونی و محتوایی اینست که برای اینکه در آینده جنبش کردستان ما شاهد جنگ احزاب نباشیم، چند اقدام عملی لازم است:

بغیر از اقداماتی که در مصوبات کومه له آمده اند، یعنی توافق عمومی در مورد استفاده از ابزار سیاسی و مذاکره در موقع اختلاف سیاسی و نه استفاده از اسلحه، بنظر من، ما در یک سطح وسیعی هم سطح اجتماعی و هم احزاب بر وجود آزادیهای سیاسی در جامعه و امکان دخالت مردم در سرنوشت اجتماعی جامعه را بیشتر تاکید کنیم.

بنظر من ما به هیچ وجه نه فقط با احزاب ناسیونالیست کرد وارد جنگ و مناسبات ناخوش تشویم، بلکه برعکس در چهار چوب منافع جنبش کردستان به توافقات و همکاریهایی دست یابیم و همیشه یک رابطه معقول سیاسی فی مابین را حفظ کنیم. این به نفع ما و مردم کردستان و کارگران است.

ما بایست با پایه مادی ناسیونالیسم (که اکثرا کارگر و زحمتکش هستند) کار کنیم و جلب نظرات آنان بسوی خود را وظیفه خود بدانیم .

زمانیکه اکثریت کارگران و زحمتکشان کردستان که متأثر از نظرات ناسیونالیستی هستند، بسوی ما بیایند و نظرات ما را بپذیرند و کومه له ی ما بر احوالی چندین میلیون رای همین کارگران را برای خود کسب کند، آنوقموقع می بینیم که چگونه ما زیربنای ناسیونالیسم را زده ایم بدون اینکه وارد جنگ احزاب شده و خونریزی راه انداخته شود.

آنچه مهم است اینست که کومه له که کمونیست است بر اساس منافع جنبش توده ای و کارگری در کردستان بتواند مناسبات خود با سایر گرایشات و احزاب دیگر را تنظیم نماید.

مسئله بحران و شیوه برخورد به بحران

بهررو.

بقول رفیق لقمان ویسی اوضاع حزب ما خوب نیست و چگونه میتوانیم از این بحران عبور کنیم؟ چه باید کرد.

کمی هم در مورد بحران حرف بزنیم. چون کلمه بحران خیلی مهم و خیلی وسیع است. شما میتوانید بحرانهای را در سطح ماکرو و اجتماعی و سیستمی و هم در سطح میکرو یعنی بحران در سطح افراد معنی کرده و ارزیابی نمایید.

- بحرانهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یک نظام یا یک سیستم و حکومت. که ما بیشتر با این جنبه اشنا هستیم. مثلا بحران جامعه سرمایه داری....

- بحرانهای فردی. افراد در سنین مختلف با شرایط مختلفی روبرو می شوند که این شرایط مختلف همه اش بحرانی نیست، اما بعضی مواقع میتواند به بحران فردی منجر شود. بحران در نتیجه اختلاف خانوادگی، یا مشکلات اقتصادی زندگی، نقش بیکاری و فقر در زندگی افراد و ایجاد بحران در فرد و غیره...

منظور اینست که کلمه بحران خیلی وسیع است. ولی اهمیت بحران در اینست که بحران هم میتواند منفی و ویرانگر باشد و هم مثبت و سازنده . ویرانگر بودن یا سازنده بودن بحران میتواند وابسته با فاکتورهای مختلفی باشد.

در ایران امروز بحرانهای ویرانگرند، زیرا فاکتور اساسی جنبش کارگری متحد و متشکل برای تعیین تکلیف قدرت سیاسی در صحنه مبارزه در سطح کلان حضور ندارد. همین عدم تشکل و اتحاد کارگران به آن صورت ما مد نظر است، باعث میشود که سیلکی دورانی بوجود بیاید. جامعه در بدبختی دور خویش میچرخد.

اما همین بحران میتواند سازنده هم باشد، زمانیکه فاکتورهای اساسی که این شرایط را هدایت کند در صحنه وجود داشته باشد.

مسئله بحران در حزب تا درجاتی با بحران در جامعه میتواند متفاوت باشد. اینهم شرط و شروطهایی دارد.

ما میتوانیم این بحران را به سلامت سپری کنیم به شرطی که:

- کمیته مرکزی حزب مسئولیت این شرایط بوجود آمده را بپذیرد و مثل همه جوامع و حکومتها، وقتی ناکامی های بوجود آمد که روی حیات و سلامت حزب تاثیر منفی داشته باشد، رهبری بایست از سمت خود کناره گیر نماید.

دو یا سه فاکتور منفی نشان میدهد که رهبری حزب رغبتی به قبول مسئولیت این وضعیت از خود نشان نداده است.

- 1- آخرین پلنوم کمیته مرکزی حزب که در اطلاعیه پخش شده است این خوانش را بدست میدهد که رفقای رهبری عین خیالشان نیست که اوضاع درونی چگونه است و نگرانیهای اعضای حزب چیست.
- 2- در این اطلاعیه اعلام برگزاری آخرین پلنوم حزب، هیچ اشاره ای به برگزاری کنگره، اینکه کی قرار است برگزار شود و چگونه برگزار شود نشده است. رفقای رهبری حزب بدلیل داشتن فرهنگ تحقیر کردن دیگران (اعضا) برای سوالات و نظرات اعضا شانه بالا می اندازند و پاسخ سوالات و نگرانیهای اعضا را تاحال نداده اند. رفقای رهبری حزب در ظاهر قضیه با آرامش کامل به مسائل برخورد میکنند، اما بنظر من این ظاهر آرام نشان دادن و بی خیالی، واقعی نیست. رفقا هدفمند و آگاهانه اینگونه هستند.

3- از دست رفتن اعتماد ها ناشی از اتهامات بی پایه و اساس سیاسی بوده است که از طرف رهبری حزب و رفقای دوربر آنان بوجود آمده است. تقسیم تشکیلات به چپ و راست و ناسیونالیست و کمونیست این تقسیم بندی نامسئولانه است که نهایتاً تشکیلات را به این روز انداخته است.

4- اعتماد زمانی دوباره بازسازی می شود که رهبری حزب اعلام های گذشته خود را که در بند قبل مورد اشاره قرار گرفت، پیگیری نکرده و نادرست بودن آنرا اعلام کند.

5- کل تشکیلات به توافق عمومی برسیم که همه به اصول دمکراتیک و انتخابات پایه بند باشند.

...

یافتن راه حل ساده است.. اما مشروط به اینکه رهبری حزب و رفقای دوربر آنان خواهان کناره گیری و پس گرفتن اتهاماتی باشند به تشکیلات زده اند. نمیتوان خواهان راه حل بود اما وانمود کرد که هیچ اتفاقی نیفتاده است. کسانی که مسبب بوجود آمدن این شرایط هستند بایستی مسئولیت خود را بپذیرند.

تاکتیک رفقا این است که بر سر شرکت در ارگانهای رهبری به چانه زنی بپردازند و خواهان سهم خود در کمیته مرکزی شوند.

بنظر من این سهم خواهی نادرست و نامعقول است. رفقای که ادعای سهم خواهی میکنند، هنوز نه گرایشی هستند و نه خط سیاسی دارند. پس انسان میماند که سهم چی؟ همه این رفقا تا موقعی که پلاتفرم سیاسی خود را ندهند، تنها بصورت انفرادی عضو حزب هستند و اصول انتخابات در مورد آنان هم میتواند صادق باشد. اما بغیر از این، هیچ کس سهم خواهی را نمی فهمند.

خلاصه اینکه اطلاعیه این پلنوم نشان می دهد که رهبری حزب در نظر ندارند که کنگره برگزار کنند و فعلا میخواهند اوضاع را بدون نتیجه گیری مشخص همینطور کش دهند.

راه پروت رفت از این اوضاع در قدم اول اینست که کمیته مرکزی حزب کناره گیری کند.

اما من بعنوان یک عضو حزب و یک کمونیست پیامم به همه رفقا در این شرایط اینست که رفقای عزیز، اینجا این اوضاع از همگی ما می طلبد که:

اولا به اعتبار کمونیست بودن خویش تلاش کنیم تا در سرنوشت سیاسی حزب دخالتگرانه شرکت داشته باشیم

دوما بنا به اعتبار کمونیست بودن خویش تلاش کنیم تا در این اوضاع نابسامان و بحرانی بیرونی جامعه، کار و فعالیتهای روتین حزبی خود را مرتب انجام دهیم. کار و فعالیت حزبی تحت هیچ شرایطی نایستی متوقف شود.

توقف کار و فعالین حزبی، برای زندگی سیاسی حزب نقش سم را داشته و تنها دشمنان طبقه کارگر و زحمتکش را خوشحال می نماید.

پس همه دخالتگرانه در سرنوشت سیاسی حزب دخالت کنند و به کار روتین حزبی خود ادامه دهند.

مختصری از بیوگرافی ام (برای آرشیو حزب)

من سلمیان ابراهیمی اقدم (نام شناسنامه ای و بهروز ناصری نام سیاسی) در سال 1344 در شهر مهاباد متولد شدم. دوران من خانواده ما خانواده ای فقیر و کارگری و پدرم کارگر سد مهاباد بود. کلاس سوم تا پنجم ابتدایی را در خوزستان (سد کارون) گذراندیم. اول راهنمایی بودم که انقلاب 1357 اتفاق افتاد و از طریق یکی از بستگان (رحمان طرغه) و دوستان ایشان با کومه له که تازه در مهاباد مقر دایر کرده بود، آشنا شدم و بطور مشخص از زمستان 1358 من بعنوان هوادار تشکیلاتی، فعالیتهای خود با کومه له را شروع کردم. در آن دوران رفاقت من که بیشتر هم شبانه و روزانه فعالیت میکردیم و یا نشریه شورش و مه ته ریز را خیابانهای شهر مهاباد می فروختیم با رفقای جانباخته مصطفی قادری، فایق طاهری و چند نفر دیگر که تقریباً هم سن بودیم، بود.

من تا سال 1363 جزو تشکیلات مخفی شهر مهاباد بودم. یکی از مسئولین تشکیلاتی آنزمان که میتوانند ادعاهای مرا شهادت دهند رفیق مسعود عظیمی است و کسانی دیگری که در اوایل دهه 1360 با من در ارتباط بودند رفیق جانباخته افخم طاهری (رببور) و حامد ساعتی بوده اند. من با این رفقا در داخل شهر مهاباد ملاقاتها داشته ام و همچنین کاک اسد گلچینی که در آنزمان در ناحیه مهاباد و فکر کنم جزو کمیته شهر مهاباد بود قبل از اینکه من با ایشان آشنا شوم او از نزدیک مرا می شناخت.

معمولاً پیشمرگه ها (ی کومه له و دمکرات) برای عملیات به داخل شهر می آمدند. بعد از یکی از درگیریهای شهری پیشمرگان حزب دمکرات با نیروهای رژیم در داخل شهر مهاباد، که معمولاً همیشه تعدادی از جوانان شهر دستگیر میشدند، یکی از رفقای هسته ی (عمر) ما دستگیر می شود. ایشان چند ماه خوب زیر شکنجه دوام آورده بود اما بعداً کم کم طاقت و توان مقاومت را از دست میدهد.

درست چند روز قبل از اینکه آن شخص به تواب و همکار رژیم تبدیل شود، من که پیامهای رادیویی رمزدار را با نام «آرام 111» دریافت میکردم، از سوی کمیته شهر مهاباد پیامی دریافت کردم. مضمون پیام این بود که وضعیت آن شخص در چند روز آینده مشخص می شود و شما تا روشن شدن اوضاع برای 10 روز به نزد ما بیاوید». من به روستای کارگی رفتم و با صورتی پوشیده برای حدود یک هفته ای در چادری که رفقا برای من زده بودند، ماندم. 10 روز هنوز تمام نشده بود که خبر رسید طرف تواب شده و با تعداد زیادی پاسدار شبانه به منزل ما یورش برده اند و مرا خواسته بودند. این بود که من که از تاریخ 19 خرداد 1363 ساعت 16:00 قرار بود برای 10 روز از شهر خارج شوم، تا امروز خروج من از مهاباد ادامه داشته و 10 روز مقرر، هنوز هم به پایان نرسید.

بعد از اینکه من علنی شدم، کمیته ناحیه مهاباد مرا به دوره سیاسی و نظامی که حالا نام منطقه ای که در آن دوره ی سیاسی - نظامی دیدم را فراموش کرده ام. اما مسئولین سیاسی و نظامی دوره ام رفقا کاک محمود کرمی و رفیق جانباخته هوشنگ بودند.

بدنبال، من در گردان 24 مهاباد سازماندهی شدم. کمیته ناحیه مهاباد برای دوره دندانپزشکی مرا به روستای مالومه که تحت مسئولیت دکتر صدیق قرار داشت فرستاد. در آنزمان دکتر صدیق و عبه تاران و هوشیار در دندانپزشکی کار میکردند که من هم به آنها اضافه شدم و سپس هم ابراهیم فارس و بعد صدیق آمدند. مدتی در دندانپزشکی کار کردم، بعد بدلیل عدم علاقه به این عرصه، مرا به بخش پزشکیاری منتقل کردند. دوره ی پزشکیاری را هم تمام کردم. بعد به گردان 24 بازگشتم و تا سالها در گردان 24 باقی ماندم.

... معمولاً چندین گردان یا با هم یا در نزدیکیهای همدیگر می بودیم. معمولاً گردانهای 24 مهاباد و گردان 31 بوکان و گردان 26 سقر در ماموریتهای سرشویو سقر با هم بودیم.

من مسئول سیاسی دسته بودم و اکثر رفقای که در گردان با هم بودیم از نزدیک مرا می شناسند و با خصوصیات من آشنا بودند. خیلی مواقع در کنفرانسهای ناحیه من از روحیات نظامی گری صرف، تحقیر کار سیاسی و ... انتقاد می کرد ه ام....

اگر اشتباه نکنم سال 1367 بود که تعدادی از رفقای ناحیه های مهاباد، بوکان و سقر در آوالان شلیر بودیم که در یکی از کاروانهای که از اردوگاه بسوی ما آمد، شایعاتی مبنی بر سمینار خارج کشور و نقد کومه له در آن سمینار به گوش

ما رسید. اشتباه نکنم مسئولین پل ما کاک بهمن علیار و کریم ایلخانی زاده بودند. مسئولین سیاسی و نظامی یکی از دسته ها هم من و رفیق جانباخته مصطفی قادری بودیم.

در آن تمرکز شلیر رفقای مثل کاک حمه مهتدی، یحیی دونداری، خالد حاجی محمدی، بهمن علیار، کاک حمه بازوگا و خیلی از رفقای دیگر بودند. هنوز کسی موضع نگرفته بود. هنوز موضوع در سطح شایعه به ما رسیده بود و ما شنیده بودیم که جزوه ی 24 صفحه ای منصور حکمت بیرون آمده ولی بدست ما نرسیده بود.

ما شنیدیم که عبدالله مهتدی و ناصر جاوید و حمید تقوایی از این نظرات منصور حکمت دفاع کرده اند. کاک بهمن علیار در ابتدا موضع نگرفت و میگفت که باید منتظر ماند چون کاک عبدالله مهتدی در باره مسئله ملی صاحب نظر بوده و سر وگردنی از دیگران بالاتر است. او که از یک نظر دفاع کند حتما ساده نیست.

بعد از مدتی جزوه ی 24 صفحه ای سیاست سازماندهی ما (از منصور حکمت) بدست ما رسید. من در همان ابتدا که این جزوه را خواندم از آن دفاع کردم و محتوای آنرا آنطور که شنیده بودم نیافتم. یعنی من در آن تبلیغاتی علیه کومه له نیافتم. زیرا اینکه کومه له ی اصلی در شهرهای کردستان و در میان کارگران است را درست میدانستم.

خیلی از رفقای ناحیه مهاباد که در اردوگاه بودند و بیشتر از ما از مباحثات مطلع بودند، در مورد رفقای گردان 24 که در ناحیه بودند حدس میزدند که مثلا چه کسی با چه نظری هست. تقریبا همه حدس زده بودند که من با نظرات منصور حکمت باشم و حدس همه رفا هم درست بود. من از همان ابتدا (یعنی از شلیر به این سو) یکی از مدافعان بحث کمونیسم کارگری در ناحیه مهاباد بودم.

به اردوگاه که برگشتیم، من یکی از مسئولین سیاسی پل و مدافع بحثهای کمونیسم کارگری در ناحیه مهاباد بودم.

من آخرین ماموریتیم تا روزی که در اردوگاه زرگویز در واحد آماده بودم. به تمامی تمام وظایف حزبی و تشکیلاتی ام را بدون هیچ نوع قصوری انجام داده ام. قرار بود که جزو آن دسته ای باشم که برای مدتی برای ادامه فعالیت کمونیسم کارگری در کردستان عراق می ماند، و در این رابطه رحمان حسین زاده یک جلسه توجیهی در سلف سرویس برگزار کرد. رحمان حسین زاده آنقدر بد بحثش را ارائه داد که من که قرار بود بمانم به این قناعت رسیدم که رحمان حسین زاده حرفی برای گفتن نداشت و از جلسه بیرون آمدم، یکسر به دبیرخانه که آنوقت مسئولش سعید آقایی بود رفتم و گفتم کاک سعید بسرعت نام مرا برای رفتن به ترکیه بنویس. یعنی این توضیحات بد رحمان حسین زاده بود که مرا به قناعت رساند که از تشکیلات خروج کرده و به ترکیه بروم.

بعد از یکسال و دوماه زندگی در ترکیه، در 15 دسامبر 1993 از طرف سازمان ملل در آنکارا به کشور نروژ و به شهر هاستاد شمال نروژ منتقل شدم. در ترکیه هم یکی از اعضا و فعال شورای پناهندگان بودم. من از همان اوایل که به نروژ آمدم یکی از فعالین خیلی پرکار حزب کمونیست کارگری بودم. همیشه ساکم پر از نشریات و کارگر امروز بود.

تا سال 1998 که منصور حکمت مباحثاتی را در باب «حزب و جامعه»، «حزب و قدرت سیاسی» و «حزب و شخصیتها» مطرح کرد که طرح آن مباحثات باعث بوجود آمدن مباحثات درونی در حککا شد. من یکی از کادرهای حزب کمونیست کارگری بودم که با دید انتقادی به آن مباحثات منصور حکمت می پرداختم. رشد و تکامل بحثهای موافق و مخالف آن بحثها کلا در حزب کمونیست کارگری شکاف انداخت و بلاخره در آوریل 1999 بیش از 150 نفر از اعضا و کادرهای حزب کمونیست کارگری از عضویت در آن حزب بیرون آمده و استعفا دادند که به مستعفیون آوریل 1999 مشهور شدند.

از سال 1999 تا سال 2000 که دوباره به حزب کمونیست ایران برگشتم برای مدت تقریبا یکسال بدون تشکیلات فعالیت میکردم.

مستعفیون 1999 حککا شبکه ای بوجود آوردند. در آن شبکه که عمدتا از سه گروه تشکیل شده بودند. گروه اول کسانی بودند که در دوربر رضا مقدم و ایرج آذرین بودند. رضا مقدم تا آنموقع هم نشریه کارگر امروز را منتشر میکرد. گروه دوم را کسانی مثل جعفر رسا، بیژن هدایت و فرهاد بشارت تشکیل میدادند. بیژن هدایت مسئول مجله نگاه بود که حالا هم بعضا منتشر میشود. من جزو گروه سوم بودم. یعنی با هر دو گروه در ارتباط بودم اما مستقیما با هیچکدام از آنها نبودم. من که در نروژ بودم هم روزنامه کارگر امروز از رضا مقدم و هم مجله نگاه از بیژن هدایت را دریافت میکردم و توزیع یا میفروختم.

این ارتباط با این محافل بود که باعث شد وقتی اتحاد سوسیالیستی تشکیل شد برای اولین کنفرانس شان من و رفیق بصیر زیار (از رفقای افغانستان) را به کنفرانس شان دعوت کنند. و ما بعنوان مهمان در اولین کنفرانس اتحاد سوسیالیستی شرکت کردیم. من هیچگاه عضو اتحاد سوسیالیستی نشدم. در اولین کنفرانس رفقا دکتر احمد هدایت و رفیق فریدون ناظری هم شرکت داشتند.

دوران جدل درون حککا و استعفای من از آن حزب، و سپس دوران یکساله ی 1999 و سال 2000 به اندازه تمام زندگی سیاسی ام مهم و بارز بود. در این مدت یکساله و بدون تشکیلات، سوالات خیلی پایه ای و مهمی برایم بوجود آمدند:

من که سیاست را در کومه له فراگرفته بودم و آنقدر معتقد بودم که فکر میکردم هیچوقت کومه له را جا نگذاشته و از آن بیرون نمیروم. اما رویدادهای درون حزب و کومه له مرا به خارج از کومه له رساند. سوالی که برایم پیش آمد این بود که چگونه این اتفاق افتاد و چرا؟

وقتی که مجموعا حدود آن یک دهه که با حزب کمونیست کارگری ایران بودم که خیلی با اعتقاد کار و مبارزه میکردم، وقتی مباحثات درون حزبی شروع شد و بدلیل فضای بوجود آمده ماندن در آن حزب دیگر خیلی مشکل شده بود و بعد از مدتی از آن حزب هم بیرون رفتم. باز همان سوال قبلی اما اینبار به شکل دیگری برایم مطرح شد. باضافه اینکه یکسری وسوالات پایه ای تر دیگری برایم مطرح شدند.

کل آن همه جدل و پلمیک سیاسی نگرش انتقادی را در من تقویت کرده و رشد داده بود. به این سوالات رسیدم که اصولا تئوری چیست؟ چرا تنها یک عده مثل منصور حکمت و ایرج آذرین و جعفر رسا و ... لقب تئوریسین را دارند؟ چرا ما مرتب شکست میخوریم؟ و سوالات پایه ای و فلسفی دیگر از این قبیل.

این بود که برای ارتقاء خود و تلاش برای یافتن پاسخ سوالاتم تحصیل در دانشگاه اسلو را شروع کردم.

سال 1999 سمیناری در لندن برگزار شد. آن سمینار تلاشی از جانب مستعفیون بود تا بتوانند به آلترناتیوی برسند. آنچه از آن سمینار بیرون آمد بنیاد کار بود که سالها بعد هم کار کرد. در آن سمینار متوجه توهم بعضی از شرکت کنندگان به برنامه ی حزب کمونیست کارگری – یک دنیای بهتر – شدم. از سمینار لندن برگشتم و به مطالعه دنیای بهتر و سپس به نقد نگرش حاکم بر آن رسیدم.

من در جنبش چپ ایران اولین کسی بودم که نگرش حاکم بر برنامه ی حزب کمونیست کارگری (یک دنیای بهتر) را نقد کردم .

نگرش انتقادی باعث شد که اینبار کمی رشد کرده به عقب برگشته و دوباره دورانی قبل از بیرون آمدن از کومه له را بررسی انتقادی نمایم. در آن بررسی های انتقادی ام به نقد انشعاب اول و نقد بیرون آمدنم از حزب کمونیست ایران رسیدم.

من گفتم که در طول آن یکساله که بدون تشکیلات بودم هم با محفل رضا مقدم – ایرج آذرین و هم محفل بیژن هدایت – جعفر رسا – فرهاد بشارت در ارتباط بودم ولی به هیچکدام از آن محافل بپیوستم.

در آن دوران ایرج آذرین خیلی از کومه له تعریف میکرد. وقتی روز کومه له فرا میرسید تقریبا دو سال که اتحاد سوسیالیستی اطلاعیه میداد شعار زنده باد کومه له و زنده باد سوسیالیسم را زیر اطلاعیه شان می نوشتند.

در آن زمان ایرج آذرین که حالا از ایشان بی خبرم نامه ای برایم نوشت و خیلی محترمانه از من خواسته بود که به اتحاد سوسیالیستی بپیوندم و عضو آنها شوم.

من که افکار مستقل م شکل گرفته بود و به نقد گذشته رسیده بودم، پاسخ ایرج آذرین را دادم. من برای آذرین نوشتم که من به نقد گذشته رسیده ایم. و تمایل دارم که در فرصت مناسب به حزب کمونیست ایران باز گردم. و به ایرج آذرین پیشنهاد کردم که آنها هم به حزب کمونیست ایران برگردند.

گفتم که آنها که در زیر اطلاعیه شان شعار زنده باد کومه له را می نویسند، بهتر است تا برای جبران سیاستها و عملکردهای غلط گذشته دوباره به حزب کمونیست برگشت و آنرا تقویت کرد.

ایرج آذرین فکر نمی‌کرد که در مقابل آن درخواست ایشان، من چگونه به ایشان پاسخ دهم. دیگر کاک ایرج با من تماس نگرفتند و سلام و علیکی هم که داشتیم به دلیل غرور نابجا و الیتیمی که داشتند، قطع شد.

همزمان سال 2000 فرا رسید و درون حزب کمونیست ایران کومه له هم با مباحثات و انشعاب کاک عبدالله مهدی روبرو شده بود. آئین‌موقع بهترین موقعی بود که من از آن فرصت استفاده کرده و در سال 2000 دوباره و برای تقویت حزب کمونیست ایران و کومه له و تلاش برای جبران گذشته، برای تقویت تشکیلات همراه با تعدادی دیگر که حدودا 150 نفری میشدند دسته جمعی به صفوف حزب کمونیست ایران باز گشتیم.

از میان مستعفیون سال 1999 حزب کمونیست کارگری من و بهرام رحمانی کمی پیدا بودیم و به حزب کمونیست ایران بازگشتیم.

در کنفرانس تشکیلات خارج کشور حزب بعد از سال 2000 که شرکت کردم همین بحث تلاش برای نزدیک کردن اتحاد سوسیالیستی به حزب را خیلی خوش قلبانه در تریبون کنفرانس که همه رفقا از جمله ابراهیم علیزاده و صلاح مازوجی شرکت داشتند، بیان کردم. که آن خوش قلبی در بیان آن پیشنهاد باعث شد تا این سوء تفاهم برای تعدادی از رفقا- از جمله صلاح مازوجی - پیش بیاید که ایشان شنیده اند که "گویا من عضو اتحاد سوسیالیستی" بوده ام. همین توضیحات اینجا را سال 2009 در یک مکالمه تلفنی برای رفیق صلاح مازوجی داده بودم زیرا ایشان گفتند که ایشان فکر میکردند که من عضو اتحاد سوسیالیستی بوده ام.

حالا هم تعداد دیگری از رفقا میگویند که زمانی من عضو حزب کمونیست کارگری بوده ام و کومه له را ناسیونالیستی دانسته ام، چرا حالا این نظرات را دارم؟ و اینقدر تغییر کرده ام؟

من در تمام دورانی که با حککا فعالیت میکردم جزو کسانی بوده ام که واقعا به کسی پرخاش و حرف بد نزده ام. من همیشه و در اوج فعال بودنم با کمونیسم کارگری، کومه له را فراموش نکردم و همین تعلق نیرومند من به کومه له بود که پروسه زمان و مبارزه دوباره بیوند من و کومه له را دوباره بوجود آورد.

آنچه من به یاد دارم در اردوگاه گلان بود که چند بار بین من و کاک علی وطمیش برخورد لفظی بوجود آمده و فکر کنم دفعه ای هم از ایشان شکایت کردم. سالها بعد وقتی در نروژ علی وطمیش را دیدم، از او معذرت خواستم.

و حالا هم اگر در تشکیلات حزب و کومه له یک نفر و تنها یک نفر پیدا شود که از من بخاطر برخورد بد یا غیر سیاسی از من شکایت کند، واقعا آن رفیق بفرماید و آنرا با سند مطرح نماید. اگر برخورد آن رفیق درست بود حتما آنرا می پذیرم.

من پیشنهاد میکنم که بعضی از رفقا بجای پرداختن به گذشته سیاسی من که خدمتتان مستند کردم، به نظرات سیاسی کنونی ام بپردازند و آنرا نقد کنند.

من امروز نسبت به دوران گذشته تغییرات زیادی پشت سر گذاشته ام، و در طول این سالها برای ارتقاء خودم مدام در حال ادامه تحصیل بوده ام. من موفق شده ام تا با بکارگیری نگرش انتقادی و دینامیکی مستقلا به تحلیل گذشته، حزب، جنبش و طبقه بپردازم. من جزو آن تیپ از مارکسیستها هستم که شب و روزم را با نقل قول از مارکس شروع و به پایان نمی برم. من مارکس را میخوانم و از مند و دانش ایشان در زمان کنونی استفاده میکنم.

کس یا کسانی که بخواهند از مارکس به شیوه ای مدرن و امروزی استفاده کنند، به همین نگرشی میرسند که من در صدد دفاع از آن هستم... دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان و ... کمونیسم ازادخواه و ...

نگرش انتقادی مرا به نقد گذشته رسانده است. طرح سوال و جستجو برای یافتن پاسخ سوالات مرا به نقد دیدگاه غیر کمونیستی و غیر کارگری کمونیسم کارگری رسانیده است.

به همین دلیل و در دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان و برای دفاع از کومه له، و با استفاده از تجارب و اندوخته های تاکنونی، بایست رسالت خود را به جا آوریم.

توضیح در باره پخش بیرونی یادداشتهای یک بحث درون حزبی که در یک جلسه پالتاکی اعضا ارائه دادم.

روز یکشنبه 21 یونی 2020 بحثی پالتاکی در سطح اعضای حزب کمونیست ایران در خارج کشور ارائه دادم، از آنجاییکه کلا مباحثات من سیاسی و در نقد کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و بطور مشخص تر کمیته اجرایی حزب است و این بحثها حاوی هیچ مسائل تشکیلاتی نیستند، و بنا به وضعیت امروز حزب و بحرانی که در نتیجه شکست چند سیاست و بحرانی که همین رفقای رهبری برای حزب درست کرده اند، لازم می بینم مضمون آن بحثها را رو به بیرون پخش کنم.

با سپاس

بهروز ن

21.یولی 2020

جلسه ای در باره:

جهت تاثیر گذاری اجتماعی، کمونیستها به بازنگری در متد و رویکردهایشان در برخورد به مسائل مختلف احتیاج دارند:

متد سوسیالیستی در برخورد به نکات زیر چگونه است؟

- برقرار کردن تناسب بین تئوری و پراتیک
- برخورد به احزاب سیاسی: در باره مناسبات سیاسی احزاب سیاسی با هم
- رابطه حزب - طبقه
- شیوه برخورد ما به مسئله سوسیالیسم در یک کشور
- تشکیلات سازی در محل کار و زیست کارگران
- معانی عملی انترناسیونالیسم کارگری و سوسیالیستی برای ما
- نقش حزب کمونیست در گسترش ازادخواهی در ایران، و معانی عملی آن برای ما چیست؟

ارائه دهنده مباحثات: بهروز ناصری

تاریخ: 21 یونی 2020

سلام دارم خدمت همه رفقا و تشکر میکنم از کمیته خارج کشور و هم سلام و تشکر به همه رفقای که زحمت کشیده اند و در این جلسه شرکت دارند.

طبعاً این بحث بی ربط نیست به کنگره ای که در پیش است و در این مدت چند ماهه بنظر من این یکی از بحثهای محتوا و مضمونی است که امیدوارم موفق بشوم در ارائه اش، هر چند که موضوعاتش خیلی متنوع است. هر تک موضوعش میتواند، موضوع یک بحث مستقل و جداگانه و طولانی تری باشد.

اما خصلت موضوع، خصلت بحث، اینرا می طلبد که بحثهای زیاد و مختصر، مفید و روشن را طرح کرد، که بعداً بتوانم آنها را به هم پیوند بدهم، آنها را به همدیگر بدوزم. و از دوختن این بحثهای مختلف، استنتاجاتی از آنها بگیرم.

ما در رابطه با بحثهای سیاسی، و سیاستهای حزب، من فکر میکنم که یک مقدار برای اینکه هم بحث و مجادلات درون حزبی بین خودمان، هم کنگره آتی حزب، استنتاج خوبی از آن بگیریم و کنگره خوبی باشد، ما همدیگر را

بفهمیم. من فکر میکنم که ما مجبوریم از مسائل مستقیم تشکیلاتی، یک مقدار فاصله بگیریم، یک مقدار دور بشویم و مسائل یک مقدار پایه ای تر را به میان بکشیم. به دلیل اینکه ما به یک درک و فهم مشترک بر سر مهمترین مقولات احتیاج داریم. ما اگر درکمان از مقولات و مفاهیم مهمی مثل سوسیالیسم، مثل انقلاب، و مثل سیاستهای که حالا مورد جدل است، یک درک مشترکی نداشته باشیم، استنتاج گرفتن و پراتیک یک سیاست عملی هم به همان اندازه دشوار و مشکل خواهد بود.

برای اینکه من یک پرسپکتیو و یک نگرش را بدست داده باشم، بحث را اینطور شروع میکنم که فرض کنیم که یک نفر دارد دوچرخه سواری میکند، و یا یک مسافر یا راننده یک ماشین سواری را در نظر بگیرید، و یا قطار یا اتوبوس، همه اینها در جایگاهی که قرار دارند، محیط دوروبر را هر کدام به شیوه ی خود می بینند. ولی اگر من و شما به بالای قله ی یک کوهی برویم و از آن بالا به پایین نگاه کنیم، منظره ی دیگری را می بینیم. و اگر سوار هواپیما و هلی کوپتر بشویم، روی کل مناظر زیر دست تسلط پیدا خواهیم کرد و خیلی بهتر راهها و جهتهایی که زیر دست است و شاید خیلی سخت تر بشود با ماشین یا دوچرخه آنها را پیدا کرد، میتوان راحتتر به آنها دست یافت.

بگذار در این ابتدای تابستان، با هم به یک گردش با هواپیما برویم، یا با هلی کوپتر به یکی از قله های زیبای هونگ شان (Huangshan) در شرق چین برویم تا از آن بالا نظاره گر زیباییهای طبیعت آن پایین باشیم. این همان نگرش و عینکی است که من در این بحث به شما رفا پیشنهاد میکنم تا دنیا را به این شیوه ای که خدمتتان توضیح میدهم، ببینید. وقتی ما از آن بالا به محوطه کنگره فرود آمدیم، آموغع بهتر میتوانیم همدیگر را بفهمیم و استنتاج مشترک تری در رابطه با «چه باید کرد» داشته باشیم.

پرسپکتیو من اینست که یک رابطه مستقیمی بین تئوری؛ پراتیک و متد برقرار می کنم. بنظر من تناسب و تعادل منطقی بین تئوری، پراتیک و متد است که کمک میکند تا ما عینی تر و به اهدافمان نزدیکتر شویم. به همین دلیل بحث متد در ارتباط مستقیمی است با بحث تئوریک سیستم. و اگر هم یکی از این فاکتورهای تئوری، پراتیک و متد دچار نقضان شود، کل کلیت ما با مشکل روبرو میشود.

و من برای اینکه بتوانم روی متد و شیوه برخورد سوسیالیستی در زمینه های مختلفی که برای بحث معرفی شده رامورد اشاره قرار دهم، لازم می بینم تا ابتدا از پایه ای ترین مفهوم، یعنی سرمایه را مد نظر قرار می دهم.

(1)

پس ما ابتداء ن از سرمایه شروع میکنیم.

چند خصلت مهم سرمایه؟

بحث در باره سرمایه و سرمایه داری خود موضوع کتابهای متعددی است. ولی تا آنجاییکه برای این جلسه بدرد ما بخورد.

بنظر مارکس، سرمایه یک رابطه اجتماعی است. یک رابطه اجتماعی بین انسانها و به واسطه یک چیز یا شیء. و «ارزش» آن حلقه واسطی است که تصور رابطه اجتماعی در وجود آن شیء است؛ و دارنده آن را هم سرمایه دار می نامیم.

مارکس بحث در باره سرمایه را از تجزیه و تحلیل «کالا» شروع میکند. کالا بعنوان کنکرتی که هم دارای ارزش مصرف است و هم ارزش مبادله.

...

اجازه میخوام که بحث در مورد تعریف از سرمایه یعنی «سرمایه چیست؟» را به وقت مناسب دیگری موکول کنیم. و خود را به خصلتهای سرمایه که به بحث امروز ما مربوط است محدود کنم.

یکی از خصلتهای سرمایه اینست که «**سرمایه میل به تمرکز دارد**». این بحث را مارکس در آثار متعدد و از جمله مانیفست و کاپیتال بحث کرده است. بحث سرمایه انحصاری را لنین هم در کتاب امپریالیسم بعنوان آخرین مرحله

سرمایه داری، مورد بحث قرار داده است. سرمایه در قالب و شکل و شمایل کارتل ها و شرکتهای چند ملیتی و بین المللی. نمونه سیاستها و کارکرد صندوق بین المللی پول و بانک جهانی.

که سرمایه از مرز کشورهای مختلف عبور میکند و تمام جهان را فرا می گیرد. امروز همه ما بوضوح می بینیم که مناسبات سرمایه داری و تقابل کار و سرمایه به تمام آن 200 کشوری که بر روی کره زمین وجود دارند، گسترش یافته است. اینجا واژه های کلیدی «انحصارات» و «جهانی شدن سرمایه» است.

کجاست که مناسبات سرمایه دارانه و تقابل کار و سرمایه در آنجا موجود نباشد؟

دومین خصلت سرمایه اینست که **سیری ناپذیر** است. شیوه تولیدی که برای و بر اساس کسب سود و باز هم سود بیشتر باشد، سیری ناپذیر است. حرص و ولع سرمایه برای کسب سود بیشتر بی انتهاست.

سومین خصلت سرمایه اینست که **سرمایه در عرصه بین المللی نه یک سخنگو، بلکه سخنگویان متعددی دارد.** در عرصه بین المللی ما با قطب های مختلف سرمایه در امریکا، اروپا، چین و روسیه مواجه هستیم. این قطبهای سرمایه مدام در رقابت، همکاری، تنش و سازش با همدیگر بسر می برند.

....

با توجه به نکات فوق، اینکه تمام کره زمین را مناسبات سرمایه داری فرا گرفته و هیچ جای دنیا نیست که تحت سیطره یکی از این قطبهای سرمایه قرار نداشته باشد، لذا کره زمین از جهات مختلف اشباع شده است. هم در عرصه تولید کالا ما با اشباع روبرو هستیم و هم هیچ مکانی دیگر برای اشغال از سوی دول سرمایه داری باقی نمانده است.

بنظر من جامعه سرمایه داری از مرحله بحران عبور کرده و به بن بست رسیده است.

بن بست است که راه عبور انسان بسوی آینده را سد کرده و با موانع روبرو نموده است.

این بن بست مثل خیابانی می ماند که بوسیله یک دیوار سد شده باشد.

این دیوار را تنها میتوان با یک بولدزهای خوب و با راننده های ماهر از جا کند و راه عبور انسان بسوی آینده را باز کرد.

این بولدزها و راننده ها، همان جنبش های کارگری و توده ای هستند که در جوامع مختلف با مبارزات و اعتراضاتشان ابراز وجود میکنند.

حالا ما خودمان را به کشور ایران محدود کنیم.

مشکل و معضل اصلی اینست که متاسفانه حال و وضع بولدزها و راننده های بولدزها خوب نیستند و هیچ کدام آنقدر خوب کار نمیکنند تا بتوانند آن دیوار را از سر راه بردارند، تا انسان بتواند به مسیرش ادامه دهد.

رفقا، اجازه بدهید اینجا کمی بلند پروازانه سخن بگوییم.

به اعتراضات توده ای و کارگری فعلا موجود در ایران، عراق، لبنان و ... نگاه کنید. همه اعتراضات و مبارزات کارگری و توده ای واکنشی و دفاعی هستند. این مبارزات واکنشی هستند علیه وضعی که دولتها و حاکمان مستبد برای این مردم زحمتکش بوجود آورده اند. این را خواستها و مطالباتی که کارگران و توده های مردم در اعتراضات علم می کنند، برمی افرازند، میگویند و نه من.

کافی است تا به خواستهای معترضین شهرهای عراق، که خواستهای خیلی ابتدایی هم هستند، دولت عراق جامه عمل بپوشد، مثلا درجه ای از رفاه شهروندان عراقی را فراهم نموده و دست جمهوری اسلامی در خط و نشان کشیدن در سیاست در عراق کوتاه کنند و برآورد کردن چند خواست دیگر مربوط به آب و برق و مسکن...، تمام اعتراضات توده ای فروکش میکنند.

و این هم قابل توضیح است که چرا چنین است.

اعتراضات و مبارزات کنونی کارگری و توده ای، در چهارچوب، مطالبات مربوط به کار و زندگی آنان محدود شده است.

ما در هیچ جای مبارزات توده ای و کارگری نمی بینیم که مبارزین در صحنه ادعای کسب قدرت سیاسی داشته باشند. در هفت تپه بحث مدیریت کارگری مطرح شد، اما از آنجاییکه این بحث در یک محدوده کوچک طرح شد و پشتوانه کشوری و طبقه ای نداشت، امکان پیروزی چنین خواستی، هر چند برحق هم باشد، اما خیلی سخت و مشکل است. **یکی از مشکلات کارگران ایران اینست که کارگران ایران تنها هستند.** آنان هنوز هم صاحب تشکل طبقاتی و سراسری خود نشده اند.

و این معضل، جهت پیشرفت و رشد مبارزه طبقاتی در ایران، مشکل ساز است. رشد و تکامل مبارزه طبقاتی در ایران مستقیماً در گروه وجود تشکلهای واقعی کارگران هم در سطح محلی و شهرها و هم در سطح سراسری است. ما در سطح وسیع در ایران با تشکلهای کارگری و تشکل سراسری، که واقعا کارگران و توده های زحمتکش را نمایندگی کنند، مواجه نیستیم. این یک معضل جدی در رابطه با مبارزات کارگری و توده ای علیه وضع موجود و علیه جمهوری اسلامی است.

(2)

در ابتدای معرفی این بحث آمده است که "جهت تاثیر گذاری اجتماعی، کمونیستها به بازنگری در متد و رویکردهایشان در برخورد به مسائل مختلف احتیاج دارند".

اما بازنگری به چه معنا؟ و منظور از این بازنگری چیست؟

برای اینکه بتوانم منظورم با بهتر برسانم، رفا را فرامیخوانم تا بار دیگر نگاهی به مانیفست، تمام آثار مارکس، انگلس و لنین و تمام بزرگان دیگر در طول صد و دویست سال اخیر و باضافه برنامه و اساسنامه ی حزب کمونیست ایران، ببینانند، تا منظور من بهتر فهمیده شود.

در تمام آثار مارکس و لنین و... بحث از نقد، بررسی و تحلیل نظام سرمایه داری، طبقه کارگر و سرمایه دار، مبارزات کارگری و توده ای علیه وضع موجود و سوسیالیسم و مقولات و مفاهیم پایه ای دیگر در این چهارچوب است.

برای نمونه در ماده اول اساسنامه حزب کمونیست ایران از حزب "بعنوان تشکل کمونیستی طبقه کارگر ایران برای سازماندهی و تحقق امر انقلاب اجتماعی سوسیالیستی"، نام میبرد.

به برنامه حزب مراجع میکنیم ابتدا کمی در مورد نظام سرمایه داری در ایران و شرایط بعد از اصلاحات ارضی در ایران بعد از دهه 40 شمسی، تحلیل کرده است. سپس سرتیتری را به "شوراها و حاکمیت مردم" اختصاص داده است. که در آن ضمن نقد پارلماناریسم بورژوایی، بر حاکمیت شوراها محلی و شوراها نمایندگان در همه سطوح و کنگره سراسری نمایندگان شوراها و... اشاره و مورد تاکید قرار میدهد.

در ادامه به ترتیب به:

- انحلال ارتش و دیگر نیروهای مسلح حرفه ای
- حقوق و آزادیهای فردی، سیاسی و اجتماعی
- رفع و لغو تبعیض از زنان، برابری زن و مرد
- حقوق اجتماعی و سیاسی
- حقوق اقتصادی
- حقوق زن در خانواده
- سقط جنین
- فحشاء

- رفاه عمومی و بیمه های اجتماعی
- حفظ محیط زیست
- مفاد حداقل قانون کار و حقوق کارگری

می پردازد.

اینجا بحث من بررسی و نقد برنامه حزب کمونیست ایران نیست، که در جای خود لازم است برنامه تا دوباره و بر اساس وضعیت و شرایط زمان حال نوشته شود، بلکه اشاره به این نکته است که در خود برنامه هم بحث از حزب و سیستم اجتماعی، حزب و توده ها و طبقه کارگر است.

در هیچ جای سنت مارکسیستی، مکان و جایگاه رابطه حزب – طبقه را با مکان و جایگاه و رابطه حزب با سایر احزاب "چپ و کمونیست" عوض نکرده است.

این یک انحراف رهبری حزب ماست که بجای کار در میان طبقه و اهمیت دادن به تشکیل سازی و تنه زدن به جانشینانی که روبروی طبقه کارگر و مردم زحمتکش قرار گرفته، هم و غمش و شب و روزش به مناسبات با احزاب دیگر "چپ و کمونیست" تبدیل شده است.

طبقه به فراموشی سپرده شده و احزاب غیر اجتماعی به همه چیز ارتقاء پیدا کرده اند....

با استنتاج از تاریخ و کل آثار سوسیالیستی، انقلاب امر توده های کارگر است و کار مستقیم کمونیستی هم در همین چهارچوب معنی پیدا میکند.

انقلاب کار احزاب چپ و کمونیستی که برای تحقق برنامه ی خودشان هم جدی نیستند، نیست....

انقلاب امر توده های میلیونی کارگر و زحمتکش است و کار حزبی و کمونیستی هم در همین چهارچوب معنا و مفهوم پیدا میکند.

یک حزب کمونیست بایست تحلیل کند، که وضع کار، معیشت، زندگی، درجه ی سازمانی کارگران و سطح مبارزات آنان چگونه است؟ بایست نقاط قوت و ضعف جنبش را بخوبی بشناسد، در پروسه زندگی و کار و مبارزه کارگران، همراه آنان و در محل باشد.

یک حزب کمونیست بایست شیوه کار متین و اقلیتی در میان کارگران به شیوه رایج کارش تبدیل شده باشد.

چون معضلات و مشکلات پیشروی انجام حرکتی و اقدامات بزرگ را می بیند. و برای رفع موانعی که کارگران و زحمتکشان با آنان مواجه هستند، کار و فعالیت میکند.

معنی چنین نظری اینست که کار و فعالیت مستقیماً کمونیستی یعنی تشکیلات سازی در محل کار و زیست کارگران.

آیا رهبری حزب ما طی سالیان طولانی تا چه اندازه به امر تشکیلات سازی در محل کار و زیست کارگران و زحمتکشان ایران بها داده و برایش انرژی گذاشته است؟

آیا حزب ما بغیر از کردستان، تا چه اندازه در خارج از کردستان دارای تشکیلات هستیم؟

و

آیا سبک کار و متد حزبی ما چنین و در این راستا بوده است؟

پاسخ من منفی است. امروزه و حتی مدت‌های طولانی است که طبقه کارگر بفراموشی سپرده شده است. ...

و جای این کار و فعالین میان طبقه را نشست و برخاست با احزاب چپ و کمونیست در گیومه گرفته است که این نفی غرض است. این یک تناقض بزرگ در حیطه متد و سبک کار و فعالیت سیاسی کمونیستی است.

....

به بحث سوسیالیسم در یک کشور اشاره کنم.

سوسیالیسم: کشوری یا جهانی؟

سوسیالیسم چیست؟ و سوسیالیسم چگونه متحقق می شود؟

آیا تحقق انقلاب سوسیالیستی امری جهانی است؟ یا تحقق سوسیالیسم در یک کشور امر امکان پذیری است؟

متد سوسیالیستی برخورد به این مسئله چیست؟

در این مبحث تعدادی از مقولات و مفاهیم مستقیماً به یکدیگر ارتباط پیدا میکنند. مثلاً وقتی از سوسیالیسم بحث می شود، بلافاصله این سوال که آیا سوسیالیسم در یک کشور متحقق می شود یا این یک امر جهانی است؟ به میان می آید. این سوال در طول تاریخ جنبش سوسیالیستی مطرح بوده است و گرایشهای مختلف درون جنبش نیز پاسخیهای مختلفی به این سوال داده اند.

کلاً بحث سوسیالیسم در یک رابطه مستقیم و نزدیکی با بحث انقلاب قرار دارد. تجزیه و تحلیل انقلاب هم به اندازه کافی وسیع و گسترده است. زیرا اگر انقلاب را به معنی «تغییر و تحول بنیادین در جامعه و تغییر ساختار سیاسی و اقتصادی حکومتی و اجتماعی» از طریق قیام و شورش کارگران و مردم زحمتکش در خیابانها، مد نظر قرار دهیم، سوسیالیسم از سوی آن قیام کنندگانی متحقق می شود (یعنی کارگران و زحمتکشان) که در سطح اجتماعی وسیع خواهان برقراری آن باشند. و....

در رابطه با مبحث انقلاب و نوع آن، ما میتوانیم با سوالات متعددی روبرو شویم:

چه نوع انقلابی؟ آیا یک انقلاب عمومی و توده ای؟ آیا یک انقلاب سیاسی؟ یا یک انقلاب سیاسی و اقتصادی که کل ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه را متحول کند؟

آیا پدیده انقلاب، یک امر سازمانیافته و از قبل پیش بینی شده است یا میتواند باشد؟ یا اینکه شرایط عینی و مادی بوجود آمدن یک انقلاب بدرستی قابل پیش بینی نیستند؟

به سوسیالیسم برگردیم، طبق سنت تاریخی جنبش سوسیالیستی، سوسیالیسم حاصل یک انقلاب اجتماعی است. همین جا، سوالات دیگری بوجود می آیند:

آیا هر انقلابی میتواند به سوسیالیسم بینجامد؟ آیا سوسیالیسم حاصل شورشهای خودبخودی توده ای است؟

یا اینکه انقلاب اجتماعی که تحقق سوسیالیسم در چشم انداز آن باشد، حاصل مبارزه ی آگاهانه و متشکل طبقه کارگر آگاه است؟ طبقه ای که از یکسو به آن درجه از آگاهی سیاسی و طبقاتی رسیده باشد که ادعای اداره جامعه از نظر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی داشته باشد. طبقه ای که به این درجه از آگاهی سیاسی و اجتماعی رسیده باشد که بخواهد برای کل جامعه (مشخص تر کار و فعالیتها عرصه های مختلف اجتماعی) قوانینی وضع کند که این قوانین به قوانین کل جامعه تبدیل شوند. و از سوی دیگر این طبقه کارگری که به آن درجه از آگاهی سیاسی رسیده باشد که ادعای اداره مملکت را بنماید، بایست منطق و فلسف و سیاستن و نظرن آگاهی خود را در اتحاد و تشکلهایش نشان دهد.

حال سوالی دیگر مطرح می شود:

پس با این حساب، آیا انجام انقلاب سوسیالیستی امری آگاهانه و سازمانیافته و با برنامه است؟ یا امری خودبخودی و غیر قابل پیش بینی؟

تئوری و منطق به ما می گویند که انقلاب سوسیالیستی یک انقلاب آگاهانه است و این انقلاب آگاهانه، توسط طبقه کارگر آگاه و متشکل متحقق می شود که خواست آن طبقه اداره سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کل جامعه باشد و نه غیر آن. انقلاب اجتماعی که به سوسیالیسم منجر شود، یک انقلاب کور و خودبخودی نیست.

پس اگر تحقق سوسیالیسم حاصل خواست و مطالبه ی طبقه کارگر از یکسو و طبقه کارگر آگاه و متشکل باشد که سوسیالیسم در چشم اندازش باشد، این سوال بوجود می آید که: حالا وضعیت آگاهی، تشکل و مبارزاتی طبقه کارگر در چه حدی است؟ آیا طبقه کارگر از آن درجه تشکل سیاسی-طبقاتی که آگاهی اش و تلاش برای تحقق آرمانهایش را نشان دهد مواجه هستیم؟

سپس سوالات مربوط به حدود و مقیاس پیش می آید: تحقق سوسیالیسم در چه طول و عرضی؟ آیا در سطح یک کشور؟ یا سطح جهان؟ همین سوال مربوط به طول و عرض سوسیالیسم، ما را به طرح سوالهای دیگر میرساند.

وقتی سوسیالیسم حاصل عمل و مبارزه و تلاش طبقه کارگر آگاه و متشکل باشد، سوال این خواهد بود، طبقه کارگر در چه مقیاسی موفق شده است تا خود را متشکل و سازمانیافته نماید؟ آیا در سطح کشوری؟ در سطح فرا کشوری؟ قاره ای؟

سوالات مرتبط دیگر، فرمان انقلاب اجتماعی با چشم انداز سوسیالیسم، کدام ارگان یا کجا صادر می شود؟

ایا احزاب چپ و کمونیست (موجود؟؟) فرمان انقلاب را صادر میکنند؟ یا انترناسیونال کارگری؟

احزاب چپ و کمونیست فعلا موجود در چه وضعیتی سیاسی - اجتماعی هستند؟ پایگاه طبقاتی و اجتماعی احزاب چپ و کمونیست در میان کارگران و زحمتکشان و در محل زیست و کار کارگران تا چه اندازه است؟ آیا احزاب چپ و کمونیست در محل کار و زیست کارگران ایران تشکیلات دارند؟ آیا تشکیلات سازی در محل کار و زیست کارگران، جزو سیاستها و فعالیتهای اصلی احزاب چپ و کمونیست محسوب می شود؟

آیا کارگران ایران صاحب تشکل سراسری طبقاتی و توده ای خود هستند تا از آن طریق بتوانند اعمال قدرت نمایند؟ آیا کارگران ایران موفق شده اند شبکه های ارتباطی بین جنبش کارگری در کشورهای همسایه مثل ترکیه، پاکستان، عراق، افغانستان و ... بوجود بیاورند و از آن طریق بخواهند مسئله اتحاد طبقاتی کارگران را از سطح یک کشور فراتر برده و به سطح منطقه برسانند؟ و سوالاتی دیگر...

پاسخ سوالات فوق منفی هستند. نه احزاب چپ و کمونیست به امر تشکیلات سازی در میان کارگران و زحمتکشان در محل زیست و کار کارگران اهمیت میدهند و نه دارای تشکیلاتی هستند و نه طبقه کارگر ایران صاحب تشکل سراسری و توده ای خود است و نه تلاشی از سوی کارگران انجام شده تا شبکه های کارگری در سطح منطقه بوجود بیاورند.

وقتی کارگران جهان صاحب انترناسیونال کارگری خود نیستند، عملا مسئله سوسیالیسم به تعویق می افتد. خیلی ساده است: "کارگران باید خواهان سوسیالیسم باشند و در آن راستا گام بردارند" تا چشم انداز تحقق سوسیالیسم آکتوئل شود.

سوسیالیسم با برخوردهای ایدئولوژیک احزاب کمونیست و صرفا با آژیتاسیون متحقق نمی شود. بلکه امروزه شرط تحقق سوسیالیسم نه دلایل اقتصادی، بلکه صرفا سیاسی و ذهنی است. چگونه کارگرانی که ماههاست حقوق خود را نگرفته اند و در پلاکادهایشان می نویسند که آنها «خواستار پرداخت حقوق معوقه هستند»، بایست به همان روشنی هم بنویسند که «آنها میتوانند از طریق تشکلهایشان جامعه را اداره کنند و قوانین وضع کنند».

اینجاست که کار و فعالیت کمونیستی معنا و مفهوم پیدا می کند. کار کمونیستی، کار و فعالیت در میان کارگران در راستای گستراندن آگاهی سوسیالیستی و امر سازمانیابی آنان است و نه غیر از آن.

کار کمونیستی، ارتباط یک حزب با فلان حزب دیگر نیست. مطلقا نیست و هیچ ربطی به کار کمونیستی ندارد. آنهم حزابی که در حاشیه تحولات و کار و زندگی اجتماعی کارگران قرار دارند...

ارتباطات احزاب سیاسی با هم - حال کمونیست باشند یا نباشند- در چهارچوب روابط اجتماعی احزاب و دیپلماسی احزاب می گنجد و نه بیشتر. فراموش کردن کار و فعالیت در میان کارگران و فراموش کردن تشکیلات سازی در محل کار و زیست کارگران از یکسو و برجسته کردن ارتباطات احزاب غیر اجتماعی تحت عنوان «آلترناتیو سوسیالیستی» بغیر از فریب و خاک پاشیدن به چشم کارگران و دورتر شدن از سوسیالیسم، چیز دیگری نیست.

متد:

با این احوال متدی که منطبق با محتوا و مضمون سوسیالیسم باشد، کدام است و چگونه بایست برخورد کرد؟

پرسپکتیوی که من آنرا برجسته میکنم اینست که:

- از آنجاییکه تحقق سوسیالیسم مستقیما به درجه آمادگی طبقه کارگر وابسته است
- انقلاب اجتماعی با چشم انداز سوسیالیسم، یک انقلاب کور و خود بخودی نیست
- چهارچوبها مهم هستند و اینکه کارگران در سطح یک کشور یا چند کشور موفق شده اند تا با هم متحد شوند

- کارگران در ابعاد جهانی و قاره ای دارای انترناسیونال کارگری نیستند
- احزاب چپ و کمونیست جزو حاشیه ای ترین، غیر اجتماعی ترین و بی تاثیر ترین احزاب هستند
- از نظر مضمونی سوسیالیسم و دموکراسی لازم و ملزوم یکدیگرند و تلاش و فعالیت برای بوجود آمدن آزادیهای سیاسی در جامعه، که کارگران و زحمتکشان امکان اینرا بیابند تا در فعالیتهای سیاسی دخالت کرده و خود را بیان نمایند....
- سرمایه در مقیاس گوناگون کارخانه، منطقه، شهر، کشور و ... وجود دارد....
-

هر نوع برخورد ایدئولوژیک به مسئله سوسیالیسم، برای جنبش کارگری و سوسیالیستی مخرب بوده و بجای پلمیک و دیالوگ و مباحثه انتقادی، روحیه ای فرقه گرایانه و کینه توزانه را جایگزین می کند که به ضرر منافع کارگران است.

لذا تلاش برای عبور از بن بست سرمایه داری و تلاش برای بوجود آوردن یک چشم انداز سوسیالیستی در مقیاس اجتماعی به ما می گوید که طرفداران تحقق سوسیالیسم در سطح «جهانی» و «کشوری» بایست از یک رابطه رفیقانه توأم با همکاری و رفاقت برخوردار بوده و مناسبات دوستانه، سیاسی، غیر رقابتی و توأم با دیالوگ و پلمیک بوجود بیاورند.

در اوضاع سیاسی فاکتورهای بر له و علیه هر دو نظریه «سوسیالیسم جهانی» و «سوسیالیسم در یک کشور» وجود دارند که طرفداران هر کدام از این نظریه ها بایست متوجه این فاکتورهای که در هر شرایطی شاید یکی از این نظریه ها را تقویت کند وجود دارند.

و آنگهی وقتی تحقق سوسیالیسم رابطه ی مستقیمی با آگاهی و تشکل کارگران دارد، کمونیستها بایست منطقاً روی این مسئله فوکوس کنند و بخواهند اوضاع نامطلوب فعلی را تغییر دهند.

نگرش سوسیالیستی و به نفع کارگران، برقراری مناسبات دوستانه و رفیقانه و سیاسی بین طرفداران نظریه های سیاسی در باره سوسیالیسم است.

جهانی بودن کار و سرمایه

کار و سرمایه، سرمایه دار و طبقه کارگر هر دو پدیده های جهانی هستند. اما این دو پدیده جهانی، بشدت نامتناسب و نامتعادلند.

سرمایه در ظرفیتهای مختلف کارخانه ای، شهری، کشوری، قاره ای و جهانی ابراز وجود میکند.

سرمایه در هر یک از این سطوح ملی و بین المللی دارای تشکلهایی است که حافظ منافع سرمایه باشد.

سرمایه دارای سخنگویان مختلفی در سطوح مختلفی است.

سرمایه داران بر اساس منافع سرمایه ای شان برخورد میکنند. سرمایه های مختلف هر چند بر علیه یکدیگر در رقابت و کشمکش باشند، اما همه اشان در مقابل اردوی کار متحد هستند یا می شوند.

رفقا میتوانند در این رابطه مثالیایی بزنند.

اما به همان اندازه که سرمایه در مقیاس مختلف و ظرفیتهای گوناگون وجود دارد و ابراز وجود میکند، طبقه کارگر نتوانسته در این ابعاد ظاهر شود.

کارگران علیرغم اینکه طبقه ای جهانی هستند، اما در هیچ سطحی متحد و متشکل نیستند.

سرمایه در سطح بین المللی دارای بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سازمانهای مختلف تجاری هستند

کشورهای سرمایه داری اروپایی برای افزایش قدرت رقابت با سرمایه های دیگر، در اتحادیه اروپا گرد هم آمده اند.

اما کارگران نه دارای بین الملل کارگری هستند و نه در سطح قاره ای تشکل طبقاتی خود را ساخته اند.

کارگران ایران حتی از تشکل سراسری هم بی نصیب هستند.

به همان اندازه که کارگران پراکنده باشند، به همان اندازه هم ضعیف هستند. قدرت طبقه کارگر در تشکلهای آنان است، که این موضوع با چالشهای مختلفی روبرو است....

درست در این شرایط که رابطه ها نامتناسب هستند، مدت درست سوسیالیستی به ما می گوید که برای اینکه بتوان بر ضعفها و کمبودهای کنونی مبارزه طبقاتی فائق آمد، بایست باز و آزادیخواه و تحلیل گر بود.

منافع کارگران ایجاب میکند که بایست از کلیشه ها و کپی برداریها پرهیز کرد.

منافع کارگران ایجاب میکند که تحلیل شرایط مشخص و تلاش برای برون رفت از معضلات را آموخت.

وضعیت کنونی به ما می گوید که ما بایست با نگرش انتقادی به جنبش خود بنگریم و جنبش و حزب را در مقابل سوتالات متعدد قرار داد.

برای مثال: وقتی وضعیت سرمایه در ابعاد مختلف به اینگونه است که اشاره شد و وضعیت کارگران آنچنان، سوالی که من سالهاست که مطرح کرده ام این بوده که مکانیسم اتحاد جهانی کارگران چیست؟ کارگران جهان واقعا در این شرایط چگونه میتوانند با هم متحد شوند؟ اینست که تحلیل این اوضاع به ما می گوید که برای تحقق «کارگران جهان متحد شوید» بایست همین شعار کلی که نقش شعار مادر را ایفا میکند، را بایست تجزیه کرد و برای آن زیرمجموعه های مختلفی تعریف کرد.

زیر مجموعه «کارگران جهان متحد شوید» همانا فراخواندن «کارگران ایران متحد شوید» ، «کارگران ترکیه متحد شوید»، «کارگران ... متحد شوید» است. این زیر مجموعه هاست که کمک میکند تا کارگران در قدم دوم در ابعاد فرا کشوری متحد شوند.

کارگران جهان نه بصورت انفرادی، بلکه از طریق تشکلهایشان است که میتوانند متحد شوند.

کار کمونیستی اینست که کمونیستها کار و فعالیت کنند تا کارگران ابتدا در سطح کشوری و سپس فرا کشوری با هم متحد شوند. همین مدت تحلیل گرانه و انطباقی از کمونیستها می طلبد تا کوشش کنند تا شعار «کارگران ایران متحد شوید» را به پرچم مبارزاتی جنبش کارگری ایران تبدیل کنند.

....

به بحث کمونیسم ملی اشاره کنم

یکی از مقولاتی که به نادرست مورد تعرض قرار گرفته و به شیوه ای منفی در مورد آن آژیتاسیون می شود، مقوله «کمونیسم ملی» است. بویژه وقتی به تبلیغات طیف کمونیسم کارگری نگاه کنید به وفور تنفر از «کمونیسم ملی» را می بینید.

به رغم ضدیون علیه «کمونیسم ملی»؛ تقابل کار و سرمایه، تنها به رابطه بین کارگر و کارفرما در محل کار محدود شده است. آنهاییکه علیه «کمونیسم ملی» تبلیغ میکنند، در اساس خود نه به سرمایه بعنوان یک پدیده اجتماعی می نگرند و نه به طبقه کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی. بزعم آنان طبقه کارگر یک طبقه درخود، یک گروه و یک فرقه است که تا از جامعه و مسائل اجتماعی جامعه سرمایه داری فاصله بگیرد، خلوصش بیشتر و منزله تر می شود. وقتی سرمایه و طبقه کارگر غیر اجتماعی تفسیر شوند، کما اینکه در احزاب کمونیست کارگری چنین است بایست با فاصله گرفتن فیزیکی، از نظرات و ایده های بورژوازی دوری جست. طبقه کارگر در این طیف تا حد یگ گروه و یک فرقه تنزل داده می شود.

بنظر من تقابل کار و سرمایه ، بعنوان تضاد اصلی زیر بنای کشمکشهای مختلف و متنوع اجتماعی است و این تضاد فراتر از رودروئی کارگر و کارفرما صرفا در محل کار است. بلکه تضاد کار و سرمایه در بعد اجتماعی مطرح است، کماینکه هم سرمایه و هم طبقه کارگر، هر دو اجتماعی اند.

مسائل اجتماعی نیز شامل مجموعه ای از مسائل از کارگری گرفته تا مسئله ملی و مسئله زنان و کودکان و حقوق بشر و غیره و غیره می شود.

ما از نظر تاریخی تا به عقب برمیگردیم و به دوران مارکس و لنین برمیگردیم، مشاهده میکنیم که جنبش سوسیالیستی و خود این رفقا مثلاً لنین، رابطه ای دوستانه با مسئله ملی داشته اند و برای رفع ستم ملی، سیاست حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تدوین شده است که مضمون و صحت این سیاست کمونیستی هنوز هم بقوت خود باقی است.

کمونیسم یعنی جامعه ای بدون طبقه و بدون استثمار. و درست برعکس کمونیسم، سرمایه داری هم یعنی جامعه ای با طبقات گوناگون و جامعه ای با یک عالمه ستم و استثمار تعداد اندکی که قدرت و ثروت اجتماعی را در دست خود متمرکز کرده اند، علیه اکثریت کارگران و زحمتکشان.

برای رسیدن به جامعه ای کمونیستی، بایست شرایط مادی آن فراهم گردد. مهمترین شرط تحقق کمونیسم با همان تعبیری که مد نظر مارکس بود، سیاسی - اجتماعی و در چهارچوب آگاهی و تشکل طبقه است.

یک جامعه ای سوسیالیستی از نظر اقتصادی جامعه ای است که مالکیت بر ابزار تولید جای خود را به مالکیت جمعی داده است و بر برنامه علمی و اقتصادی تلاش می شود طی پروسه ای، کار مزدی هم نماند. در یک جامعه سوسیالیستی یک رابطه متقابل بین فرد و جامعه و جامعه و فرد وجود دارد. هر دو در قبال یکدیگر دارای حقوق و وظایفی هستند.

یک جامعه سوسیالیستی از نظر اجتماعی، یک جامعه رنگین و تنوع گراست که در آن بیشترین و وسیعترین آزادیهای دموکراتیک وجود دارد. در آن جامعه هم به حقوق افراد احترام گذاشته می شود و هم شکل اتحاد و یا جدایی ملیتهای مختلف هم داوطلبانه و مسالمت آمیز خواهد بود.

جامعه سوسیالیستی بعنوان یک جامعه ای آزاد، به تصمیم و حقوق شهروندان احترام می گذارد. چگونه افرادی که به سن قانونی میرسند، از حقوق بزرگسالان برخوردار می شوند و میتوانند تشکیل خانواده دهند و یا جدا شوند، در حقوق گروهی هم به همین شکل. هیچ ملتی را نمیتوان واداشت که با فلان ملت دیگر زندگی مشترک داشته باشد. و

اگر تمام افراد جامعه بایست سوسیالیسم را بعنوان شکل زندگی و شکل اداره جامعه بپذیرند، بایست فرهنگ و آگاهی مربوط به این مسئله وجود داشته باشد.

شاید طیفی از مردم سوسیالیسم را تنها به این دلیل بپذیرند که در آن احترام به حقوق فرد و ملتها وجود دارد،

شاید زنانی باشند که سوسیالیسم را بپذیرند صرفاً به دلیل رفع ستم بر زن و جامعه ای عاری از ستم و استثمار جنسیتی.

و شایدهای دیگر...

بحث بر اینست که کمونیسم نوع ما برخلاف کمونیسم بورژوازی طیف کمونیسم کارگری بایست این ظرفیت را از خود نشان دهد تا بتواند وسیعترین طیفهای اجتماعی را حول خواستها و سیاستهای برحق خود بسیج کند.

اگر کسی کمونیسم را بدلیل سیاست انسانی کمونیستی نسبت به مسئله ملی پذیرفت ما بایست از آن استقبال کنیم. اگر یک جنبش ملی، به دلیل سیاست حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، به تشکیلات ما سمپاتی نشان داد، ما بایست از آن جنبش، یا افراد و استقبال کنیم ...

اگر کسی، فعالیتی و ... کمونیسم را بدلیل سیاست انسانی علیه ستم جنسیتی بر زن، پذیرفت، ما بایست از آن یا آنها استقبال کنیم.

کمونیسم نوع ما، یک کمونیسم اجتماعی و ضد ستم و استثمار، یک نوع کمونیسم آزادیخواه است که مد نظر نظر مارکس بود.

بنظر من، به همان شکل که می گوئیم ابزار تولید و نفت و سایر منابع طبیعی بایست ملی شوند، یعنی به تملک جامعه دربیایند، کمونیسم هم ملی و اجتماعی شود و همه ملل تحت ستم بپذیرند که کمونیستها پیگیرترین انسانهایی هستند که با اتخاذ سیاستهای سوسیالیستی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، به ستم ملی خاتمه داده و میلیونها انسان به اهداف و امیال ملی خود میرسند.

مسئله اینست که بایست مسئله ملی را از زیر آوار تبلیغات غلط شوینیستی تحت پوشش چپ و کمونیسم بیرون بیاوریم.

اتفاقا مسئله ملی یکی از روزه های اجتماعی شدن کمونیسم در ایران است. به این اعتبار بایست به جنبش کردستان و کومه له اهمیت بسیار بیشتری داد. و با صلابت در مقابل همه تبلیغاتی که علیه کومه له می شود، و ما را ناسیونالیست و غیره معرفی میکند، بایستیم، آنان را نقد کرده و کمونیسم خود که همان تفسیر مارکس و لنین از کمونیسم بود در مقابل جامعه و طبقه کارگر و زحمتکش قرار دهیم.....

به بحث انترناسیونالیسم کارگری و سوسیالیستی اشاره کنم.

انترناسیونالیسم کارگری و سوسیالیستی در قدم اول در منزل خودمان است و باید آنرا بهتر بشناسیم.

انترناسیونالیسم کارگری و سوسیالیستی یعنی اتحاد و همکاری کارگران با زبانها و ملیتهای مختلف با یکدیگر و اینکه کارگران با هر زمینه و زبان و مذهب و ملیت مختلفی که داشته باشند، به دلیل منافع مشترک، یک واحد بزرگ تشکیل دهند. همین تنوع گرایی است که خصلت نمای طبقه کارگر در ایران چند ملیتی است.

انترناسیونالیسم کارگری و سوسیالیستی یعنی اینکه جنبش کارگری ایران بغیر از تلاش برای سازمانیابی خویش در تشکلهایش، اعلام نماید که:

1. تمام کارگرانی که از کشورهای دیگر برای کار به ایران آمده اند، مثل کارگران افغانستانی، بنگلادشی، عراقی و بخشی از جنبش کارگری ایران هستند. و جنبش کارگران ایران با دفاع از حقوق و حرمت کارگرانی که از کشورهای دیگر به ایران آمده اند، آنان را جزئی از پیکره ی خویش میداند. این اعلام جنبش کارگری ایران نسبت به کارگران ملیتهای دیگر که در ایران کار و زندگی میکنند، اولین و یکی از مهمترین مولفات انترناسیونالیسم کارگری و سوسیالیستی است.
2. گام دوم و اساسی دیگر در راستای همین انترناسیونالیسم کارگری و سوسیالیستی در منزل خود اینست که جنبش کارگری ایران تلاش نماید و برنامه داشته باشد تا به ایجاد شبکه های همبستگی و رفاقت بین جنبشهای کارگری کشورهای دوروبر ایران اقدام نماید. اگر پراتیک جنبش سوسیالیستی اینطور که اینجا نوشته شده ساینستگذاری کرده و عمل نماید، طبقه کارگر در ایران و منطقه به یک قدرت بزرگ غیر قابل چشم پوشی در کل منطقه تبدیل می شود. دقیقاً در چنان شرایطی است که طبقه کارگر در کشورهای اروپایی و ... صدای کارگران ایران و منطقه را می شنوند.

ایا احزاب کمونیست و رهبری حزب ما، چنین نگرش و سیاستی دارند؟ آیا رفقای رهبری حزب در این زمینه فعال هستند؟ و.... ، بی تردید خیر.

آیا رهبری حزب کمونیست ایران از مسیر احزاب چپ و کمونیست و شورای همکاری این احزاب می خواهد به انترناسیونالیسم کارگری و سوسیالیستی برسد؟؟؟

به بحث "گسترش آزادی خواهی در ایران و معانی آن برای ما، اشاره کنم.

کمونیستها بنا به تعریف، و از نظر تئوریک و فلسفی هم آزادیخواه هستند و هم طرفدار وسیعترین آزادیها.

در سنت کمونیستی تاریخاً معیاری آزادی یک جامعه با میزان آزادی زن در آن جامعه سنجیده شده است. بنظر من این معیار برای سنجش میزان آزادی در یک جامعه، درست است اما امروزه ناکافی است.

برای سنجش آزادیخواهی یک جامعه، بایست بغیر از آزادی زن، مسائل دیگری را هم اضافه کرد.

1. یکی از نکاتی که به «ازادیخواهی» مربوط است، مسئله ملی است. در تقابل با شوینیسیم نیرومندی که در ایران سابقه تاریخی دارد، کمونیستها همواره مبلغ حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و دفاع از حقوق فردی و جمعی کارگران و توده های مردم بوده اند.

شوینیسستها و حکومتها (اسلامی و سلطنتی) همواره مبلغ سفت و سخت «تمامیت ارضی» در ایران بوده اند و تمام شوینیسستها هم در حکومت و هم در اپوزیسیون در حفظ تمامیت ارضی متفق القول و متحد هستند.

یکی از مولفات آزادیخواهی درست نقطه مقابل شوینیسیم بودن است.

2. نکته دوم آزادیخواهی در ایران آزادی مذهب و لامذهبی است.
3. نکته سوم آزادی زن در جامعه، بعنوان معیار آزادیخواهی جامعه
4. آزادیخواهی یعنی احترام به تنوع و دگر اندیشی
5. آزادیخواهی یعنی در تقابل با قدرت طلبی حاکمان بودن
6. آزادیخواهی یعنی احترام به اصول دموکراتیک، از جمله انتخابات
7. آزادیخواهی یعنی آزاد از اندیشه های جزم گرایانه، تعصب و ستریوتپ.
8. آزادیخواهی یعنی تقویت گفتمان سیاسی، انتقادی و دیالوگ با مخالفین
9. آزادیخواهی یعنی همکاری با نیروهای مختلف علیه ارتجاع و استبداد
10.

«آزادیخواهی» یکی از آن مولفات و روزهایی که به کمونیستها کمک میکند تا در میان توده های کارگر و زحمتکش و جنبشهای اعتراضی جابایی بیابند و امکان تاثیر گذاری داشته باشند و....

ما به یک متد دینامیکی در برخورد به پدیده ها احتیاج داریم.

تغییر انسانها امر ساده ای نیست. کسی که با تفکرات مذهبی و عقب مانده بزرگ شده است و به سنتهای فکری آن مذاهب عادت کرده است، بر راحتی نمیتواند از اعتقاداتش دست بکشد. همین مشکل بودن تغییر انسانها، چالش های کمونیستها را چند برابر میکند. زیرا مبارزه علیه حکومت مذهبی بدرجائی آسانتر از مبارزه علیه تفکرات عقب مانده میان توده هاست. چالش بزرگ همان جایی است که توده ها قرار دارند.

کمونیستها زمانی امکان می یابند تا با عقب ماندگیهای اجتماعی مبارزه ای موثر داشته باشند که:

اولا حداقلی از قوانین دموکراتیک، انسانی و سوسیالیستی در جامعه وضع شده باشد

دوما کمونیستها نه خارج از دایره کار و زندگی توده ها، بلکه همراه و نزدیک آنها در محل زیست و کار آنها باشند.

سوما کمونیستها به توده ها (هر چند هم عقب مانده و مذهبی) احترام بگذارند تا بتوانند اعتماد آنها را بسوی خود جلب نمایند.

چهارم اینکه در اولین فرصت اجتماعی، بایست قانون تحصیل رایگان را رایج کرد. تحصیل حتی در سطح دانشگاهها بایست رایگان، قابل دسترس و همگانی شود. یک جامعه ای تحصیل کرده سهلتر میتواند با مذهب و ارتجاع مرزبندی کند. یک جامعه تحصیل کرده، جامعه ای است که در آن علم، دانش و فرهنگ از قدر و منزلت بزرگی برخوردارند.

فرهنگ و مذهب دست ساز انسان هستند. و به همین اعتبار هم قابل تغییرند. جامعه و انسان همیشه در حال حرکت و تغییرند. به همین اعتبار آنچه تولید خود انسان هم هست مثل مذهب و فرهنگ، قابل تغییر و تحول اند. اما بایست روش تغییر را بلد بود.

برای مواجه با تفکرات مذهبی و عقب مانده میان توده ها، کمونیستها به نگرش و پرسپکتیو دینامیکی احتیاج دارند. نگرش دینامیکی در برخورد به پدیده ها، که تحول و تغییر را در چشم انداز دارد و نه حفظ و نگهداری سنتها.

مثال:

1. در محیط کار افراد مختلفی از ملیتهای مختلفی کار میکنند، ... اشاره به مناسبات بین کارگران با زمینه ها، زبان و فرهنگ متفاوت. برخوردهای یکسان دموکراتیک و غیر نژادپرستانه...
2. وقتی راننده تاکسی یا اتوبوس کمونیستی با یک زن مذهبی چادر بسری مواجه می شود که به کمک نیاز دارد... راننده کمونیست چگونه به آن زن مذهبی برخورد میکند؟؟

3. خواست افزایش دستمزد برای کارگران... کمونیستها وقتی خواستار افزایش دستمزد برای کارگران می شوند، مثلاً حداقل دستمزد 5 میلیون تومان. در آن شرایط ما بین کارگران با ملیت، زبان و مذهب جداگانه تمایز قائل نمیشویم. و این افزایش دستمزد برای همه کارگران است حال با هر تاریخ و زبان و ملیتی که داشته باشند.

برای انجام تغییر و متحول کردن انسان مذهبی و یا ناسیونالیست، بایست ابتدائاً با احترام به آن مردم برخورد کرد. نه اینکه با تبلیغات آنها را تحریک کرد تا بیشتر در مقابل شما بایستند. بویژه کمونیستهای کارگری در تبلیغاتشان علیه مذهب و ناسیونالیسم، بیشتر مخاطبینشان را تحریک میکنند تا اینکه آنها را به تفکر وادارند...

تئوری های که در مبارزه کمونیستها می توانند از آنها در امر مبارزه و برای گشایش اوضاع استفاده کنند:

1. تئوری حق تعیین سرنوشت (The theory of determination right):

تئوری حق تعیین سرنوشت را نباید با تئوری حق ملل در تعیین سرنوشت خویش اشتباهی گرفت. تئوری حق ملل در تعیین سرنوشت خویش صرفاً در رابطه با رفع ستم ملی است. اما حق تعیین سرنوشت، تئوری بزرگتری است که هم در سطح فردی و هم جمعی میتوان از آن استفاده کرد: در سطح فردی: تمام حقوقی که به فرد بالغ (بالتر از 18 سال) تعلق میگیرد: حق تصمیم گیری، انتخاب شدن و انتخاب کردن، حق ازدواج و غیره.... در سطح جمعی: حق ملل برای جدایی و تشکیل دولت ملی در سطح جمعی: جنبشهای مختلف اجتماعی میتوانند از تئوری حق تعیین سرنوشت به نفع خودشان استفاده کنند. بگویند که آنها حق خودشان میدانند که خودشان سیاستها و پراوتیک خود را منطبق بر منافعشان تعیین کنند. جنبش کارگری، جنبش کردستان، جنبش زنان، جنبش محیط زیست و... میتوانند و حق دارند که از این تئوری به نفع خود استفاده کنند.

2. تئوری برسمیت شناسی ابرسمیت شناختن (Recognition theory)

تئوری برسمیت شناختن ناظر بر برسمیت شناختن مخالفین و دگراندیشان است. این تئوری در رابطه ی نزدیکی با آزادی بیان و ازادیهای سیاسی در جامعه قرار دارد. معمولاً آزادی بیان و آزادی سیاسی برای موافقین امر آسانی است. چالش اصلی در رابطه با این حقوق، در رابطه با مخالفین است که بایست از حق آزادی بیان و اظهار وجود کردن برخوردار باشند بدون اینکه از تعقیب و دستگیری و شکنجه و اعدام واهمه ای داشته باشند. تئوری برسمیت شناختن یک تئوری خیلی مهمی است....

3. تئوری استقلال (Independence theory)

داشتن استقلال یا به عبارت دیگر مستقل بودن، یک حق است. هر فرد و گروه و ملتی حق دارند تا در صورتیکه بخواهند، بتوانند و از این امکان برخوردار شوند که مستقل زندگی کنند. مستقل زیستن در رابطه با تمام افراد بالاتر از 18 سال قانوناً صدق میکند. هرکس دختر و پسری که به سن قانونی رسید، میتواند مستقلاً زندگی کند... مستقل زیستن در رابطه با ملتها هم صدق میکند. هر ملتی حق دارد اگر بخواهد، بتواند جدا شده و دولت خود را تشکیل دهد. حق استقلال و مستقل زیستن جزو حقوق پایه ای است که افراد و ملتها میتوانند از آن به نفع خود و بر اساس منافع خود، استفاده کنند.

کنگره سیزدهم حزب کمونیست ایران

طبیعی است که اگر ما در این سطح پایه ای، و بر سر مهمترین تعاریف و خوانش ها، درک مشترکی داشته باشیم، بهتر و روشن تر میتوانیم به استقبال کنگره سیزدهم حزب برویم.

پیشرفت حزب در گروه اینست که رهبری حزب متوجه سیاستهای اشتباهش شده و راه کارهای که در این نوشته ارائه داده شده را با دیده مثبت نگریسته و این نگرش عمیقاً سوسیالیستی را به نگرش و بینش غالب در حزب تبدیل کنند.

با تشکر

به اعضای حزب

چند نکته در رابطه با نامه ی رفیق شمسى خرمى

بهر روز ناصرى

31 مه 2020

با سلام به رفیق شمسى و همه رفقا و آرزوى تندرستى در پروسه زندگى.

جمعه 29 مه 2020، نامه اى از رفیق شمسى خرمى "نکانى در حاشیه نامه جمعى رفقای نروژ" بدستمان رسيد که لازم مى بينم در عکس العمل به نکاتى که در اين نامه مورد اشاره واقع شده است، واکنشى داشته باشم.

تبدیل کنگره به جلسه گفت و شنود

در نامه جمعى اعضاى نروژ خيلى روشن به اين اشاره شده است که:

- بنا به شرايط پيش آمده، تمام حوزه هاى حزبى، از جمله حوزه نروژ، بعنوان يکى از مراکز کنگره برسميت شناخته شود.
- کميته مرکزى حزب به اين نکته توجه نمايد که ما در نروژ و طبق آخرين اطلاعات دولت نروژ، محدوديتهاى سفر به خارج کشور داريم. محدوديتهاى سفر از نروژ به خارج کشور از 15 ماه مه 2020 بمدت 90 روز يعنى تا 15 ماه اوت ادامه خواهد داشت. لغو محدوديت سفر از نروژ به خارج کشور بستگى به ارزيابى مشخص هر دوره مقامات حکومتى و پزشکى اين کشور دارد و ما نميتوانيم از اين موازين عمومى چشم پوشى کرده و آنرا مد نظر قرار ندهيم.

منظور از "شرايط پيش آمده" که در نامه ی نروژ همين شرايطى است که در پى شيوع وىروس کرونا بوجود آمده و سفر کردن و شيوه کار و زندگى اجتماعى را تحت تاثير قرار داده است.

اما رفیق شمسى خرمى با ذکر "اما آنها مى دانند که اين کميسيون منتخب کميته مرکزى است و بر اساس ماموريتى که از پلنوم گرفته ايبن نامه اى براى نحوه برگزارى کنگره ارائه داده که مورد تايبید هم قرار گرفته است. کميسيون اين ايبن نامه را با ارزيابى از وضعيت واقعى تشکيلات و تجارب کنگره کومه له و کنفرانس تشکيلات خارج کشور تهيه کرده است و هدفش برگزارى يک کنگره حتى الامکان و در سطح امکان متمرکز است و نه بردن کنگره "دم خانه هر رفيقى" که نشود آن را کنترل کرد".

ميتوان همين سخن رفیق شمسى را به اشکال مختلف تفسير و معنى کرد. مثلاً حيرت آور است که رفیق کمترين اشاره اى به شرايط بوجود آمده در پى شيوع کرونا ندارد. انگار هيچ مشکل سفر کردن وجود ندارد. در عوض رفیق شمسى از اين سخن به ميان مى آورد که کميسيون تدارک کنگره منتخب کميته مرکزى است و اين کميسيون تدارک «بر اساس ماموريتى که از پلنوم گرفته ايبن نامه اى براى نحوه برگزارى کنگره ارائه داده که مورد تايبید هم قرار گرفته است».

اين نوع موضعگيرى عملاً و آگاهانه فرافکنى است. اعضاى نروژ خواستار اين شده اند که نروژ بعنوان يکى از حوزه هاى کنگره برسميت شناخته شود، چون بعد از شرايط بوجود آمده ناشى از شيوع وىروس کرونا، سفر به خارج از نروژ براى تمام شهروندان نروژى محدود شده است که ما را هم شامل مى شود و شرايط همينگونه باقى بماند ما نميتوانيم به هيچ کشورى سفر کنيم، رفیق شمسى خرمى در پاسخ مى نويسند که: « اما آنها مى دانند که اين کميسيون منتخب کميته مرکزى است و بر اساس ماموريتى که از پلنوم گرفته ايبن نامه اى براى نحوه برگزارى کنگره ارائه داده که مورد تايبید هم قرار گرفته است. کميسيون اين ايبن نامه را با ارزيابى از وضعيت واقعى تشکيلات و تجارب کنگره کومه له و کنفرانس تشکيلات خارج کشور تهيه کرده است و هدفش برگزارى يک کنگره حتى الامکان و در سطح امکان متمرکز است و نه بردن کنگره "دم خانه هر رفيقى" که نشود آن را کنترل کرد".

رفیق شمسی خرمی گرامی، واقعا این سخن مشا چه ربطی به مسئله و خواستی که اعضای نروژ طرح کرده اند دارد؟ آیا اعضای نروژ در نامه اشان کمیته تدارک و کمیته مرکزی را زیر سوال برده اند؟ اعضای نروژ خطاب به کمیته مرکزی حزب نوشته اند که لطفا شرایط بوجود آمده و محدودیتهای م ما در رابطه با سفر کردن را برسمیت بشناسید. رفیق شمسی، چرا مستقیما به آنچه که در نامه ی جمعی اعضای نروژ نوشته شده است، رجوع نکرده و تعبیر و تفسیر خودشان را جایگزین نموده اند؟

رفیق شمسی در ادامه نوشته اند که:

«آنچه رفقای نروژ درخواست کرده اند، کنگره را از شان یک کنگره خارج و تا حد یک جلسه "گفت و شنود" تشکیلاتی تقلیل می دهد».

خیلی جالب است. همین جمله بالا، بدون کم و کاست، در جاهای دیگر هم گفته شده است. مشتاقم تا بدانم اولین بار این جمله از زبان کدام رفیق جاری شده است که حال به نقل سایر رفقا و از جمله در نامه رفیق شمسی خرمی هم انعکاس می یابد.

همین عبارت « کنگره را از شان یک کنگره خارج و تا حد یک جلسه "گفت و شنود" تشکیلاتی تقلیل می دهد».

نشان میدهد که جلسات گفت و شنود قبلی هم که از سوی رهبری حزب برگزار می شده تا چه اندازه بی مایه و رفع تکلیفی بوده است. این بی مایه بودن و رفع تکلیفی جلسات گفت و شنودهای گذشته رهبری حزب، حالا که رفقا در تنگنا قرار گرفته اند، خود را بروز میدهد.

سوالی که بایست در مقابل رفیق شمسی و رفیق شمسی ها گذاشت اینست که، واقعا اساس فکری شما چیست وقتی که دهها عضو خواستار این می شوند تا حوزه شان یکی از حوزه های کنگره باشد، برای اینکه مخالفت کند و هیچ بهانه و مستمسک شرعی و قانونی که بشیوه ای دمکراتیک بتواند پاسخ بدهد، در دست ندارد، به میل خود سناریوسازی میکند. برای مبتدل کردن خواست اعضای نروژ این سناریوسازی انجام می شود.

والا چرا و چه کسی از اعضای نروژ خواسته تا کنگره به جلسه گفت و شنود تقلیل یابد؟ هیچ کس و واقعا هیچ کس. این مسئله تقلیل کنگره به جلسه گفت و شنود ساخته و پرداخته ذهن خود رفقا برای بیان مخالف بودنشان است.

حال خودمان این سوال را طرح کنیم که اگر حوزه نروژ به یکی از حوزه های کنگره تبدیل شود، جوانب عملی مسئله چگونه خواهد بود؟

رفیق شمسی این سوال را آگاهانه طرح نمیکند، و این موضعگیری ایشان او را به طرح چنین سوالی نمیرساند زیرا میداند که پاسخی که احتمالا می گیرد در تعارض با این موضعگیری ایشان مبنی بر «تقلیل کنگره به جلسه گفت و شنود» قرار میگیرد.

اگر نروژ هم به یکی از حوزه های کنگره تبدیل شود، در آنصورت:

- تشکیلات نروژ حزب خود را موظف می داند تا جهت تسهیلات برگزاری کنگره در حوزه خود بکوشد.
- این نکته به این معنی است که تشکیلات نروژ بایست در مرحله اول در فکر یک سالن با میز و صندلی کافی و اینترنت قوی باشد.
- تشکیلات نروژ انوقت همه رفقای ساکن نروژ را به حضور در آن سالن دعوت میکند.
- شرکت اعضای نروژ در کنگره از طریق حوزه نروژ به این معنی خواهد بود که اعضای حاضر در سالن نروژ، اولاً یک هیئت رئیسه انتخاب می کنند که ادامه کنگره در حوزه نروژ در طریق آن هیئت رئیسه پیش برده می شود.
- هیچ عضوی در منزل شخص خود در کنگره شرکت نمیکند.
- شرکت همه رفقای نروژ در یک سالن خواهد بود.
- از این طریق آن بخشهای که به رای گیری احتیاج داشته باشد، هیئت رئیسه کنگره ملزومات آنرا در محل بوجود می آورد.

با این حساب چرا از تقلیل کنگره به جلسات گفت و شنود بحث بمیان می آید؟

رفیق شمسی بدون اینکه خود متوجه باشند به این سوال پاسخ داده اند. بدلیل اینکه « رای گیری های زیادی در آن صورت خواهد گرفت».

آهان، پس متوجه این نکته باشیم که در کنگره سیزدهم حزب رای گیری های زیادی در آن صورت خواهد گرفت. رای گیری های زیاد؟

قرار است چه رای گیری های زیاد در کنگره سیزدهم و چگونه انجام شود؟

خوب اگر اینرا هم قبول کنیم که «رای گیریهای زیادی در آن صورت خواهد گرفت» مگر نمی شود که این رای گیریهای زیاد را هم در حوزه نروژ داشت؟

اینجا میتوان بنا به مقاصد سیاسی پاسخ آری یا نه داد.

بر اساس نامه ی جمعی اعضای نروژ، پاسخ مثبت است. بله میتوان در حوزه نروژ هم «رای گیریهای زیادی» صورت بگیرد. اما مضمون و محتوا و نتیجه آن رای گیری ها شاید همان نباشد که رفیق شمسی و رفقای کمیته مرکزی حزب بدنبال آن هستند، در آن صورت، «بله» به «نحیر» تبدیل میشود. نتیجه اینکه بدون در نظر گرفتن محدودیتهای سفر – که رفیق شمسی در عالم واقعی بر این محدودیتهای اشراف دارند – که خود نعمتی است – همین اصرار بر برگزاری کنگره در آلمان و استکهلم تکرار می شود با این چاشنی که ای کاش میشد همه مان در کردستان این کنگره را برگزار میکردیم تا نتایج بهتری می گرفتیم. گفتن ای کاش هزینه بردار نیست. والا ای کاش کنگره را در داخل ایران برگزار می کردیم. هان.

از این بگذریم، به « رای گیریهای زیادی در آن صورت خواهد گرفت» برگردم. این فرمول کمی آدم را از افکار پنهان و بیان نشده رهبری حزب که رفیق شمسی خرمی از آن اطلاع دارد به همین دلیل به این شکل و با اطمینان می نویسد، می ترساند.

این «رای گیری های زیادی در آن صورت خواهد گرفت» نشان میدهد که رفقای کمیته مرکزی حزب که رفیق شمسی حتمن از آن مطلع است، تمام این سناریو ای که ساخته اند، یعنی:

1. این شیوه از برگزاری کنگره که یک نفر یک رای و برگزار نشدن انتخابات
2. تمرکز حوزه های کنگره در آلمان و استکهلم بصورت حساب شده، والا مثلا چرا یوتبوری مطرح نشده،
3. عدم ارائه بولتن کنگره از ماهها قبل
4. عدم برگزاری یک جلسه سیاسی در رابطه با محتوای کنگره و عدم
5. نامعلوم بودن برنامه کمیته مرکزی حزب در رابطه کنگره و بنا به ترجمه ی نامه رفیق شمسی خرمی، انتظار غافلگیر شدن اعضا از سوی کمیته مرکزی حزب.

سپس رفیق شمسی در ادامه می نویسد:

«به عکس درخواست این رفقا در شرایطی که اعتمادها به هم در تشکیلات سلب شده، در شرایطی که صحبت از مهندسی کردن انتخاباتهای این چند ساله هست، در شرایطی که بر اساس سند تحکیم حزبی و گزارشات رسمی تشکیلاتی، تعدادی از اعضای این تشکیلات چند سال است نه حق عضویت می پردازند و نه در هیچ فعالیت حزبی شرکت می کنند و حتی در جلسات روتین هم تشکیلاتی شرکت نمی کنند، قاعدتا پیشنهاد می بایست این باشد که بجای "شل تر بستن کمر بندها"، آن را سفت تر بست. ای کاش مقدور بود که همگی می توانستیم در یک محل (مثلا کردستان) حضور به هم رسانیم که طبعا نتیجه بهتری از هر نظر بدست می آمد.»

در رابطه با این بخش از سخنان رفیق شمسی خرمی، ذکر نکات زیر را بصورت خیلی مختصر لازم میدانم:

- 1- اگر «اعتمادها در تشکیلات سلب شده»، این حاصل سیاست و عملکرد رهبری حزب بوده است. تعدادی از رفقای کمیته مرکزی حزب سالهاست که جو بی اعتمادی نسبت به بعضی از افراد این تشکیلات را پیشه کرده اند. در ادامه به نمونه هایی از آن اشاره می کنم...

- 2- چه کس یا کسانی بحث مهندسی انتخاباتها را پیش کشیده است؟ همین رفقای کمیته مرکزی حزب بوده اند وقتی در انتخاباتها رای نیاورده اند مسئله مهندسی کردن انتخاباتها را بمیان آورده اند. در گذشته هم وقتی

شماها رای می آوردید ولی دیگران رای نمی آوردند، کمیته مرکزی حزب به عملکرد یکدست محفلیستی متهم میشد اما رسماً به مهندسی کردن انتخاباتها متهم نشدند که مدتی است این بحث مهندسی کردن انتخاباتها به میان آمده است.

3- در رابطه با پرداخت حق عضویت، حتمن رفیق شمسی خرمی درست می گویند که تعدادی سالهاست از پرداخت حق عضویت خودداری کرده اند، اما تا جاییکه به تشکیلات نروژ مربوط است، تصادفاً اکثر رفقای که حق عضویت نمی پردازند، جزو رفقای هستند که نامه را هم امضاء نکرده اند. فعالیت‌های حزبی تشکیلاتی را هم عمدتاً همین رفقای که نامه جمعی نوشته اند پیش می برند.

4- «شل تر بستن کمربندها» و یا «سفت تر بستن کمربندها» بستگی به نوع نگاه، پرسپکتیو و نگرش و مندی دارد که یک عنصر دارد. این نوع سیاست و رویکردی که رفقای کمیته مرکزی حزب پیشه کرده اند، نه تنها کمربندها را باز میکند، بلکه حزب را به ناکجا آباد و تا حد سقوط می برد. اتخاذ سیاست و عملکرد «سفت تر کردن کمربندها» از مسیر اتخاذ روشهای دمکراتیک، مراجعه و توجه به آراء اعضای حزب می گذرد و نه نادیده انگاشتن نظرات اعضا و پرش روی سنت انتخابات و اتخاذ این «نحوه شرکت در کنگره».

رفیق شمسی خرمی در ادامه می نویسد:

«اما همانگونه در اول این نوشته ذکر شد خواست افزایش حوزه ها که قاعدتاً باید انگیزه ی اصلی بیشتر رفقای امضا کننده نامه جمعی باشد، ظاهر مسئله است. چون نویسندگان اصلی این نامه "زیر سیبلی" نکات دیگری را قاطی کرده اند و بدینوسیله صورت اصلی مسئله را عوض کرده و بقول خودشان "توپ را به زمین رقیب انداخته اند».

این قضاوت رفیق شمسی خرمی درست نیست. هیچ چیز زیر سیبلی مطرح نشده است. اتفاقاً نامه ی جمعی اعضای نروژ متین و سیاسی از کمیته مرکزی حزب نسبت به برخورد هایش در رابطه با کنگره سیزدهم حزب انتقاد کرده و در آخر هم چند خواست مطرح کرده است. این نامه تا قبل از پخش آن در تشکیلات چند بار در سطح کل اعضای حزب در نروژ پخش شد و اولاً همه رفقا، حتی آنهاییکه نامه را هم امضاء نکرده اند، در جریان این پروسه قرار گرفته اند، چون هیچ کاری به شیوه ای پنهانی انجام نشده است و دوماً رفقا با پیشنهادات و اصلاحیه هایشان در پروسه این نامه دخیل بوده اند. هیچ چیز زیر سیبلی مطرح نشده است. همه انتقادات و ملاحظات علنی و صریح بیان شده اند. و سوماً، فکر نمیکنم که هیچکدام از رفقا اینطور فکر کنند که حالا دیگر «توپ را به زمین رقیب انداخته اند». نامه ی جمعی اعضای نروژ خیلی محترمانه کمیته مرکزی حزب را مورد خطاب قرار داده است. حال رفیق شمسی به این شکل موضوع را طرح میکنند، طبعاً صاحب اختیار هستند.

رفیق شمسی در ادامه می نویسد:

«نویسندگان اصلی نامه مدعی اند طرف مقابل، پلاتفرم سیاسی خود را ارائه نداده و بحث سیاسی روشنی رو به تشکیلات و جامعه انجام نداده است. این رفقا فراموش کرده اند و یا عامدانه با این نوع ادعاها می خواهند صورت مسئله را عوض کنند. پلاتفرم سیاسی رفقای کمیته اجرایی و کمیته مرکزی حزب و بخشی زیادی از کادرهای قدیمی مصوبات و استراتژی بالفعل این تشکیلات و دفاع از مصوبات رسمی آن است که بر اساس رادیکالیسم و سنت های جا افتاده کومه له و حزب کمونیست ایران همراه پیش رفته است و این امر نه در قالب بحث های تئوریک، بلکه با اتکاء به نمونه هایی که در چند ساله در قبال برخورد به اوضاع سیاسی و جنبش های اجتماعی، در قبال حد و مرز مناسبات ما با نیروهای راست و چپ جامعه و نهایتاً نگرانی از رشد اپورتونیسم سیاسی و تشکیلاتی خود را نشان داده است...»

اگر «پلاتفرم رفقای کمیته اجرایی و کمیته مرکزی حزب و بخشی زیادی از کادرهای قدیمی مصوبات و استراتژی بالفعل این تشکیلات و دفاع از مصوبات رسمی آن است» آنوقت مشکلی پیش نمی آمد. اولاً اکثریت ما هم جزو کادرهای خیلی قدیمی و جا افتاده این تشکیلات هستیم، دوماً، ما هم بعنوان کادرهای قدیمی و جا افتاده این تشکیلات مدافع مصوبات و استراتژی بالفعل این تشکیلات و مدافع مصوبات رسمی آن هستیم.

پس اگر همه مدافع مصوبات رسمی حزبی هستیم، مشکل کجاست؟

مشکل درست از کلمه ی «رادیکالیسم» به بعد شروع می شود. کمیته مرکزی حزب و در راس آن کمیته اجرایی حزب فکر می کنند که آنها «رادیکال» هستند و دیگران نیستند. رفیق شمسی خرمی هم خوب میدانند که سالهای سال

است که در درون حزب ما، تشکیلات و عناصری اصلی این تشکیلات را به رادیکال و غیر رادیکال، به چپ و راست، و به کمونیست و ناسیونالیست و فرمیست تقسیم کرده اند.

چه کس یا کسانی این تقسیم بندی را کرده اند؟ کدام استدلال محکم نشان میدهد که مثلاً من خودم را اگر بگویم، در طیف راست و ناسیونالیست و فرار بگیرم اما رفقای دیگر هم نظر رفیق شمسی چپ و کمونیست و رادیکال باشند؟ چه کسی این تجویزها را صادر کرده است؟

اینجاست که تفاوتها بوجود می آیند. تفاوتی که سالهاست از سوی کمیته اجرایی حزب بوجود آمده است. مثلاً چند سال پیش بود که در رابطه با تحریم انتخابات یاست جمهوری اسلامی ایران و مجلس شورای اسلامی، با ابتکار کومه له ی و تاثیرات شخص رفیق ابراهیم علیزاده، احزاب سیاسی کرد جمع شده و متفق شدند تا همگی هماهنگ این انتخاباتهای رژیم را بایکوت کنند و همه مردم کردستان را فراخوانند تا در هیچکدام از انتخاباتهای فرمایشی رژیم شرکت نکنند. آن موقع سازمان خه بات هم حضور داشته است. اینکه چرا خه بات حضور داشت و پژاک را دعوت نکرده بودند، همانموقع بحث شد. آن همکاری بین احزاب سیاسی کرد و هماهنگی بین آنان برای متحقق کردن یک هدف، یکی از کارهای بزرگی بود که کومه له انجام داد.

اما همانموقع رفیق صلاح مازوجی در مصاحبه با رادیو پیام بحث خه بات و خط قرمز ما را اعلام میکند. بدنبال ایشان بحث خه بات و حمله به کومه له و رهبری آن، و ناسیونالیست بودن و خواندن کومه له و رهبری آن به پرچم تعرضی مخالفین حزب در بیرون و افرادی از دوروبریهای کمیته اجرایی شروع شد.

اینجا وارد بحث مضمونی نمی شوم، اما تمام آن نکاتی که تاکنون از طرف رفقای هم نظر رفیق شمسی بیان شده است، مضمونی استبدادی و غیر دمکراتیک در پوشش چپ و کمونیست و رادیکالیسم بوده است. درست همین نگرش و دیدگاه است که بعنوان یکی از موانع سر راه اتحاد و سازمانیابی اجتماعی توده های کارگر و زحمتکش قرار گرفته است.

مسئله ی اصلی اینست که کمیته مرکزی حزب و در راس آن کمیته اجرایی متاسفانه در پروژه ی اصلی موفق نبوده است. منظور از پروژه ی اصلی نیز همان تشکیلات سازی حزبی در خارج کردستان و پیدا کردن جاپای در جنبش کارگری و جنبشهای دیگر اجتماعی است تا بتوان بر موانع تشتت و پراکندگی فایق آیند و اتحاد وسیعی اجتماعی حول خواستها و مطالبات روشن بوجود بیاورند.

نه خیر ما شاهد هیچ تحولی که نشانه نفوذ و تاثیرات حزب در عرصه مبارزه در سطح سراسری باشد، نیستیم. اوضاع سیاسی و طبقاتی و زیستی و مبارزاتی در ایران طوری است که فشار زیادی به توده های کارگر و زحمتکش وارد کرده و به همان نسبت که فشار اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و زیستی بر طبقه کارگر و زحمتکش بیشتر شده است، علیرغم وجود اعتراضات، اما چشم انداز سرنگونی رژیم اسلامی هنوزو فعلاً بر کسی روشن نیست.

سوالی که کمیته مرکزی حزب بایست در کنگره به آن پاسخ دهد اینست که آیا حزب در خارج از کردستان موفق به تشکیلات سازی شده است یا خیر؟ آیا حزب در مناطق مهم ایران دارای تشکیلات شده است یا خیر؟ اگر نه چرا؟ موانع عدم فعالیت رهبری حزب جهت تشکیلات سازی در شهرهای خارج از کردستان چه بوده است؟ چرا حزب کمیته هایی بنام کمیته آذربایجان حزب کمونیست ایران، کمیته عربستان و کمیته ... حزب کمونیست ایران را ندارد؟

بلاخره بعد از 35 سال فعالیت حزبی در ایران، حزب بایست توانسته باشد حداقلی از تشکیلات سازی کرده باشد تا با توسل به آن تشکیلات بتواند در جنبش کارگری و جنبشهای توده ای دیگر دخالت و همراهی کند.

اینست که در غیاب این عدم موفقیت بزرگ، انواع و اقسام حاشیه ها به اصل تبدیل می شوند، ظرفیتها به حداقل خود میرسند و میل به یک پلمیک ساده سیاسی از بین میرود.

بنظر من انحراف اصلی از مصوبه های رسمی را کمیته مرکزی حزب و در راس آن کمیته اجرایی مرتکب شده اند و حاشیه ها هم نمیتوانند این نکته اساسی را بپوشانند.

رفیق شمسی خرمی در پایان نوشته اش می نویسد که:

«رفقای عزیز نویسنده این نامه!»

این صاحبان سیاست های رسمی و اصلی کومه له و حزب نیستند که باید پلاتفرم سیاسی دیگری ارائه دهند، بلکه تعدادی از بین خود شما رفقای امضاء کننده این نامه هستند که سالهاست با انتشار علنی نشریه و ایجاد سایت و نگاشتن علنی در شبکه های اجتماعی تقریباً تمام سیاست های کلان و برنامه ای و استراتژیک حزب را نفی کرده اید. اما با این حال، بطور واقعی مشکل این رفقا نیستند، چون آنها با شهامت و صادقانه نظرات خود را بر این یانحلال حزب کمونیست ایران، اشتیاق اش برای همکاری با نیروهای ناسیونالیست، تنفر پراکنی بر علیه نیروهای چپ و ... ابراز کرده اند.»

آه چقدر ناراحت شدم وقتی نامه ی رفیق شمسی و قضاوت ایشان را میخواندم. این بخش مستقیماً منظورش من هستم و به همین دلیل من هم طبق معمول خیلی روشن پاسخ این پاراگراف رفیق شمسی را میدهم.

1. بله این کمیته مرکزی حزب و در راس آن کمیته اجرایی است که بایست بنا به خوانش جدیدش پلاتفرمش را بنویسد و در اختیار ما و همه فعالین قرار دهد تا همه اعضا از این فرصت برخوردار شوند تا به بحث و دیالوگ و پلمیک و نقد پردازند. در هیچ جای مصوبات حزبی نوشته نشده است که کومه له و رهبری آن ناسیونالیست است و بایست مورد تعرض قرار گیرد. شما این فضای ضد کومه له ای را برای مخالفین حزبی بیرون از ما تغذیه می دهید. در هیچ مصوبه ی حزبی نوشته نشده است که سوسیالیسم از طریق احزاب سیاسی متحقق می شود. امروز کمیته مرکزی حزب کار برای تشکیلات سازی در محیط کار و زیست کارگران را با رابطه با چند حزب بی رمق "چپ و کمونیست" تعویض کرده است. طبق برنامه و بیانیه حزب همکاری با احزاب سیاسی جزو کار و فعالیت کمونیستی نیست. زیرا سوسیالیسم را نه احزاب سیاسی (حال به طول و عرض آنها هم اگر کاری نداشته باشیم) بلکه بوسیله طبقه کارگر و آن میلیونها کارگر و زحمتکش تحت ستم متحقق می شود. انقلاب هم کار توده های کارگر و زحمتکش است و نه احزاب سیاسی. کمیته مرکزی حزب سالهای سال است که به این درکی که همه روی آن توافق داشتند یعنی انقلاب کار توده هاست، پس کار اصلی حزبی کار در میان کارگران و زحمتکشان و تلاش برای غلبه کردن بر موانعی است که این طبقه در مبارزه شان با آن مواجه و دست به گریبانند. ولی در عوض رهبری حزب همه ی هست و نیستش را در گروه قطب چپ گذاشته است. این یعنی انحراف از برنامه و بیانیه رسمی حزب کمونیست ایران. همانوقتی در سال 2009 بود که در یکی از پلنومهای کمیته مرکزی حزب که برای اولین بار بحث سیاستگذاری حزب در رابطه با ایجاد قطب چپ و فعالیت در آن زمینه طرح شد، همانموقع هم من ملاحظات انتقادی را مطرح کردم و همانزمان هم گفتم که من مخالف ارتباط و همکاری احزاب سیاسی و بویژه چپ با هم نیستم ولی وقتی به این شکل دارد به سیاست حزبی تبدیل می شود، در اصل یعنی برنامه گی در رابطه با کار اصلی رابطه حزب - طبقه. اینکه در عرصه حزب - طبقه، کاری نشده است، معرفتی نیست، بلکه اینهم معرف یک دیدگاه سیاسی مشخص است. پس گفتن و انتظار اینکه کمیته مرکزی حزب پلاتفرم خود را بدهد، درست و بجا است.

2. داستان سالها «انتشار علنی نشریه و ایجاد سایت»

سالها پیش، من برای مدت کوتاهی همکار نشریه جهان امروز بودم و برای مدتی، هر دو شماره یک مقاله می نوشتم. در پروسه این همکاری با جهان امروز بود که دو نکته را خدمت سردبیر جهان امروز رفیق هلمت احمدیان مطرح کردم. اول سوال در رابطه با هیئت تحریریه جهان امروز بود. سوال این بود که چرا اسامی رفقای هیئت تحریریه نشریه، در جهان امروز چاپ نمی شود؟ این عدم چاپ اسامی هیئت تحریریه ای که شما در نشریه می نویسید، از جدیت و.. نشریه می کاهد کما اینکه اکثر نشریات و مجلات، بغیر از ذکر سردبیر، اسامی هیئت تحریریه و همکاران آن شماره مشخص نشریه، مجله یا روزنامه شان را می نویسند. من همین روش را برای جهان امروز هم خواستار شده بودم که با بی میلی و عدم تمایل رفقا مواجه شد. دومین نکته در رابطه با این بود که من پیشنهاد کردم که به صفحات نشریه جهان امروز، یک

بخش بنام "ستون آزاد" اضافه شود تا من بتوانم مسائل خیلی زیاد و پایه ای که مرتب مشغله ام هستند را در بخش ستون آزاد جهان امروز بنویسم. با این مورد هم موافقت نشد.

طبیعی بود که من نمیتوانستم افکارم را زندانی کنم و از بیان و طرح آنان پرهیز کنم. نشریه و سایت اینترنتی مبارزه طبقاتی به این شکل بوجود آمد و من مهمترین بحثهایم در رابطه با «سوسیالیسم در یک کشور»، «بحث تشکلهای کارگری»، «رابطه رفوم و انقلاب و بحث نان، مسکن، آزادی»، حول شعار «کارگران ایران متحد شوید» بعنوان زیر مجموعه شعار مادر یعنی «کارگران جهان متحد شوید» و بحثهای دیگر مثلا در رابطه با «مسئله قطب چپ و همکاری احزاب سیاسی با هم»، «ازادخواه بودن کمونیسم، کمونیسم ازادخواه» را در آن نشریه و سایت نوشته و پخش کردم.

تمام بحثهای که من طرح کرده بودم و حالا هم روی همان بحثها تاکید میکنم، در چهارچوب ستراتیژی و برنامه حزب کمونیست ایران بوده است.

اینکه رفیق شمسی خرمی به این شمل قضاوت کرده اند، مستقیما نشانه درک محدود رفیق از مسئله است و نه تناقضات من.

مارکسیسم یک جهان بینی خشک، جامد، کلیشه ای و متعصب نیست، که نتوان آنرا در زندگی و مبارزه فی الحال بکار نگرفت. متدولوژی من اینست که بایست مارکس را خواند و آنرا نسبت به اوضاع و شرایط زندگی و مبارزه در زمان معاصر بکار برد. از این منظر کلیشه پردازی و کپی کردن از زاویه مبارزه طبقاتی و مصالح سوسیالیسم، چندان معتبر نیست.

برای نشان دادن این ادعایم یک مثال بیاورم. پشت شعار «کارگران ایران متحد شوید» بحثهای زیادی دیگری نوشته بودم، و من بیشتر به مکانیسمها پرداخته بودم. رفقای ما بجای نقد مباحثاتی که طرح شده بودند، زحمت کشیدند و شخص خودم را آماج حمله قرار دادند و مرا به ناسیونالیسم متهم نمودند.

هر کمونیستی در مقابل سوالاتی که طرح نموده بودم، قرار میگیرد و منطفا می بایست کنکاش و مطالعه کند و نه اینکه بدون اینکه زحمتی بخود جهت مطالعه و گفتگو بخود بدهد، بخود اجازه بدهد هر جو سازی علیه شخص من انجام دهد.

بله حزب ما به این دلیل به روز افتاده است که رهبری اش، از آنجاییکه مخالف مباحثات من بودند، بجای اینکه وارد بحث سیاسی و نقد نقطه نظراتم شوند، آمدند و مرا به حاشیه بردند. وضعیت امروز حزب، حاصل همان خودکرده هایتان است.

من هیچوقت برای کسب رای، نظراتم را عوض نکردم و با افتخار همین روش را هم ادامه میدهم. با افتخار می نویسم که یکی از فعالین حزبی هستم که موفق شده ام در کار، زندگی و مبارزه ام رابطه ی خیلی نزدیکی بین تئوری و پراتیک برقرار نمایم.

نتیجه: من به هیچ عنوان کار و فعالیتی خارج از چهارچوبهای حزبی و برنامه حزب کمونیست ایران انجام نداده ام. و این قضاوت رفیق شمسی خرمی بکلی نادرست است.

3. «صادقانه نظرات خود را برای انحلال حزب کمونیست ایران، اشتیاق اش برای همکاری با نیروهای ناسیونالیست، تنفر پراکنی بر علیه نیروهای چپ و ... ابراز کرده اند».

بله من نظراتم را صادقانه بین کرده ام و حالا هم روی مباحثاتم هستم ولی این استنتاجی که رفیق شمسی خرمی بدست داده یعنی «اشتیاق اش برای همکاری با نیروهای ناسیونالیست، تنفر پراکنی بر علیه نیروهای چپ و ... ابراز کرده اند»، ناسالم و فضا سازی علیه مخالفین سیاسی است.

اولا در این حزب کمونیست ایران هیچ فردی تاکنون خواستار انحلال حزب کمونیست ایران نبوده است. این استنتاج انحلال حزب، از کدام بحث من بیرون آمده؟ کی من نوشته ام که حزب کمونیست ایران بایست منحل شود؟

بیان انتقاد از رهبری حزب، که نتوانست حزب را رهبری کند، مساوی با انحلال حزب نیست. بحث انحلال حزب، یک تعرض به مخالفین است تا با توسل به آن بخواهند اولاً وارد بحث سیاسی مهم، ارزیابی انتقادی نشوند و دوماً، بخواهند بدون بحث، منتقدین خود را سر جای خود بنشانند.

من یکی از کسانی هستم که موافق ارتباط با احزاب چپ و راست هستم، و موافق ارتباط و همکاری با احزاب سیاسی بودن، کجا به معنی «تنفر پراکنی بر علیه نیروهای چپ» است؟؟

رفیق شمس خرمی از اپورتونیزم تشکیلاتی سخن بمیان می آورد. آیا این نوع معانی دلخواهی، که با واقعیت همخوانی ندارد، اپورتونیزمی نیست؟؟

نه فقط من در نروژ، بلکه تشکیلات نروژ همواره در فعالیت‌هایش چتری بوده برای چپ موجود در نروژ. در آکسیونها، سمینارها و مراسمها، همواره از این رفقای چپ مد نظر رفیق شمس دعوت بعمل آمده و ما چتری برای آنها بوده ایم. ما همه همدیگر را میشناسیم و وقتی که لازم باشد با هم همکاری میکنیم. کجا علیه نیروهای چپ تنفر پراکنی انجام شده؟؟ آخر این چه حرفی که شما نوشته اید رفیق شمس؟ واقعا که... .

4. در جای رفیق شمس به صاحب مصوبات اشاره کرده بود:

« این صاحبان سیاست های رسمی و اصلی کومه له و حزب نیستند که باید پلتفرم سیاسی دیگری ارائه دهند»

«صاحبان سیاست های رسمی و اصلی کومه له و حزب» چه صیغه ای است؟

وقتی به این جمله رفیق شمس برخوردیم ناخودآگاه به یاد شرکتهای بزنس افتادم که آن شرکت بزنسی یک هیئت مدیره و مجموعه ای کارمند دارد و جایگاه هرکدام از مدیران و کارمندان مشخص است. این مدیران و صاحب شرکت هستند که همه کاره اند و نه کارمندان. کارمندان حق ندارند پا از گلیمشان درازتر کنند.

اما برخلاف این تصور، حزب کمونیست ایران و کومه له، جریانات سیاسی هستند و نه شرکت تجاری.

به این معنی صاحبان سیاستهای رسمی حزب و کومه له کنگره ها هستند و نه افرادی از رهبری. رفیق شمس فکر میکند آن رفیقی که فلان مصوبه اولیه را نوشته، آن رفیق حق آب و گل روی آن مصوبه دارد. به همین دلیل بعنوان صاحب سیاستهای اصلی حزب و کومه له ملقب می شود.

اولا این درک رفیق شمس، میتواند تحقیر اعضا و تحقیر کل حزب و کنگره باشد یا معنی شود.

دوما، یک نوشته تا زمانی صاحب شخصی دارد، که هنوز در چهارچوب همان شخص باقی مانده باشد و به سطح اجتماعی نرسیده باشد. وقتی نوشته ای به سطح اجتماعی می رسد و در یک جمعی تصویب میشود، آن نوشته دیگر از تملک اولیه آن شخص خارج شده و به یک سند عمومی تبدیل می شود. این حرف من به تنهایی نیست. لطفا بروید در این زمینه تحقیق کنید و خودتان معنی آنچه نوشته اید را پیدا کنید.

صاحبان سیاستهای رسمی حزب، آن کنگره یا کنگره های حزبی هستند که آن سیاست را تصویب کرده اند نه اشخاصی که اولین نسخه پیشنهادی قبل از تصویب را نوشته اند.

به همین دلیل است که من و صدها عضو دیگر حق دارند روی سیاستهای حزبی نقد، بررسی و ارزیابی داشته باشند. این به همه ما مربوط است و صیغه ی «صاحبان اصلی سیاستهای حزب و کومه له» جدا از تحقیر آمیزبودنش، مروج یک فرهنگ غیر سوسیالیستی است.

حزب سیاسی، یک بنگاه و شرکت خصوصی نیست. اگر رفیق شمس خرمی، حزب کمونیست ایران را نه بعنوان یک حزب سیاسی، بلکه یک شرکت خصوصی می بیند که سیاستهای صاحبان مشخص دارند، ما هم بدانیم تا تکلیف خودمان را در این شرکت تجاری مشخص کنیم. شاید همین درک هم باشد که غالب بوده و تمایلی به بحث و پلمیک سیاسی از خود نشان نمی دهد. تو نگو که این حق، یعنی حق نقد بررسی را برای دیگران که بزعم رفیق شمس صاحبان اصلی سیاست نیستند برسمیت نمی شناسند. عجب!!

رفیق شمس در آخر مطلبشان می نویسند که:

«مشکل اساسی آن دسته از رفقای هستند که نظراتشان را فعلا بایگانی کرده اند و با قسم به سیاستهای رسمی، جهت دیگری را هم در بعد سیاسی و تشکیلاتی پیش می برند. از این رو درخواست شما مبنی بر ارائه پلتفرم سیاسی قاعدتا باید رو به تعدادی از خود شما باشد و نه کمیته مرکزی حزب و کادرهای وفادار به مصوبات رسمی تشکیلاتی...»

در این رابطه ذکر این نکات را لازم می بینم.

اولاً، تا جاییکه به «بایگانی کردن» نظرات برمیگردد، هیچ کس حق ندارد، موکداً تکرار میکنم، هیچکس و هیچ مقامی و در هیچ جایگاهی حق ندارد، اصلاً حق ندارد، هیچ رفیقی را وادارد تا نظراتش را حال به هر دلیل بایگانی کرده است، به زور بیان کند.

من از رفیق شمسی معذرت میخواهم ولی بایست همین گونه بنویسم، چون اولین کسی نیستید که در رابطه با بایگانی کردن نظرات که منظور هم رفیق جمال بزرگپور است، متهم می کنید که نظراتش را بایگانی کرده و هزار استنتاجی که رفقا خودشان تمایل دارند، از آن میگیرند. من ناخودآگاه به یاد فرهنگ و کرداری می افتم که جمهوری اسلامی نسبت به زندانیان بکار میگیرد. جمهوری اسلامی بزور متوسل می شود تا زندانی اقرار کند. اقراری که ادعاهای بازجویان را به اثبات برساند.

رفقای گرامی، شما با شخصی وارد بحث و نقد و پلمیک شوید که خود تمایل نشان داده است. هر رفیقی حق دارد بحثش را تا موقعی که لازم می بیند یا آمادگی برای بیان آن پیدا میکند، بحثش را بایگانی کند. هیچ کس حق ندارد بخاطر بایگانی کردن مثلاً یک نظری مورد سرزنش دیگران قرار بگیرد. شما به آنچه با آن مواجه می شوید برخورد عینی داشته باشید، از انگیزاسیون بپرهیزید و حق دیگران برای بیان و یا عدم بیان موضوعی را برسمیت بشناسید.

با سپاس

یادداشتی در باره مباحثات بیرونی در مورد "اختلافات در درون حزب"

بهر روز ناصری

22 آپریل 2019

رفقا!

همراه با سلام و آرزوی تندرستی تان.

میخواستم خیلی مختصر در مورد مباحثاتی که به نام "اختلافات درونی حزب و کومه له"، در فضای سیاسی وجود دارد اظهار نظری بکنم.

میخواستم مقاله ای رو به بیرون بنویسم و اشکالات و نارساییهایی که در نوشته های بعضی از رفقا که در ضمیمه 1 نشریه جهان امروز شماره 407 منعکس شده، را خاطر نشان سازم، که با مشکل متدلورژیک برخوردیم، و نتیجتاً از نوشتن آن مقاله صرف نظر کردم و در عوض خواستم نظراتم را به سمع رفقای حزبی برسانم.

من به سرتیتر چند مقاله اینجا که در ضمیمه مورد اشاره آمده اشاره میکنم:

"انحلال حزب کمونیست ایران در خدمت کدام چه باید کرد؟ از رفیق صلاح مازوجی"، "جایگاه و موقعیت حزب کمونیست ایران از رفیق محمد نبوی"، "جایگاه حزب کمونیست ایران، از رفیق هلمت احمدیان"، "در نقد ستایش انحلال، از رفیق ناصر نسیمی"، و در آخر "شناخت ضرورت و ضرورت شناخت -حزب کمونیست" از رفیق عباس منصوران".

من وارد محتوا و مضمون نظرات رفقا که در مقالات بالا آمده نمی شوم، زیرا پایه ی مقالات فوق سست و ضعیف هستند. سوال من اینست که چه کس یا کسانی پرچم انحلال حزب را بلند کرده اند؟ شاید همه نویسندگان مقالات فوق پاسخ دهند: رفیق جمال بزرگپور.

این رفیق جمال بزرگپور بود که مقاله ی "چرا حزب کارگری نشد؟" را نوشت، این رفیق جمال بزرگپور بود که نظرات انتقادی در باره برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان ارائه دادند. رفیق دیگری از طیف رفقای بالا، برای نشان دادن اختلاف در حزب کمونیست ایران و کومه له، به وجود بحث "تحقق یا عدم تحقق سوسیالیسم در یک کشور" اشاره میکنند که کسی که به سوسیالیسم در یک کشور معتقد نباشد با "استراتژی حزب مسئله دارد و آنرا قبول ندارد" (نقل به معنی).

بغیر از ضمیمه 1 نشریه جهان امروز شماره 407، میتوان به آخرین جلسه گفت و شنود کمیته اجرایی حزب با اعضا که قبل از برگزاری کنفرانس دوازدهم تشکیلات خارج مراجعه کرد که رفیق صلاح مازوجی به سرتیتر اختلافات اشاره میکند. بعلاوه اینها تعدادی از رفقای دیگر که برای سایتها مقاله می نویسند از این چهارچوب فراتر نمی روند.

با این حال اولین سوالاتی که فوری به ذهن متبادر می شوند، اینها هستند که:

1. کجا موجودیت حزب کمونیست ایران از طرف اعضای حزب به خطر افتاده است؟ آیا مقاله ی انتقادی رفیق جمال بزرگ پور در مورد اینکه «چرا حزب کارگری نشد؟» موجودیت حزب کمونیست ایران را بخطر انداخته است؟
2. جریان تحقق و با عدم تحقق سوسیالیسم در یک کشور چیست که رفقای بدون مقدمه به دفاع از سوسیالیسم در یک کشور می پردازند و همنیشینی با نظریه ای که تحقق سوسیالیسم در یک کشور را مشکل میداند، امکان ناپذیر می داند؟
3. چه کس یا کسانی اصولاً با اتحاد نیروهای چپ و کمونیست مخالفت کرده است؟
4. ...

با توجه به وضعیتی که در آن بسر می‌بریم، و با توجه به وضعیت و شرایط سیاسی و طبقاتی دوره ای که در آن هستیم و همچنین مخاطراتی که حال و آینده کارگران و زحمتکشان را بیشتر از اینکه هست تهدید میکند، من معتقدم که **حزب بایست وحدت خود را آگاهانه حفظ کند**. بطور مشخص تر من پیشنهاد میکنم که رفقای چون کاک صلاح مازوجی و کاک حمه نبوی و رفقای همنظرشان یک گام به عقب برداشته و بیش از این به این شکلی که در این مدت شاهد آن بوده ایم، بحث "در حزب کمونیست ایران و کومه له اختلاف هست" دامن نزنند.

مسئله اصلی اینست که رفقا مشغول ارائه بحث یک جانبه هستند. و این یک جانبه بودن بحثها، تنها فضا را مغشوش و مواجبات نگرانی بیشتری را فراهم می‌نماید. این یک جانبه‌گی در بحث، ضررش بیشتر از نفعش است.

تئوری متد این خوانش را به ما میدهد که وقتی فردی به هر دلیل یا اینکه هنوز مولفات ضروری طرح موضوعی فراهم نشده باشد، لذا از طرح آن موضوع خودداری کند، نبایست تحت فشار قرار گیرد. مثلا همین مباحثاتی که کاک جمال بزرگپور نوشته و مطرح کرده است. رفقا به استدلالات رفیق جمال توجه نمیکنند و بدون توجه به آن، کنکاش خود را ادامه داده و سپس به نقد می‌پردازند. این روش درست نیست. شما نبایست بحثتان را به کس دیگری تحمیل کنید. این روش رفقا برای نشان دادن اختلاف در حزب کمونیست ایران، بیشتر یک روش تحمیلی است تا توسل به یک روش منطقی.

برای انجام یک بحث باکیفیت، بایست طرفین مباحثه بر لزوم انجام بحث و مفید بودن آن، توافق داشته باشند. نمیشود یکطرفه به قضاوت نشست.

وقتی رفیق جمال بزرگپور سوال میکند که چرا حزب بعد از بیش از سه دهه هنوز کارگری نشده، بجای اینکه انسان به صحرای کربلا بزند و طرح موضوع را تابو و خطا بداند، اتفاقا بایست طرح چنین سوالاتی رفقا را بیشتر متوجه موقعیت ضعیف حزب در میان کارگران خارج از شهرهای کردستان نماید.

یا در مورد بحث تحقق یا عدم تحقق سوسیالیسم در یک کشور. در این زمینه رفقا به بحثی که رفیق حسن رحمان پناه ارائه کرده بود مراجعه میکنند، کما اینکه آن اظهار نظر خیلی کلی کاک حسن، تا آن اندازه کافی نیست که رفقا آنرا برای نقد طولانی کافی بدانند. برخورد رفقا در این زمینه بیشتر یک دنده و ایدئولوژیک است که درست نیست.

من شخصا قبلاها در دفاع از سوسیالیسم در یک کشور مقاله‌های مفصلی داشته‌ام، اما رفقای گرامی، اگر بخواهید در مورد تحقق سوسیالیسم در یک کشور نظر بدهید، بایست جنبه علمی و عملی موضوع را مد نظر داشته باشید. برای تحلیل تحقق سوسیالیسم در یک کشور بایست سیاسی و اجتماعی و بعضی مواقع بیطرف بود تا بتوان به تحلیل درست و حتی الامکان همه جانبه نزدیک شد. منظور از بیطرفی، غیر جانبداری نسبت به سوسیالیسم نیست، بلکه اینسکه بتوانید جدا از اینکه شما موافق چه آلترناتیوی هستید، بتوانید موقعیت عینی تحقق یا عدم تحقق آنرا ارزیابی و تحلیل نمایید.

ادله‌هایی برای عدم تحقق سوسیالیسم در یک کشور وجود دارند که شما نمیتوانید آنها را نادیده بگیرید.

اول بایست سوسیالیسم را تعریف کرد، که سوسیالیسم چیست؟ مولفات و خصوصیات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن سیستم و نظام حکومتی و شیوه اداری اجتماعی کدام و چگونه است؟

آیا در شرایطی که ما از جهانی شدن سرمایه صحبت میکنیم و همزمان بعنوان یکی از خصلتهای نامتناسب این جهانی شدن و تناقض بزرگ، اینکه مبارزه بورژوازی به طبع منافعش هم بین المللی و هم کشوری است، اما مبارزات کارگری امروزه نه تنها در حدود یک کشور، بلکه از کارخانه هم فراتر نمی‌رود، شما چگونه بحث سوسیالیسم در یک کشور را به این شکل و در این وضعیت اینگونه سطحی طرح میکنید؟

مگر پایه‌ی سوسیالیسم کدام طبقه است؟ پس اگر طبقه کارگر است، در فردای انقلاب، آیا این کشور از نظر اقتصادی ادعای خود کفایی میکند؟ یا اینکه با کشورهای سرمایه داری وارد مناسبات اقتصادی و تجاری می‌شود؟

بحث بر سر سوسیالیسم وسیع تر و پایه‌ای تر از آنست که در اشارات رفقا مورد باصطلاح نقد قرار می‌گیرد.

با توجه به اهمیت موضوع، بنظر من نظریات امکان تحقق سوسیالیسم در یک کشور و عدم تحقق سوسیالیسم در یک کشور میتوانند بصورت سیاسی و مسالمت آمیز در کنار هم برای تحقق سوسیالیسم تلاش کنند. انرژی اصلی بایست صرف مبارزه با سرمایه داران و کارفرمایان و حکومت اسلامی ایران شود نه مبارزه با گرایش دیگر سوسیالیستی.

هم انگلس و هم لنین (تا انقلاب اکتبر) معتقد به تحقق سوسیالیسم در یک کشور نبودند. آنها انقلاب سوسیالیستی را فراکثوری دانسته اند. بعد از انقلاب اکتبر، بلشویکها منتظر پیروز انقلاب در آلمان بودند تا از آن بعنوان ضمانتی برای پیروزی انقلاب اکتبر بکار ببرند.

من منظورم اینست که مبحث سوسیالیسم وسیعتر، همه جانبه تر و بازتر از آنست که کسی بخواهد محکم روی یک نظریه بایستد. محکم ایستادن روی یک نظریه منطقی بایست رابطه ی مستقیمی با وضعیت طبقه کارگر در سطح کشوری و فرا کشوری داشته باشد. شما بدون ارزیابی از وضعیت طبقه در این سطح، چگونه به بحث سوسیالیسم می پردازید؟ و خیلی راحت و بدون اینکه مثلا رفیق حسن رحمان پناه این مسئله در اولویتش باشد، به نقد یک جانبه پرداخته و نظریه ی دیگری را محکوم می نمایید؟

رفیق ناصر نسیمی در یکی از نقدهایش به شیوه های مدرن و آزادمنشی در بحث و نقد اشاره میکند، این تاکید رفیق ناصر نسیمی بر آزادمنشی در بحث درست است و اگر از همین روش از ادمنشانه و دمکراتیک مورد اشاره رفیق ناصر نسیمی پیروی کنیم، رفا نیازمند تغییر روش و نگرششان در برخورد به مسائلی است که حزب با آن روبرو است.

به همین منوال است بحث چپ و راست در تشکیلات. تعیین این چهارچوبهای چپ و راستی، جدا از اینکه یادآور نوع فشارهایی است که در دوران فراکسیون کمونیسم کارگری در حزب بوجود آمد، بود، شرایط سنگینی بوجود می آورد که مانع بحث و تفحص کافی اعضا و فعالین بر سر موضوعات سیاسی مهم چاره جویی و استنتاج در آن زمینه ها شود.

بحث چپ و راست در تشکیلات حزب، یک بحث واقعی نیست. زیرا در شرایط سیاسی و وضعیت طبقاتی که امروز بر ایران و جهان حاکم است، خیلی مواقع جای چپ و راست عوض شده است. در دوران جنگ افغانستان بود، آنموقع که طالبان حاکم بود و سپس آمریکا به افغانستان حمله کرد تا طالبان را ساقط نماید، جنبش ضد جنگ در اروپا خیلی فعال بود. منم در نروژ آنزمان یکی از فعالینی بودم که با فعالین ضد جنگ که اکثریتشان هم فعالین احزاب چپ بودند در ارتباط تقریبا نزدیکی قرار داشتم. یکی از اختلافات ما با آنها، یعنی با فعالین چپ ضد جنگ این بود که آنها بطور کلی در رابطه با طالبان سکوت کرده بودند و هیچ نقدی نداشتند. استدلالشان هم این بود که طالبان با یک کشور امپریالیستی - آمریکا- در حال جنگ است و ما صرفا تعرض آمریکا به افغانستان را محکوم می کنیم.

در صورتیکه چپهای نروژ فعال علیه جنگ، می بایست ضمن محکوم کردن آمریکا، طالبان را هم به همان اندازه محکوم میکردند. به جای اینکه جریانات چپ مبلغ و فعال اشاعه آگاهگری عملی می بودند از آن زاویه به نقد کلیه جریانات مذهبی بویژه جریاناتی مثل القاعده و طالبان می پرداختند، نقد جریانات مذهبی را احزاب راست بعهده گرفته بودند. این یک جابجایی طبقاتی نیروهای سیاسی در دنیای مدرن امروز است.

رفقا!

در رابطه با اصطلاح "نیروهای چپ و کمونیست" و تعریف از "چپ" به صحبتهای حزب حکمتیست و حزب کمونیست کارگری ایران توجه کنید. صالح سرداری عملا همان تعریفی از چپ ارائه میدهد که از جریانات کمونیست دارد. و این گونه تعریف از "چپ" کاملا نادرست و گمراه کننده است.

من در جایی دیگر هم نوشته بودم که «کمونیستها در کاتاکوری چپ - چپ جامعه - می گنجند، اما چپها الزاما کمونیست و سوسیالیست نیستند». همان تعریفی که برای کمونیست و سوسیالیست هست، اگر برای چپها هم بکار برده شود، اولاً تعریف نادرستی ارائه داده می شود، و دوما کمک میکنند تا نگرش و خط فکری کاملا محدود نگرانه و سکتاریستی اشاعه داده شود.

کمونیستها و سوسیالیستها کسانی هستند که معتقد به سوسیالیسم به همان روایتی که مارکس و لنین به آن پرداخته اند هستند. یعنی جامعه ای که ابزار تولید در تملک جامعه در آمده باشد و «کار» و برنامه ریزی و اداره جامعه» در خط لغو کار مزدی باشد.

چپها از چنین خصلتهای برخوردار نیستند. چپها معتقد به حقوق و ارزشهای دمکراتیک هستند، مثل آزادیهای سیاسی، برابری زن و مرد، جدای دین از دولت، لغو کار کودکان و سایر حقوق دمکراتیک، اما به زیر بنای جامعه که اقتصاد باشد، عمدتا کاری ندارند زیرا حقوق دمکراتیک را در همان چهارچوب سرمایه داری میخواهند. اگر از زاویه ای چپ هم به سوسیالیسم پرداخته شود، میتوانم بگویم که بشیوه ی لیبرالی به این آلترناتیو پرداخته می شود.

حالا چپهای ما همه چیز را با هم قاطی می کنند. میگویند «اتحاد نیروهای چپ و کمونیست» اما در واقع اتحاد و همکاری تنها نیروهای کمونیست است و چپی به معنی مدرن کلمه در میان ایت رفقا نیست و برای پیوستن چپ هم تلاش نمی کنند چون این رفقا «چپ» را با «سوسیالیسم» مترادف قلمداد کرده و از همان اول کار خود را ساده کرده اند: به این شکل که چپ و کمونیست را مترادف هم تعریف میکنند. همان تعریفی که برای «کمونیست» ارائه میدهند، همان تعریف را بدون کم و کاست برای «چپ» هم بکار می برند، که کاملا نادرست و غلط می باشد.

مزیت این قاطی کردن رفقای ما در تعریف از مقولات اینست که عملا اجازه نمیدهند که نیروهای چپ و دمکرات وارد این همکاریها و اتحاد شده و حیطه همکاری نیروها وسیعتر شود. و تا موقعی هم وضعیت به همین منوال باشد، تلاش رفقای ما برای ایجاد اتحاد نیروهای چپ و کمونیست به موافقت نمیرسد. زیرا هز مونی طلبی گروهی حاکم بر این کار است.

اما رفقای رهبری ما نایبست برآشفته شوند وقتی در نقد این نوع اتحادها این مسئله طرح شود، که این اتحاد اصل مطلب نیست، بلکه روش و ابزاری برای اجتماعی کردن یک آلترناتیو مشخص «سوسیالیستی» است. اما سوسیالیسم نه با اتحاد و همکاری چنین احزابی، بلکه مستقیما حاصل وضعیت طبقه کارگر است. حزب کمونیست ایران بایست منطقا و نظرا شب و روز کارش وسعت آگاهی سوسیالیستی در میان کارگران می بود، حزب را مستقیما به میان کارگران می برد و چهارچوب تشکیلاتی حزب را در میان کارگران وسعت میداد. همکاری با احزاب چپ تنها در این صورت میتواند موثر باشد که این احزاب هم برای برنامه عمل در ایران داشته باشند و به این عرصه اهمیت دهند.

....

بنظر من رفقای نایبست از وضعیت کنونی یک دراما درست کنند. امروز کشور ایران، مناسبترین وضعیت برای کار کمونیستی فراهم کرده است. بروید و از ابزارهای حزبی برای آگاهی و تشکیلیاتی کارگران در محل کار و زیست در ایران استفاده کنید و در کنار این اصل کار، با احزاب و سازمانهای کمونیست، سوسیالیست و دمکرات هم در ارتباط باشید. اگر کار و تماس با احزاب به اصل کار حزبی تبدیل شود، معلوم می شود که جایی از رهبری ما می لنگد.

مشکلی که در میان ما و در حزب وجود دارد اینست که رفقای اولاً به مباحثات و موضوعات مضمونی

و محتوایی معمولا کاری ندارند و با گردوخاک به پا کردن سعی در پوشاندن اصل موضوع می نمایند. و دوما اینکه رفقا در وقت خودش به انتقاداتی که کسانی مثل من طرح کرده بودند، نپرداخته و سالها بعد بدون مقدمه در شرایطی که در جایی دیگر با کمبود روبرو شده ایم، برای پنهان کردن اصل مطلب، مقالاتی که به آرشیوها سپرده شده بودند را دوباره بیرون آورده و در این شرایط حساس، آنرا به شیوه ای خاص، به زنگ خطری علیه حزب تبدیل می کنند که اصلا درست، اصولی و اخلاقی نیست.

بنظر من گیردادهای حزب کمونیست کارگری نمیتواند ما را از راه و سیاست و عمل مان باز دارد.

خلاصه ی کلام، اینکه اگر بحث نگرانی رفقا و دوستانمان در داخل ایران است، رفقا متوجه باشند که رفقای که مشغول چپ و راست کردن تشکیلات و شیپور انحلال حزب را به دیگران تحمیل میکنند، خود موجب بوجود آوردن نگرانیها بین دوستانمان هستند و آنها هم بایست پاسخگویی این وضعیت خود ساخته باشند.

به همین دلیل مصرانه پیشنهاد میکنم که همه کمیته های حزبی در کشورها، بدون در نظر گرفتن این فضایی که دیگران بوجود می آورند، قرار نگرفته، به کار روتین حزبی خود پرداخته و آنرا با دلگرمی ادامه دهند.

به رفقای دیگر هم پیشنهادم اینست که از این تقابل سازی که منجر به تضعیف حزب میشود، عقب نشسته و تلاش نمایند مقداری با دید نقادانه به متدهابشان بیردازند.

فرا رسیدن اول مه را پیشاپیش به همه شما رفقا تبریک می گویم.

و امیدوارم در راستا و برای تحقق «کارگران جهان متحد شوید»، با تلاش آگاهانه حزب و کومه له «کارگران ایران متحد شوید» که نزدیکتر است، متحقق گردد.

با سپاسهای فراوان

موفق باشید.

انسان در اکثر اوقات زندگی مجبور به سازش است!

بهر روز ناصری

14 اکتبر 2019

انسان در اکثر اوقات زندگی اش مجبور به سازش است. به عبارت دیگر سازش بخشی از زندگی انسانی است. سازش در سطوح مختلف معنی دارد. از زندگی شخصی و خصوصی گرفته که پر است از سازش تا مبارزه سیاسی و اجتماعی.

سازش امری هر روزه و هر دقیقه ایست. انسان آگاه بایست هر روزه آگاهانه به سازش در حیطه خصوصی و اجتماعی تن دهد. سازش از زاویه خصوصی و اجتماعی بیان دیگری از اخلاق منعطف و مداراگراست که برای همه ما لازم و ضروریست که از این خصوصیت برخوردار باشیم. شما مجبورید و لازم هم هست که هر روز با فرزندان، همسران و دوست و همکاران سازش کنید. این نوع سازش قابل دفاع و لازم است.

یک نوع سازش دیگر که در مبارزه سیاسی معنی و مفهوم پیدا میکند، رابطه مستقیمی به توازن قوا و وزن سیاسی-اجتماعی و نظامی بین مردم و احزاب سیاسی و دولتها دارد. این نوع سازش با نوع سازش اول که اخلاقی و اجتماعی است از اساس متفاوت است. اگر سازش نوع اول برای زندگی کردن و مناسبات بین انسانها لازم است، این سازش نوع دوم، تجملی و اجباری است. امروزه این کارگران و زحمتکشان و احزاب سیاسی متعلق به جنبشهای مردمی هستند که مجبور به تن دادن به سازش میشوند.

کارگران، معلمان، پرستاران و تمام صنوف مختلف متعلق به طبقه کارگر و زحمتکش، همواره در حال مبارزه برای بقا و مبارزه برای کسب خواستههای ابتدای اش هستند. آنان روزمره در حال سازش با طبقه ی مقابل خود هستند. امروز کارگران و زحمتکشان در اکثر مواقع سازشکار هستند. و این دقیقا دیکتاتورها، حکومتهای جنایتکار و مذهبیبون افراطی هستند که بویی از سازش نبرده اند و مدام به سرکوبگری مشغولند. حکومتهای منطقه در ایران، ترکیه، عراق و سوریه از جمله حکومتهای منطقه هستند که سراسر حیاتشان توأم بوده با سرکوبگری مردم زحمتکش و کارگر کردستان.

این مسئله ی سازش تجملی به کارگران و جنبشهای مردمی و احزاب سیاسی، انعکاسی است از مناسبات کار و سرمایه و تفوق سرمایه علیه کار و طبقه کارگر در سطوح مختلف ملی و بین المللی.

کارگران و زحمتکشان هنوز موفق نشده اند که قدرت لایزال خود را بصورت متشکل بکار بیندازند و هنوز پراکنده اند. به همین دلیل سرمایه داران و دولتهای سرکوبگر و مستبد به هر جنایت، فریب و دروغ متوسل میشوند تا وضع موجود هر چه بیشتر به نفع آنان ادامه یابد.

از این منظر توافق و مانور نیروهای دمکراتیک سوریه با دولت اسد و در تقابل با تعرض نظامی ارتش ترکیه، کاملا قابل درک است.

لنین (1920 ص 61) می نویسد که « شگفت آور است که این چپ ها با چنین نظریاتی چگونه حکو محکومیت قطعی بلشویسم را صادر نمیکنند! زیرا ممکن نیست چپ های آلمانی ندانند که سراسر تاریخ بلشویسم، خواه پیش از و خواه پس از انقلاب اکتبر سرشار از موارد مانور، ساخت و پاخت و سازش با احزاب دیگر و از آنجمله با احزاب بورژوایی است! ».

در شرایط امروز بایست با تمام قوا برای حق تعیین سرنوشت و آزادیهای سیاسی در جامعه، حقوق دمکراتیک مردم و کارگران پای فشرد و تا توازن قوا در ابعاد وسیعتر و بزرگتری در خاورمیانه به نفع کارگران و مردم زحمتکش کردستان و سایر ملل تغییر کند.

ویروس کرونا، نمودی در بطن یک سیستم

بهروز ناصری

20 مارس 2020

مقدمه

روز شنبه 21 مارس 2020 مصادف با تبدیل سال نو شمسی از 1398 به 1399 است. امسال مردم ایران و کردستان در شرایط خیلی ویژه ای وارد سال جدید شمسی می شوند. ظهور ویروس کرونا کار و زندگی مردم در چند قاره را تحت تاثیر قرار داده است. هر چند ویروس کرونا از کسی نمی پرسد که چکاره است و وابسته به کدام طبقه اجتماعی است، اما مناسبات ظالمانه موجود در این بخش هم بر علیه طبقه کارگر و زحمتکش عمل میکند. در بطن محدودیتهایی که ویروس کرئنا بوجود آورده است، این کارگران و زحمتکشان هستند که بیشترین صدمه را می بینند.

امیدوارم که سال نو شمسی، سال سلامتی و تندرستی کارگران و زحمتکشان و فعالین شریف جنبشهای کارگری و توده ای باشد. به امید اینکه سال نو شمسی سال تشدید مبارزات حق طلبانه کارگران و مردم علیه جمهوری اسلامی و سال موفقیت طبقه کارگر و زحمتکش علیه حکومت سرکوب و استبداد باشد.

در این مقاله تمایل دارم تا پدیده ی ظهور ویروس کرونا را در بطن بن سرمایه داری مورد بحث مختصر قرار دهم. این بحث بیشتر از جنبه سیاسی و طبقاتی برخوردار است تا جنبه علمی و تحقیقاتی. علت این مسئله هم اینست که من واقعا وقت کافی در اختیار ندارم تا دست به یک کار علمی و تحقیقی بزنم. طبق معمول مجبورم بگویم که امیدوارم تا در آینده از وقت کافی برای مطالعه و تحقیق برخوردار شوم.

بهررو...

طبق اطلاعاتی که در صفحه موسسه سلامتی مردمی (folkehelseinstituttet) در 8 فوریه 2020 منتشر کرده است که ویروس کرونا جزو خانواده بزرگ ویروسها هستند که از ویروس سرماخوردگی تا ویروس سارس را شامل می شود. نوشته شده است که این مدل جدید ویروس کرونا که حالا از آن بعنوان پاندمی کرونا یاد میکنند در اواخر 2019 از حیوانات و احتمالا خفاش به انسان منتقل شده است.

از آنجاییکه من پزشک و ویروس شناس نیستم، نمیتوانم وارد توضیحات تخصصی در مورد این ویروس بشوم. زیرا توضیحات منم تکرار همان توضیحات پزشکان و ویروس شناسان و محققان آزمایشگاهی خواهد بود که به اشکال مختلف رسانه ای شده است.

آنچه مهم است اینست که بدلیل اینکه این نوع ویروس به نسبت جدید و تازه پا به عرصه وجود گذاشته است، هنوز شناخت از این ویروس و واکیوناسیون علیه این ویروس هنوز در سطح آزمایشگاهی است. پزشکان می گویند که خطر مرگ و میر این ویروس کرونا از ویروس آنفلوانزا بیشتر نیست، و از طریق هوا هم نشر نمی یابد، بلکه عمدتا از طریق تماس بدنی این ویروس بسرعت اشاعه داده میشود. به همین دلیل و برای جلوگیری از واگیری این ویروس پزشکان بیشتر بر رعایت اقدامات پیشگیرانه از جمله شستن دستها با صابون و ضد عفونی کردن آنها، پرهیز از حضور

در میان جمع، در منزل ماندن و رعایت موارد بهداشتی و همچنین تقویت سیستم دفاعی بدن از طریق مصرف ویتامینهای Sink و A, B6, C, D تاکید و توصیه میکنند.

در این زمینه من هم بر توصیه های پزشکان و متخصصان و اقدامات پیشگیرانه ای که آنها مطرح کرده اند تاکید و رعایت آنها لازم میدانم.

خارج از این بحث پزشکی و تخصصی، تمایل داشتم به جوانب مختلفی که اشاعه این ویروس تازه متولد شده به وجود آورده کمی به وضعیتهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و سپس روانی که در پی اشاعه این ویروس بوجود آمده و می آید، مختصراً پردازم. به عبارت دیگر، عواقبی که در پی انتشار این ویروس بوجود خواهد آمد را کنکاش و بررسی کنم.

برخوردهای مختلف به ویروس کرونا

اولین بار که این ویروس در 31 دسامبر 2019 در شهر ووهان چین پیدا شد و دولت چین آنرا اعلام و آن شهر را قرنطینه کرد، کمتر کسی شاید فکر میکرد که این ویروس واگیر که معمولاً از آن بعنوان اپیدمی یاد میکنند به ویروس پاندمی یعنی جهانی تبدیل شود. ویروسی بر کار و زندگی انسانها در کشورهای مختلف تاثیر گذاشته است. ویروسی که هر چند به اندازه ویروس انفلوونزا کشنده نیست، اما بیش از آن باعث هراس و دلهره اجتماعی در کشورهای مختلف شده است.

برخوردهای تاکنونی که به پدیده ی ویروس کرونا شده است را به میتوان در سطح کلی به دو نوع برخورد تقسیم کرد: یکی سیاست و برخورد های عملی دولتها به آن، و دوم برخورد اجتماعی مردم به این ویروس.

برخورد دولتها:

زمانی که این ویروس در چین شایع شد، دولت چین علیرغم تلاش برای کنترل کردن این ویروس و حتی قرنطینه ی شهر ووهان، اقدامات لازمه در رابطه با دنیای پیرامونی خود در دستور نگذاشت و دنیای پیرامونی مسئله را به شکل امروز جدی نگرفته بودند. بخشی از جدی نگرفتن این ویروس در ابتدا درست به دلیل تازه بودن و عدم شناخت کافی از آن، شاید طبیعی جلوه می نمود، اما دولتها که موسسات مختلف آزمایشگاهی، تحقیقی و امکانات پزشکی در اختیار دارند، منطقاً میبایست سیاستهای مسئولانه ای را در قبال شهروندان کشورشان در پیش می گرفتند. این انتظاری طبیعی شهروندان یک کشور از دولت آن کشور است.

جمهوری اسلامی در ابتدا مسئله را انکار کرد. زمانیکه بحث انتخابات مجلس شورای اسلامی آنها در میان بود، بحث ویروس کرونا پخش شده بود. آنها موضوع را کتمان کردند و هر خبرنگاری یا نویسنده ای که در این زمینه خبررسانی میکرد را دستگیر میکردند. رسانه ها اعلام کردند که این ویروس از شهر قم به سایر شهرهای ایران سرایت کرده است. قم را قرنطینه نکرد و اجازه دادند که ملاحی ساکن قم را به شهرهای مختلف ایران از جمله شهرهای کردستان منتقل نمایند. ویروس صادر شده از شهر قم به شهرهای ایران و سایر کشورهای منطقه اتفاق تلخ و ناگواری بود که کار و زندگی مردم کارگر و زحمتکش را از آن که بود بمراتب وخیم تر نمود. قبل از شایعه ویروس کرونا کار و زندگی

کارگران بیش از حد انسانی مشقتبار و سخت بود. حال که این ویروس پیدا شده، اینرا می طلبد که مردم به سر کارهایشان نرفته و در منزل هایشان بمانند تا نسبت به واگیری سریع این ویروس کرونا، اقدام پیشگیرانه خود را انجام داده باشند.

جمهوری اسلامی وجود این ویروس در ایران را انکار کرد و بعد از اینکه این رژیم ناچار شد نسبت به وجود و ورود این ویروس به ایران اقرار کند، آنوقت به سرکوبگرانه ترین شیوه متوسل شده و برخلاف همه کشورهای دنیا، آنها آمدند و مبارزه با ویروس کرونا را به سپاه پاسداران و بسیج و ارتش محول کرده و از این فرجه هم استفاده کردند تا جامعه را امنیتی کنند و به جای مبارزه با ویروس کرونا، از فرصتهای مختلف برای ایجاد فضای رعب و وحشت استفاده میکنند.

جمهوری اسلامی ایران یکی از نامسنول ترین حکومتهای جهان نسبت به شهروندان ایران است. آنها امکانات پزشکی و غیره را برای مقامات حکومتی نگه داشته و از آن استفاده میکنند ولی میلیونها کارگر و زحمتکش را به امان خدا رها کرده اند.

از طرف دیگر دولتهای بورژوایی دیگر هم هستند مثل دولت کانادا و نروژ و... در مدت زمانی که مدارس و مهد کودک و بعضی جاها که برای مدتی تعطیل و بسته شده اند، آسانسازی کرده و به شهروندان و مستخدمین آن موسسات و غیره سوبسید می پردازند تا بتوانند این اوضاع را تا جای ممکن بدون سترس و ناراحتی روانی پست سر بگذارند.

طبق خبر روزنامه آفتن پوستن (13 مارس 2020) در نروژ رسماً اماکن زیر رسماً در مرحله اول تا دو هفته یعنی اواخر ماه مارس بسته شده اند:

- مدارس و مهد کودک ها
- ممنوعیت اجرای برنامه های فرهنگی
- سفر به خارج کشور منجر به قرنطینه می شود
- مراکز ورزشی بسته شده اند
- همه برنامه های ورزشی لغو شده اند
- دعا و نیایش (در کلیساها و مساجد) لغو شده اند.
- دیسکوها و بارها بسته شده اند

بعد از تاریخ 27 مارس 2020 دوباره شرایط مورد بررسی و سنجش قرار میگیرد و آنوقت تصمیمی دوباره مبی بر ادامه یا عدم ادامه تعطیلی اماکن گرفت می شود.

برخورد مردم به ویروس کرونا

مردم ایران عمدتاً برخورد منطقی به ویروس کرونا کرده اند. آنان علیرغم اینکه متحمل فشارهای ناشی از بیکاری، گرانی و تورم لز قبل بوده اند، اما طبق دستورالعملهایی که از سوی مراکز پزشکی و تندرستی صادر شده است عمل کرده اند. آنها اکثراً در منزل مانده اند و بهداشت لازم را هم رعایت کرده اند.

اما همزمان نگرانی و ترس و دلهره ناشی از ناروشنی و عدم معلومات کافی در مورد آینده این ویروس و تاثیراتی که این ویروس در عرصه های کاری، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بهمراه دارد، امر قابل درک و توضیح است.

بسته به اینکه مردم در کجا زندگی میکنند، درجه دگرانی هم فرق میکند. طبیعی است که ترس و نگرانی مردم نروژ به درجات زیادی کمتر از ترس و نگرانی مردم ایران باشد. علتش بسادگی هم اینست که دولت نروژ در زمینه های اقتصادی تسهیلات لازمه فعلا منظور کرده است. برای نمونه مدارس برای دو هفته ای تعطیل شده اند ولی تدریس از راه دور و استفاده از برنامه های انترنتی و استفاده از کنفرانس ویدیویی، مسئله پیگیری تدریس شاگردان مدرسه را تا حدودی حل کرده اند و دولت نسبت به مکانهایی که بایست بسته شوند، سوبسید ارائه میدهد تا مانع ضرررندی آنان شوند. وقتی دولت حقوق ماهانه معلمین، پرستاران و کارگران شاغل را بطور معمول بپردازد، افراد میتوانند در پرداخت هزینه های ثابت و متحرک ماهانه با مشکل روبرو نشوند.

مردم کارگر و زحمتکش ایران حق دارند که خواست و مطالبه اینکه دولت موظف است که همه هزینه های مردم ایران را بپردازد و از سوی دیگر مردم کار و زحمتکش در سطح اجتماعی وسیع به این اتفاق نظر و توافق برسند که هزینه های آب و برق را نمی پردازند.

بی مسئولیتی دولت و حکومت اسلامی ایران در این زمینه، پنهان کردن اطلاعات در زمان خود، امنیتی کردن شرایط و سپردن مبارزه با این ویروس به نهادهای مسلح رژیم (که بر خلاف عرف همه کشورهای متمدن بورژوازی است) و دلایل دیگر در همین ردیف، دلایل کافی هستند تا این مردم علیه جمهوری اسلامی شورش کنند و بگویند آنها این رژیم فاسد و سرکوبگر با همه جناحها و دم و دستگاهش را نمیخواهند و این رژیم دروغگو و جنایتکار بایست سرنگون شود.

تابعها و تاثیرات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ویروس کرونا بر زندگی و کار مردم و کارگران

وقتی یک پدیده بخوبی شناخته نشده باشد، راه با برای انواع گمانه زدنهای باز میکنند. یکی از راههای اشاعه خرافه پرستی تغذیه از عدم شناخت کافی از یک پدیده است. ویروس کرونا نمونه ای حی و حاضر این ادعاست. مردم زحمتکش ایران با حکومت نکبت و قلد و فاسد و جنایتکاری سروکار دارند که سرتاپایش پوشیده از دروغ و فریب و سرکوب است. تعدادی از ریاکاران مذهبی در ابتدا خواستند مردم را به درگاه امامانشان فرستاده و با دعا از ویروس کرونا در امان باشند. اما آنها این تبلیغات را برای مردم میخواستند، خودشان در تمام دستورات پزشکان را رعایت میکردند. مردم ایران با حکومتی سروکار دارند که آنان را به کام مرگ می فرستد، مرگی که خود بایست هزینه کفن و دفن آنرا هم بپردازند.

اینکه ویروس کرونا چگونه ظهور کرده است، نظریات مختلفی تا کنون مطرح شده است. یک نظر همین است که در ابتدای این مقاله به آن اشاره شد، اینکه این ویروس از حیوانات به انسان منتقل شده است. یک نظر دیگر اینست که این ویروس دست ساز چین است و این ویروس در تقابلات بین قدرتهای دیگر بکار برده میشود. میگویند وقتی این ویروس در چین شایع شد و نگرانی ناشی از آن بالاگرفت، نرخ سهام پایین آمده و شرکتهای چند ملیتی که در چین سرمایه گذاری کرده و شعبه داشته اند، از نگرانی شروع به فروش سهام شان میکنند و دولت چین آنها را میخرد، بعدا که این شرکتهای چند ملیتی پشیمان می شوند، دیگر دیر شده بود و دولت چین سود سرشاری از این طریق بدست می آورد. در عرصه تئوریک، این نظریه را در رده «تئوری توطئه»

(**Konspirasjonsteori**) جاسازی کرده اند به این معنی قدرتهای بزرگ برای جامه عمل پوشاندن به مقاصد سیاسی و اقتصادی شان، سناریوها و برنامه هایی درست میکنند تا بتوانند از ابتدا تا انتها یعنی مثلا از دوره بحران سازی تا ارائه راه حل برای غلبه بر بحران درست شده، بتوانند اوضاع را کنترل کنند و به این شیوه به اهداف خود برسند. بعضی شواهد و حتی تحلیلهای این خوانش را بدست میدهد که تئوری توطئه از سوی قطبهای بزرگ سرمایه میتواند مورد توجه قرار گیرد بدون اینکه این تفسیر به تمامی پذیرفته شود.

آنگاه بر اینکه بحثی که من در باره بحران و بن بست سرمایه داری مطرح میکنم میتواند به نفع نظریه تئوری توطئه معنی و تفسیر شود هر چند که خود این منظور را نداشته باشم.

به این بحث که بیشتر زاویه تئوریک دارد بعدا برمیگردم. اما فعلا تغییرات اجتماعی و فرهنگی که این ویروس بدنبال خود می آورد، مورد اشاره قرار دهم.

پاندمی ویروس کرونا، میتواند از زاویای مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی همزمان از خصوصیات مثبت و منفی برخوردار باشد. یعنی خصوصیات دوگانه ی همزمان.

خصوصیت همزمان مثبت و منفی ویروس کرونا از لحاظ سیاسی

اینکه باید از ویروس کرونا پرهیز کرد، آنرا شناخت و کاری کرد که ریشه کن شود، کاملا درست است. این را سلامت بودن و شرایط سالم زیستن به ما میگوید. ولی خالی شدن مساجد برای نماز خواندن یا پرهیز مردم از شرکت در مراسم مذهبی یکی از مثبتهای ویروس کروناست. اما همزمان که این جنبه ویروس مثبت است، جنبه منفی اش اینست که این نرفتن به مسجد و شرکت نکردن در مراسم مذهبی، تحمیل شده است و آگاهی انسان برای دوری جستن از خرافات مذهبی در این زمینه نقشی نداشته است.

اما این شرایط باز وضعیتی بوجود می آورد که میتواند روی تفکرات انسان کارگر و زحمتکش تاثیر مثبت بگذارد. مثلا رژیم اسلامی دنیا را با تبلیغات دروغین مذهبی خود پر کرده اند و همزمان نیروهای مسلح را هم به خدمت گرفته اند. اینجا انسان آگاه، کمونیست و آزادیخواه میتواند به این مردم معتقد و مذهبی مراجعه کرده و بپرسد که چرا تبلیغات آیت الله ها نتوانست جان شما را از ویروس کرونا نجات دهد؟ چرا خود آیت الله ها ناچار به تبعیت از دستورات پزشکان شده اند؟ و از این قبیل سوالات که آنها را وادارد تا از لحاظ فکری مقداری بیشتر بیندیشند و با تفکرات انتقادی و دخالت دادن پروسه ی زندگی واقعی، علامت سوال بزرگی روی سیاستها و آگاهی کاذب مذهبی بگذارند و بتوانند با آن مرزبندی کنند. مذهبی که تمام زندگی این مردم زحمتکش را به تباهی کشانده بایست نه تنها از نقد علمی و تئوریک، بلکه از تجارب، مشاهدات و واقعیات سخت کار و زندگی بهره جست تا نگرش انتقادی نسبت به وضع موجود در آنان شکوفا گردد. توده های زحمتکش بایست به این حقیقت پی ببرند که پاره کردن زنجیر اسارت از بردگی، یکی اش کسب شناخت و تعیین تکلیف با مذهب و قدرت مذهبی است.

یکی از جنبه های منفی ویروس کرونا، ایزولاسیون و به حاشیه انداختن افراد و دوری جستن آنها از یکدیگر است. مثلا تجمعات، جلسات، مراسمها، تظاهراتها و اعتراضات خیابانی و دسته جمعی ... همه در دوران ویروس کرونا ممنوع یا غیر مجاز شمرده می شوند. اما در بطن این جنبه منفی و ایزولاسیون و اتمیزه شدن انسانها، یک چیز مثبت که میتواند بر علیه سرمایه داری بکار گرفته شود اینست که در استان ما قرار است که اتوبوسها رایگان شوند با این توجیه که

راننده مسافران را از در عقب اتوبوس وارد میکند و برای پرهیز از تماس نزدیک، کسی به راننده اتوبوس نزدیک نشود، یا اینکه بعضی ها کرایه خانه نمی گیرند و از این نوع مثالها میتوان یافت. خوب، آدم می فهمد که این تغییرات تحت شرایط خاصی که ویروس کرونا بوجود آورده است، روی داده است و از یک زاویه اجباری در کار بوده است. اما با وجود هر اجبار و ضرورتی، این مسئله روشن تر می شود که پس میتوان «استفاده از وسائل حمل و نقل عمومی مثل اتوبوس و قطار و تراوموا» را رایگان کرد یا حداقل آنقدر ارزان باشند که برای همگان بر راحتی قابل دسترس باشند. این وضعیت در بطن خودش میتواند حاوی استنتاجاتی عمومی علیه کل نظام سرمایه داری باشد.

جدا از اینکه این ویروس نشان میدهد که در پروسه حیات انسان امکان وجود آمدن مقاطعی هست که مقابله با یک پدیده مضر ضد اجتماع را نمیتوان صرفا با تقابلات طبقات اجتماعی توضیح داد. اما طبقات اجتماعی بنا به درک، منافع و جایگاهشان در مورد مسائل این چنین کلی موضع میگیرند که رویکرد بعدی آنها میتواند سیمای طبقات اجتماعی را از هم جدا کند. تعدادی میتوانند بر اساس موقعیت و شکل کارشان انعطاف لازمه در انجام کارهایشان را داشته باشند و تغییراتی در نحوه ارائه کار بوجود آورند، مثلا در نروژ که مدارس رسماً برای دو هفته تعطیل شده است، شاگردان مدرسه از راه دور و اینترنت، تکالیف درسی انجام میدهند و معلمین از راه دور تدریس میکنند. همین روش برای تعدادی دیگر نیز ممکن است، اما نه برای همه. کارگر ساختمانی و یک نقاش و یک کارگر سوپرمارکت نمیتواند از طریق اینترنت و آی پاد و از راه دور کارش را انجام دهد. اینجا هم ناهمگون بودن شرایط برای افراد مختلف صدق میکند: عده ای راحتتر میتوانند کارشان را به منزل خود منتقل کنند، عده ای دیگر اصلاً از چنین امکانی برخوردار نیستند. به همین میتوان گفت که ویروس کرونا از کسی کارت شناسائی نمیخواهد و همه را به یک چشم نگاه میکند اما مناسبات و وضعیت کاری طیفهای گوناگون، در معرض قرار گرفتن و اگیر شدن به این ویروس را برای همه به یکسان تقسیم نمیکند. این در معرض قرار گرفتن و تقسیم نامتناسب و اگیری هم در ارتباط نزدیکی با وضعیت کار و شرایط متفاوت طبقات اجتماعی دارد.

جامعه سرمایه داری در بن بست

جامعه سرمایه داری از نقطه بحران به بن بست رسیده است. سرمایه داری در دوران مارکس، در مرحله ای می زیسته است که به آن دوران صدور کالا میگفتند. مبادله کالا بین کشورهای مختلف در ادامه و رشد و تکامل خود، وارد دوره یا عصر دیگر بنام دوره صدور سرمایه می شود. این دوره که لنین در کتاب امپریالیسم مفصلاً در آن زمینه می نویسد و آنرا تشریح میکند، دوره اوایل قرن بیستم و قبل از جنگ جهانی اول را شامل میشود. اگر در دوره صدور کالا، سرمایه صنعتی سیادت داشت و انقلابات صنعتی در همان دوران اتفاق افتادند، دوره امپریالیسم را لنین با سیادت سرمایه مالی و نقش بانکها در سیادت بر تولید و تجارت توضیح می دهد.

در پایه ای ترین سطح مسئله بدین قرار است که اساس سرمایه داری بر پایه های مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و کار مزدی استوار است، هدف تولید در آن کسب سود و باز هم سود بیشتر است. به عبارت دیگر تولید در جامعه سرمایه داری بر اساس بازاریابی برای کسب سود استوار شده است. کسب سود هر چه بیشتر و سپس انباشت سرمایه، جوهر سرمایه داری را شکل میدهد. وقتی انباشت سرمایه سیر نزولی بیابد یا به بیان دیگر انباشت سرمایه متوقف گردد، سرمایه داری با بحران روبرو می شود. وقتی جامعه سرمایه داری با بحران روبرو شد، راه حلهای مختلف متعلق طبقاتی برای

برون رفت جامعه سرمایه داری از بحران، بسته به توازن قوای طبقاتی سعی بر به کرسی نشاندن راه حل خود مینمایند. اگر در دوران بحران سرمایه داری، جامعه، با طبقه کارگر آگاه، متشکل و متحد روبرو باشد، الترناتیوی که از شانس جایگزینی سرمایه داری برخوردار خواهد شد، میتواند الترناتیوهای دمکراتیک و سوسیالیستی کارگران باشد. در صورتیکه طبقه کارگر و زحمتکش نامتشکل و غیر متحزب و پراکنده باشند، الترناتیوهای دیگر بورژوازی از امکان استقرار یابی برخوردار خواهند بود. اینرا تاریخ بارها نشان داده است. که در دوره بحران، اگر طبقه کارگر متحد و متشکل و آگاه در عرصه مبارزه سیاسی برای کسب قدرت سیاسی حضور نداشته باشد، و احزاب چپ و کمونیست از نظر اجتماعی ضعیف و بی قدرت باشند و همزمان بیکاری و گرانی و تورم، کار و زندگی توده های کارگر را تحت تاثیر قرار دهد، آنوقت شانس الترناتیوهای راست افراطی در قالب های فاشیستی و نژادپرستانه میتواند از شانس کسب قدرت سیاسی برخوردار شود. ما چنین شرایطی را که به عروج فاشیسم در اروپا انجامید را در بحران 1930 اروپا (آلمان و ایتالیا و اسپانیا) شاهد بودیم.

یکی از بحثهای مارکس در باره سرمایه داری این بود که سرمایه داری مرزهای کشورهای را پشت سر گذاشته و به همه نقاط جهان میرسد. این بحث چند صد سال است که به واقعیت تبدیل شده است. سرمایه همزمان که جهانی شده، تمایل و گرایش به انحصار بیشتری از خود به نمایش میگذارد. این بحث «انحصارات» یا به بیان دیگر دایره مالکیت سرمایه را حتی از لحاظ جغرافیایی وسعت بخشیدن، بحث و مسئله ای است که ما بوضوح با آن مواجه هستیم. چند نکته را من اشاره کنم:

1. سرمایه در گردش خود و حرکت بسوی انحصارات، تلاش میکند تا دامنه جغرافیایی و سرزمینهای تحت تملک خود را وسعت بخشد.

2. سرمایه از سوی سخنگویان خود نمایندگی می شود. ما در سطح بین الملل نه با یک سرمایه، بلکه با چند سرمایه مختلف مواجه هستیم. سخنگویان سرمایه در عرصه بین المللی را آمریکا، چین، اروپا و روسیه نمایندگی می کنند، که به قطبهای مختلف سرمایه شناخته شده اند. این چهار قطب در سطح جهانی هستند، اما در سطح منطقه ای هم ما با قدرتهای منطقه ای روبرو هستیم. ولی این قدرتهای منطقه ای، برای داشتن قدرت رقابت با رقیبان منطقه ای دیگر، هر کدام خود را به یکی از قطبهای جهانی پیوند داده اند.

3. یکی از مهمترین خصلتهای سرمایه، اشتهای سیری ناپذیر آنست. سرمایه هر چند بزرگتر و متمرکزتر شود، باز هم سیر نمی شود و گرایش به تصاحب مناطق و بازارهای بیشتری دارد. هر چهار قطب سرمایه در خصلتهای پایه ای، با هم اشتراک میل دارند. اما آنچه آنها را محتاطتر میکند، قدرت نظامی و اقتصادی آنان است. همین نکته است که قطب سرمایه اروپایی را در کنار سرمایه آمریکایی در مقابل سرمایه چینی قرار می دهد. در یک حالت مقایسه ای، قدرت روسیه بیشتر در عرصه نظامی است تا اقتصادی. نمیتوان روسیه را از لحاظ نظامی نادیده گرفت، اما از قدرت رقابت بالا با چین و آمریکا هم برخوردار نیست.

4. کره زمین با همه بزرگی اش، امروز در مقابل تکامل بشر و حتی رشد صنعت و تکنولوژی و عصر پسا صنعتی (عصر رسانه های جمعی و اینترنت)، به سیاره ای کوچک تبدیل شده است که تمرکز سرمایه ها در

دنیای چند قطبی و تقابل و رقابت سرمایه های مختلف، کل کره زمین را به مکانی که دیگر امکان وسعت بیشتری ندارد، تبدیل کرده است. همه سرمایه ها میل به وسعت و تمرکز بیشتر دارند. همه ی آنها هم با محدودیت روبرو هستند.

بنا به موارد بالا، بنظر من نظام چند قطبی سرمایه در عرصه جهانی بیشتر از بحران، با بن بست روبرو شده است. این بن بست مثل یک دیوار بزرگ در یک کوچه یا خیابان می ماند که عبور از آن را امکان ناپذیر می نماید. براینکه بتوان از آن خیابان گذشت، بایست یک بولدزر و راننده خوب آورد تا آن دیواری که در خیابان بن بست ایجاد کرده است را در هم بریزد و ویران کند تا عابری بتوانند از آن خیابان یا جاده بتوانند عبور کرده و بگذرند و به نقطه ی دیگری برسند. در غیر اینصورت توقف همگان در این طرف بن بست اجتناب ناپذیر و اجباری است. دیواری که بن بست را بوجود آورده بخودی خود از بین نمی رود، باید آنرا با ابزار مناسب خراب کرد و پایین رخت.

در بحث در باره مارکسیسم، طبیعی است که خوانش های مختلفی وجود داشته باشد. یکی از خوانش های رایج و شناخته شده، یک تفسیر خطی از مارکسیسم بوده است. بر اساس این برداشت، تاریخ بشر چندین عصر متفاوت را پیموده و یا می پیماید: 1- کمونهای اولیه، 2- برده داری، 3- فئودالیسم، 4- سرمایه داری و سپس 5- سوسیالیسم. تاریخ این اعصار را خواهد دید و آینده بطور اجتناب ناپذیری به سوسیالیسم منتهی می شود. به این نوع برداشت دترمینیستی یا جبرگرای می گویند. در این خوانش نقش عمل یا پراتیک انسان کمرنگ می شود. این وضعیتی یا مثالی که در پاراگراف قبلی توصیف کردم و آنرا با جاده ی به بن رسیده تشبیه کردم، خوانش دترمینیستی از تاریخ انسان را تضعیف میکند و بر این نکته تاکید میکند که اگر عمل انسان آگاه و متحد در عرصه عمل نباشد، جامعه سیر در جازدن و عقب گرد خود را ادامه میدهد.

جامعه سرمایه داری از بحران گذشته و به بن بست رسیده است، ولی ما فاقد آن بولدزر و راننده خوب هستیم تا آن بن بست را خراب کرده و بریزد. آن بولدزر و راننده خوب آن، چیزی نیست بغیر از جنبش های کارگری و توده ای آگاه، متحد و متشکل در سطح میلیونی.

اگر کارگران و زحمتکشان در مقیاس میلیونی خود را متشکل نکنند و ابزار لازمه برای ویران کردن بن بست و درست کردن دوباره راه را نداشته باشند، دیوار بتنی به خودیخود نمی ریزد و به امان خدا منتظر رهایی از بن بست باشیم، هیچوقت به مقصد نخواهیم رسید یا به عبارت دیگر تا کارگران و زحمتکشان آگاهانه متشکل نشوند و ابزار خود برای تغییر که همان اتحاد و تشکل است را بوجود نیاورند، در این باتلاق گنبدیده سرمایه داری باقی خواهند ماند و هر روز بایست منتظر یک بدبختی دیگر در قالب دیگری باشند.

جامعه ایران غرق در بدبختی و فلاکت

جامعه کارگری ایران چهل سال است که غرق در بدبختی، فلاکت و زندگی اسارتبار بوده است. جمهوری اسلامی یکی از فاسدترین، جنایتکارترین، دروغگوترین و فریبکارترین رژیمهای سرکوبگر در سطح تاریخ و جهان است. جمهوری

اسلامی برای تحکیم قدرت سیاسی خود بدون توهم دست به گشتار مخالفین و جنبشهای اجتماعی زده است. در طول این سالها بدبختی نبود که بر سر این مردم زحمتکش نیاید. آنها فقط ویروس کرونا را کم داشتند که آنهم از سر رسید. نباید تردید داشت که جامعه جهانی میتواند همچنانکه قبلا بر ویروسهای دیگر هم خانواده کرونا غلبه کند، بر این ویروس هم غلبه خواهند کرد. اما مسئله اینست که از آنجاییکه مردم کارگر ایران در بطن یک رژیم ویروسی کشنده کار و زندگی میکنند بایست بعد از کرونا منتظر رسیدن انواع ویروسهای دیگر هم باشند.

مردم زحمتکش ایران بایست بدانند که تا جمهوری اسلامی حاکم کشورشان باشد، وضع کار و زیست آنها از اینکه حالا هست بهتر نخواهد شد. مردم حق دارند که از یک زندگی و شرایط کار انسانی و دموکراتیک برخوردار باشند. این کار ممکن نخواهد بود تا آنها یعنی اکثریت وسیع کارگران و زحمتکشان به میدان عرصه مبارزه سیاسی ورود نکنند.

پاسخ وضعیت موجود در ایران، تشدید مبارزه سیاسی علیه جمهوری اسلامی است.

طبیعی است که پاسخ یک کمونیست در قبال وضع موجود، سوسیالیسم و حکومت شوراهای کارگران و زحمتکشان به پهنای ایران است. سوسیالیسمی که از تشکلهای کارگری و توده ای در محل های کار و زیست کارگران برمیخیزد. متحقق شدن این نوع سوسیالیسم وابسته به خواست و مطالبه و حق خواهی خود کارگران و زحمتکشان است. چگونه کارگران شعار افزایش دستمزد به تناسب تورم را در اعتراضات و اعتصاباتشان بالا میبرند، بایست به همین شکل هم خواست سیاسی اینکه اداره جامعه حق ماست و ما میتوانیم جامعه خودمان را اداره کنیم، به پرچم مبارزاتی و مبنایی برای اتحاد وسیع توده ای کارگری تبدیل شود.

کارگران و زحمتکشان ایران و کردستان بدون اتحاد و بدون تشکل سراسری نمیتوانند تأثیری در اوضاع داشته باشند. رهایی از این بن بستی که سرمایه داری حتی در ایران با آن روبرو شده است، مستلزم اتحاد و سازمانیابی کارگران و زحمتکشان در مقیاس وسیع اجتماعی است. تغییر اوضاع می طلبد تا عرصه مبارزه سیاسی تقویت شود. هیچ قدرتی ماوراء مرزهای ایران نمی آید تا بریا کارگران و زحمتکشان آزادی و رفاه و جامعه ای سالم به ارمغان بیاورند. ایجاد چنین تغییراتی مثبتی تنها از کار و وظیفه و مسئولیت خود مردم کارگر و زحمتکش است. به همان اندازه که مردم زحمتکش در مقیاس میلیونی به توهمات خود نسبه به جمهوری اسلامی و این زندگی فلاکتبار ادامه بدهند، به همان اندازه هم بدبختیهای آنان ادامه خواهد داشت.

من مختصراً به گرایش سرمایه به تمرکز و انحصارگرایی اشاره کردم. بنظر من نقطه مقابل گرایش سرمایه به تمرکزگرایی، گرایش کمونیستی به عدم تمرکز و فضای باز و آزاد و دموکراتیک دارد. یک استنتاج لازم و ضروری سیاسی برای تضعیف سرمایه اینست برخلاف «تمرکزگرایی» و «انحصارطلبی» ما بایست برای شرایطی و جامعه ای آزاد و دموکراتیک که در آن کارگران بتوانند از طریق تشکلهایشان در امورات اجتماعی دخالت و تأثیرگذاری کنند و همچنین وسیعترین آزادیهای سیاسی به اضافه اینکه جامعه مسئولیت نیازمندیهای مادی افراد جامعه را عهده دار شود، مبارزه کنیم. شرایطی که نوع و اندازه تولید را تشکلهای محیط زیست و کار و کارگران و زحمتکشان میتوانند تعیین کنند. ...

جامعه در سطح وسیعی میتواند دست خوش تغییر و تحول شود

جامعه ایران و جامعه بین الملل از جهات مختلفی میتواند دستخوش تغییر و تحول گردند. پیدایش ویروس کرونا چشم انداز خیلی از تحولات را محتمل کرده است. به همین دلیل بایست باز بود. بعضی مواقع شاید لازم باشد بدون اینکه از اهمیت تحلیل تئوریک کاسته شود، پراگماتیستی عمل کرد. زیرا که هیچ معضل اجتماعی پاسخ از قبل ندارد. ما هم میتوانیم برای یافتن پاسخ صحیح و بسیج کننده و اجتماعی تلاش کنیم. تلاش کنیم تا در این دنیای درحال تغییر به سکت و محفلی غیر اجتماعی تبدیل نشویم.

به دلایل زیادی بایست برای مقابله با ویروس کرونا:

1. توضیه ها و دستورالعملهای مراکزی پزشکی معتبر را رعایت کنیم
2. هم رعایت کنیم و هم نترسیم. با رعایت مقررات لازمه در تقابل با کرونا، نبایست ترس و دلهره بخود راه دهیم. ترسو و دلهره نالازم می تواند منشاء بیماریهای دیگری شود. لذا داشتن روحیه ای بالا، برای سلامتی لازم و ضروریست.
3. همه مردم حق دارند تا از دولت مطالبه کنند تا :
 - دولت برای بیکاران بیمه بیکاری پرداخت کند،
 - دولت هزینه آب و برق مردم را بپردازد،
 - صاحب خانه ها کرایه از مستاجرین خود نگیرند.
 - ...

در باره مناسبات احزاب سیاسی با یکدیگر

بهروز ناصری

31 مارس 2019

مقدمه

تاریخ 29 مارس 2019 کمیته کردستان حککا اطلاعیه ای تحت عنوان «کومه له در سرانجام یک قهقرای سیاسی» صادر کرد که در آن کومه له را مورد شرزنش و شماتت قرار داده که چرا «در تاریخ 5 مارس 2019 قطعنامه ای را همراه 33 گروه و دسته و سازمان و حزب ناسیونالیستی و اسلامی کرد امضاء کرده است. این قطعنامه در کمیته ای به اسم «کمیته دیپلماسی» این احزاب تصویب شده است.»

به چند نقل قول از اطلاعیه کمیته کردستان حککا مراجعه کنیم:

«در این قطعنامه تنها دو مورد به مسائل کردستان ایران اشاره شده است... یکی اینکه ج.ا. به مردم کردستان ایران فشار می آورد و دوم از همه احزاب "شرق کردستان" (منظورشان احزاب ناسیونالیست و اسلامی است) خواسته است با همدیگر متحد شوند.»

«مناسفانه پیام مشترک پژاک و کومه له به مناسبت نوروز سال 98 که بعد از انتشار این قطعنامه اتفاق افتاد.» «کومه له چند سال قبل با اشتیاق وارد پروسه سازمان دادن کنفرانس ملی کرد شد و...»، «با این سیاست عملاً کومه له وارد پروسه ای شده است که این سازمان را به سازمانی از اقماریت تبدیل میکند و اگر ادامه پیدا کند چیزی از کومه له بعنوان یک سازمان چپ و سرنگونی طلب باقی نمیگذارد.»

و در پایان «ما همه کمونیستها از جمله اعضا و کادرهای چپ خود کومه له را فرا میخوانیم که در مقابل این سیاست صف محکمی تشکیل دهند. سرنوشت و آینده کومه له بخشی از تاریخ چپ در کردستان است را نباید گذاشت این چنین به حراج گذاشته شود.» (قسمتهایی از اطلاعیه کمیته کردستان حککا، 29 مارس 2019)

ابتدا پیش فرضها

کمیته کردستان حککا کومه له را در بهترین حالت و با ارفاق «بعنوان یک سازمان چپ و سرنگونی طلب» تعریف و معرفی میکند. در اینجا چپ بودن و سرنگونی طلب بودن چیزی در مورد کمونیست بودن کومه له نمیگوید. سازمان مجاهدین و سلطنت طلبان و طیف کمونیسم کارگری و انواع احزاب ناسیونالیست هم سرنگونی طلب هستند.

حزب کمونیست ایران برای تحقق یک جامعه سوسیالیستی در ایران مبارزه میکند و کومه له بعنوان سازمان کردستان حزب همین هدف را دارد. بعلاوه اینکه بدلیل مکان جغرافیای فعالیت کومه له که کردستان است، کومه له در جنبش کردستان و برای رفع ستم ملی هم فعال و حضور دارد. کومه له - سازمان کردستان حزب، یک سازمان کمونیست در کردستان است.

بایست از کمیته کردستان حککا پرسید حالا که شما لطف کرده اید و با ارفاق کومه له را یک سازمان چپ و سرنگونی طلب لقب داده اید، چرا با نشستهای مختلفی که کومه له در آن حضور می یابد، ناراحت هستید؟

یکی از پیش فرض های کمیته کردستان حککا اینست که کومه له یک جریان ناسیونالیست است. این جریان ناسیونالیست در درون خود چپ و راست دارد.

پیش فرض دیگر اینست که آنها (یعنی کمیته کردستان حککا) کمونیست هستند. خوب، در یک قیاس و سنجش بین کمونیسم و ناسیونالیسم، برحق بودن کمونیسم روشن است. اما کمونیسم آنها آکسیومی (Axiom) است که

نیازی به ادله و استدلال ندارد، لذا آنها برحق اتد. و ادبیات هایشان هم بایست این برحق بودن را نشان دهد. این نقطه حرکت آنهاست.

جنبش کارگری و جنبش کمونیستی دو جنبش مجزا از هم

جنبش کارگری ایران شامل تمام کارگران و زحمتکشان ایران، زندگی و مبارزاتشان در سطح ایران و گرایشات مختلف درون جنبش کارگری می شود. طبقه کارگر ایران سوخت و ساز خاص خود را دارد و برای دفاع از کسب حقوق خویش که مطالبات متنوعی را در برمی گیرد، به اشکال مختلف دست به مبارزه زده و کماکان در حال مبارزه است.

جنبش کمونیستی ایران امروز عمدتاً شامل احزاب و سازمانهای سیاسی کمونیست است که عمدتاً در خارج از محیط کار و زیست کارگران قرار گرفته اند. جایگاه و موقعیت کنونی سازمانهای کمونیست البته که بوسیله استبداد و سرکوبگری جمهوری اسلامی به آنان تحمیل شده است، در این تردیدی نیست و از این منظر هیچکدام از سازمانها و احزاب چپ و کمونیست و حتی غیر کمونیست خود موقعیت و جایگاه کنونی شان را انتخاب نکرده اند. اما چهار دهه دوری از محیط و بستر اصلی فعالیت، کل این احزاب را نیز تغییر داده است. عوارض در حاشیه قرار داشتن مبارزات کارگری و توده ای یک دو تا نیستند. ولی مشکل اینجاست که اکثریت این احزاب به موقعیت کنونی شان واقف نیستند. ولی بدون توجه به موقعیت عینی شان در جامعه و در میان کارگران و زحمتکشان، خود را در بالای کوه قاف تصور میکنند. جنبش کمونیستی ایران امروز در قالب سازمانها و احزاب کمونیستی بیش از گذشته بر مبارزات کارگران ایران بی تاثیر و در حاشیه قرار دارد.

در یکی دو ساله ی اخیر اعتراضات و مبارزات صنفی و سیاسی هم بیشتر و هم وسعت زیادی یافته بود. با این وجود احزاب حیطة جنبش کمونیستی کمترین تاثیری روی این مبارزات نتوانستند بگذارند. سازمانها و احزاب کمونیستی نتوانستند در این شرایط حداقل حزب خودشان را در داخل ایران مقداری پروبال دهند و با تلاش برای قدرتمند تر کردن سازمان و حزبشان بتواند در محل مبارزه حضور داشته باشند.

علیرغم اینکه ما شاهد مبارزات کارگری زیادی بوده ایم و کارگران هفت تپه و فولاد اهواز نقطه عطفهایی در مبارزات جنبش کارگری ایران تاکنون بوده است، ولی مبارزات کارگران اکثرن به همان رشته و همان محیط کار محدود مانده است. ما شاهد اعتصاب و اعتراضات همبستگی در شهرها و محیط های دیگری کاری برای کارگران نبوده ایم. سازمانها و احزاب کمونیستی هیچ شناخت و وظیفه ای در این زمینه برای خود تعریف نکرده بودند و نکرده اند.

کمر طبقه کارگر ایران زیر بار مصیبتها و فلاکتهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حالا هم مصیبتهای طبیعت خم شده است و بنا به توانش در موقعیت کنونی مبارزه ای برای ادامه حیاتش و کسب خواستها و مطالباتش را ادامه میدهد و در همان حال هم سازمانها و احزاب کمونیستی بی غم از این وضعیت به زندگی حاشیه ای خود ادامه میدهند: زندگی حاشیه ای توام با خودمحور بینی، خود بزرگ بینی و فرقه گرایی.

جنبش کارگری و جنبش کمونیستی با این وضعیت نمیتوانند به هم برسند. بخش عمده ی دلیل این وضعیت نامیمون و رابطه نامتناسب جمهوری اسلامی و حکومت استبدادی و سرکوبگرانه است، دلیل دوم ادامه این وضعیت فلاکتبار خود سازمانها و احزاب کمونیستی هستند. سازمانها و احزاب مد نظر تا تلاش میکنند رادیکالتر باشند، به همان اندازه از جامعه و مبارزات اجتماعی دورتر و حاشیه ای تر میشوند. به همین دلیل بنظر من مسئله را نه با رادیکالیسم حتی صوری، بلکه با فرقه گرایی و الیتیسم میتوان توضیح داد. الیتیسمی که بطور کلی قائل به ارزشهای دمکراتیک نیست.

درست در این شرایط که سازمانها و احزاب کمونیست به مبارزه ی حزبی در ایران اهمیت نمی دهند و برای گسترش حزبی خودشان در ایران (خارج از کردستان) نه جدی هستند و نه برنامه ای دارند، به عبارت دیگر سرخورده شده اند، همیشه بر سر مسائلی که به آنها ربطی هم نداشته باشند جار و جنجال راه می اندازند تا موضوعی برای جدل بی خطر پیدا کنند.

نشست و حضور کومه له در مجامع مختلف بر اساس مصوبات کنگره ها و مصالح عمومی جنبش انقلابی کردستان است و به هیچ حزب و سازمان دیگری ربطی ندارد!

کمیته کردستان حککا و سپس تعدادی دیگر از همان طیف بیخود شلوغ کرده اند. اینکه امضای کومه له زیر اطلاعیه پایانی 23 جریان کردستانی بوده است، اینکه کومه له در کنگره ملی شرکت کرده بود، اینکه کومه له با احزاب ناسیونالیست کرد بویژه دو حزب دمکراتها بنا به ضرورت همکاریهای موردی انجام خواهد داد، اینکه کومه له تلاش میکند در هر چهار کردستان تاثیر گذار باشد، این جزو حقوق کومه له است و به هیچ سازمان و حزب دیگری ربطی ندارد. سیاستهای کلی کومه له در کنگره های کومه له و منطبق با اهداف و سیاستهای کلی حزب کمونیست ایران تصویب میشوند.

اصولا هیچ حزبی حقی بر حزب دیگری ندارد. به همین دلیل هم احزاب جداگانه ای هستند. حزب کمونیست کارگری هر سیاستی که اتخاذ میکند به خودش مربوط است. در مورد کومه له و حزب کمونیست ایران هم چنین است. سیاستهای کومه له به اعضای حزب مربوط است نه احزاب دیگر. این اصل ابتدایی در همه جای دنیا جا افتاده است بغیر این طیف کمونیست ایرانی. علت اینهم روشن است. رفقای کمونیست احزاب دیگر از فرهنگ قیم مابانه، استبدادی و غیر دمکراتیک تاریخ استبداد ایران متاثر شده اند. دلیل این همه چپ و راست کردن آنها علیه کومه له همین است. کمیته کردستان حککا و سایر طیف کمونیسم کارگری در یک شرایط مشخص حق داشتند که دادوفریاد راه بیندازند و آنهم این شرایط است که کومه له تلاش میکرد آنها را به اجبار وادار کند که مثلا با احزاب کردستانی و ناسیونالیست همکاری کنند.

آنوقت آنها از نظر حقوقی هم حق داشتند اعتراض کنند و بگویند آهای مردم کومه له به ما فشار آورده است تا با احزاب ناسیونالیست کرد همکاری کنیم. مادام این فشار از سوی کومه له به این احزاب کمونیست کارگری وجود ندارد، هر اعتراض آنها در مورد اینکه خود کومه له با چه حزبی همکاری دارد، در خارج از حیطه آنهاست و به آنها کوچکترین ربطی ندارد.

هیچ سازمان و حزبی نمیتواند برای کومه له تعیین کند که با چه حزب و گروهی تماس و یا همکاری داشته باشد. این حق انحصاری اعضای حزب کمونیست ایران و کنگره های کومه له است که جهتها و سیاستهای عملی را روشن و به تصویب برسانند.

مبارزه ی کمونیستی مبارزه ای همه جانبه

برای سازمان کمونیستی کومه له، مبارزه ی کمونیستی، مبارزه ای همه جانبه و در همه عرصه هاست. کومه له بنا به توان و امکانش تلاش میکند که در جنبشهای کارگری و کردستان فعال باشد. اما این دو جنبش تمام آن عرصه هایی نیست که بایست کومه له فعالیت خود را به آن محدود کند. از عرصه مبارزات زنان، دانشجویان، محیط زیست تا برگزاری نوروز

همه عرصه های هستند که کومه له میتواند در آن به فعالیت بپردازد. مبارزه کار علیه سرمایه تنها به مبارزه کارگران علیه کارفرما در چهارچوب شرکت یا کارخانه خلاصه نمی شود. بلکه خیلی وسیعتر از آنست زیرا سرمایه یک پدیده اجتماعی است و در همه عرصه منافع خود را دنبال میکند. یک سازمان کمونیستی منطقا بایست تا جای ممکن همه جانبه نگر باشد و همه جانبه نگری را در فعالیتهایش در عرصه های مختلف معنی کند تا بتواند توده های هر بیشتری بسوی سیاستهای انقلابی خود جلب کند.

کومه له در جنبش کردستان فعال است. در جنبش کردستان انواع احزاب سیاسی وجود دارند. کومه له منطقا نمیتواند با زبان زمخت و درشت جنگ طلبانه با سایر احزاب سیاسی فعال در کردستان برخورد کند. این ادبیات و فرهنگی که کمیته کردستان حککا و حزب حکمتیت (رسمی) علیه کومه له بکار میگیرند، اگر علیه احزاب ناسیونالیست کرد بکار ببرند، بسرعت زمینه جنگ احزاب بوجود می آورند. یکی از مصوبات کنگره هفدهم کومه له در رابطه با احزاب سیاسی اینست که تلاش کند که احزاب سیاسی در کردستان اختلافاتشان را با از طریق جنگ بلکه از طریق دیالوگ و گفتگو حل کنند و به توافقاتی برسند. حضرات کمونیست کارگری با این فرهنگ نامبارک و ادبیاتی که دارند هرچه کومه له می رسد را به پنبه تبدیل میکنند. به این شکل آنها نه در بوجود آوردن فضای سیاسی متمدنانه در کردستان، بلکه ایجاد فضای هیستریک و کینه توزانه تحت پوشش کمونیسم، فضای جنگی بوجود می آورند، دامن می زنند.

اهمیت عرصه دیپلماتیک

کمونیستها به یادگیری زبان دیپلماتیک احتیاج دارند در غیر اینصورت همیشه ایزوله باقی مانده و نمی توانند با دنیای پیرامونی خود ارتباط برقرار کنند.

در فردای حکومت شورایی، آیا جمهوری شوراها، با کشورهای دیگر که همه شان هم سرمایه داری هستند، ارتباطات اقتصادی و سیاسی برقرار میکند یا خیر؟ آیا جمهوری شوراها در هر کشوری سفارتخانه یا چیزی شبیه این دایر خواهد نمود یا خیر؟ آیا جمهوری شوراها چه فرهنگ و زبانی با کشورهایایی که با آنان ارتباط برقرار میکنند، بکار می برد؟ اینها سوالاتی هستند که در آینده موضوعیت می یابند اما مضمون چنین سوالاتی در مقیاس محدودتری در رابطه با احزاب سیاسی هم مطرح است.

احزاب سیاسی چپ و کمونیست چگونه با دنیای پیرامونی و احزاب مخالف برخورد میکنند؟ آیا زبان سیاسی (؟) که مثلاً حزب حکمتیست رسمی علیه کومه له بکار برده است که او را شعبده باز میخواند، با دیگران هم چنین است؟ اگر پاسخ مثبت باشد، بایست اذهان کرد که حیات چنین جریاناتی برای جامعه مخاطره انگیز است. چون اینها در عرصه سیاسی و اجتماعی (فعلاً بخش اقتصادی بماند) با بکارگیری چنین زبان سیاسی و فرهنگ نازلی، به وجود فضای سیاسی لطمه میزنند. چون آنها بغیر از خود کس دیگری را برسمیت نمی شناسند، چون کمک میکنند انسانها بی ظرفیت پرورده شوند، و چون این قبیل آدمها با بکارگیری چنین تکنیکهایی تلاش میکنند همیشه در موقعیت رهبر، کارفرما و خلاصه روسا باقی مانده و دیگران هم مطیع آنان.

جامعه امروز متنوع است. یک جریان کمونیست بایست در رویکردهای خویش این تنوع را برسمیت بشناسد. در جامعه امروز مذهبی، ناسیونالیست، سندیکالیست، کمونیست و انواع طیفهای مختلف وجود دارند. یک جریان کمونیست چگونه با این تنوعات برخورد میکند؟ آیا در پوشش کمونیسم همه را از زیر تیغ انقلابی میگذراند؟ یا روش دیگری اتخاذ میکند؟ ... و ...

اگر این رویکرد کمیته کردستان حککا و حکمتیست رسمی علیه کومه له و ادبیاتی که بکار می برند به قانون عام اجتماعی تبدیل شود، آنوقت بایست دیگر فاتحه ارزشهای دمکراتیک و آزادیهای سیاسی و جامعه آزاد و ... را خواند. چون دیگر دیالوگ و پلمیک و مجادله سیاسی در فضای آرام سیاسی جای خود را به فضای اتهام زنی و بی تحملی مخالف میدهد. این حضرات امروز که در قدرت نیستند اینطوری هستند فردا اگر خدای ناکرده کمی قدرتمند شوند چکار خواهند کرد؟

متد و روش مبارزه این حضرات کمیته کردستان حککا و حکمتیست رسمی علیه ناسیونالیسم و مذهب حقیقتاً چگونه است؟ جنگ احزاب؟

آنها روی دیگر سکه ناسیونالیسم تنگ نظر و قدرت طلب هستند، به همین دلیل عاجزند از اینکه به حقوق دیگران احترام بگذارند و یا خدای نکرده به آزادیهای سیاسی و سایر حقوق دمکراتیک ارزش قائل شوند. اخلاق آنها از لحاظ طبقاتی قابل توضیح است.

اینجا ذکر این نکته را لازم میدانم که تشکیل این کمیته دیپلماسی به دوران جنگ شهرکوبانی و سپس عفرین برمیگردد. در آن دوران ما در نروژ یکی از شرکت کنندگان فعال بخش نروژ کمیته دیپلماسی بودیم. کسانی اظهار بی اطلاعی میکنند و این درست نیست. دفاع کومه له از مقاومت کوبانی و عفرین علنی بود و همه از آن مطلع هستند. توضیح اطلاعیه دبیرخانه کومه له درست است. آنروزها لازم بود که فعالانه تر شرکت کنیم امروزه ضرورت آن درجه از حضور فعال بنا به تحولات در جنگ و مقاومت علیه داعش کمتر شده است.

در باره اتحاد و همکاری نیروهای چپ و کمونیست کردستان

کمیته کردستان حککا تهدید میکند که اگر کومه له این روند همکاری با احزاب کردستانی (یا به عبارت آنها همراه با جبهه دیگر ناسیونالیستها و پ.ک.ک) را ادامه دهد نباید انتظار همکاری کمونیستها را داشته باشد. جدا از اینکه این نوع موضعگیری کمیته کردستان حککا را بیشتر به انزوا می برد، نشان میدهد که آنان کمترین دغدغه ای در مورد مخاطرات امروز ایران ندارند. آنها نگران اوضاع نیستند. مساله شان نیست که چه مخاطرات فلاکت

و مصیبت بزرگی دامن کارگران و مردم ایران را گرفته است. جای همه آنها به اندازه کافی گرم هست، به دلایل مادی و عینی و بعلاوه جایگاه طبقاتی آنان، برخورد نه سیاسی بلکه ایدئولوژیک به رویدادها و اوضاع میکنند: برخوردهای ایدئولوژیک بعنوان یکی از خصیصه های فرقه گرایی.

پس به این شیوه برای اتحاد و همکاری صف چپ و کمونیست تلاش میکنید؟ چگونه میتوانید نظر هزاران چپ کمونیست منفرد و غیر منفرد دیگر را بسوی این اتحادی جلب کنید؟ و اصولا انسان کمونیست و چپ متفکر و منتقد چرا باید به این تفکر و بیان شما بپیوندد؟

اتحاد و همکاری نیروهای چپ و کمونیست، اتحاد و همکاری بین احزاب و سازمانهایی است که هر کدام استقلال حزبی و سازمانی خود را دارند. اگر احزاب تشکیل دهنده "اتحاد و همکاری نیروهای چپ و کمونیست" تمام هستی و نیستی شان را در گروه این تجمع از احزاب برای اتحاد گذاشته اند، معلوم می شود که این احزاب بطور کلی جدی نیستند.

احزاب جدی هم وارد ائتلاف و همکاری می شوند و هم خودشان هم مستقل از این تجمع چند حزب، برنامه عمل مستقل خود جهت گسترش طول و عرض تشکیلاتی و حزبی در داخل ایران را تعقیب می کنند.

جنگ آترناتیوها

اینکه احزاب راست و ناسیونالیست تلاش میکنند تا در این اوضاع ایران به آترناتیو تبدیل شوند کاملا طبیعی است. اینها احزاب بورژوازی هستند که برای کسب قدرت سیاسی و سهم شدن در آن، تلاش میکنند بعنوان حزب، خود را به وزنه تبدیل کنند.

همین تلاش در طیف چپ و کمونیست هم مشاهده می شود. "اتحاد و همکاری نیروهای چپ و کمونیست" از جمله این تلاشهاست. اما اینجا تفاوتی بین آترناتیوسازی احزاب بورژوا با احزاب چپ و کمونیست طبعاً بایست وجود داشته باشند. یکی از پایه ای ترین تفاوتها اینست که اگر احزاب بورژوا در تلاشند تا یا کسب قدرت سیاسی کنند یا در قدرت سهم باشند، اما احزاب چپ و کمونیست در تلاشند که با اتحاد خود کمک کنند که توده های کارگر و زحمتکش اداره امور اجتماعی و اقتصادی مکت را بدست گیرند. یعنی خود احزاب چپ و کمونیست حکومت نکنند، بلکه توده ها در حاکمیت باشند.

از این بگذریم که توده های کارگر در این پروسه آترناتیو سازی تا چه اندازه دخیل هستند، اما اگر تقابلات آترناتیوهای مختلف را به همین شکلی که امروز مشاهده میکنیم، تقابل و جنگ آترناتیوها در نظر بگیریم، به دلایل زیادی آترناتیو کمونیستها شکست میخورد.

بنظر من دوره، نه دوره جنگ آترناتیوها، بلکه دوره شکل دادن به آترناتیو سوسیالیستی است. شکل دادن به آترناتیو سوسیالیستی بدون حضور طبقه کارگر در این پروسه، ناچار به شکست است. و اگر تنها احزاب با هم رودرو شوند، همین وضعیتی را شاهد خواهیم بود که حالا هستیم. با جنگ احزاب ما به آترناتیو سوسیالیستی نمی رسیم.

در یک کلام، همین امروز و با این وضعیتی که در آن قرار داریم امکان تحقق سوسیالیسم در ایران وجود ندارد. علت این مسئله نه در رابطه رشد نیروهای مولده و رشد صنعت و تکنولوژی، زیرا ایران امروز از جهات مختلفی از روسیه دوران انقلاب اکتبر پیشرفته تر است. مشکل نیروهای مولده نیست. سوال و مشکل اصلی اینست که آیا خواست سوسیالیسم بعنوان یک آترناتیو اجتماعی، به خواست و مطالبه اکثریت کارگران ایران تبدیل شده است یا خیر. تا کارگران ایران نخواهند خود اداره امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را بدست بگیرند، تا موقعی که کارگران خواستار سوسیالیسم نباشند، سوسیالیسم متحقق نمی شوند. اینجاست که وظیفه اصلی حزب کمونیست بایست ریز شود. با بیراهه رفتن از این اصل مطلب و تجمع چند حزب آترناتیو سوسیالیستی به مکان واقعی خود نمی رسد.

من مخالف اتحاد و همکاری احزاب چپ و کمونیست نیستم. اما تمایل دارم که آنرا در جای واقعی خود بگذارم و مسئله اصلی را به بهانه های مختلف دور نزنیم.

اوضاع خطرناک کنونی

جمهوری اسلامی یک رژیم خطرناک و جنایتکار است. اگر روزی جمهوری اسلامی بطور واقعی حاکمیت خود را از سوی مبارزات کارگران و مردم در خطر سقوط ببیند، از انجام هیچ جنایتی حتی راه انداختن رودخانه خون؛ کمترین ابائی نخواهد داشت. نبایست نسبت به این مهم متوهم بود.

برای اینکه جمهوری اسلامی خنثی شود، لازم است توده های وسیع و میلیونی در عرصه مبارزاتی حضور داشته باشند، لازم است این توده های میلیونی به درجه ای از آگاهی رسیده باشند. لازم است این توده ها پاسخ ساده این سوالات را داشته باشند که به چه چیزی معترض اند؟ و چه نوع سیستمی برای اداره امور کار و زندگی ایشان می خواهند؟ این توده های وسیع میلیونی بایست به ضرورت همبستگی و اتحاد با یکدیگر رسیده باشند. آنوقت میتوان کمتر نگران بود و ادعا کرد که کارگران و زحمتکشانشان آگاه، متحد و وسیع کار جمهوری اسلامی را با کمترین دردسر و خونریزی یکسره میکنند.

اگر کمونیستها به این مهم ها اهمیت ندهند، این خوانش و تفسیر را بدست میدهند که آنها هم منتظرند تا اوضاع در پروسه زمانی و حال با هر دردسری تغییر کند و آنوقت آنان هم سوار موجی شوند که راه افتاده است. سوار شدن روی موج اعتراضات و دخالت نداشتن در پروسه مبارزاتی و پروسه کسب آگاهی و اتحاد را اپورتونیزم میدانم. بنظر من درک اوضاع خطرناک کنونی اینرا به ما میگوید که کمونیستها بایست خیلی آزادیخواه و آزادمنش باشند. کمونیستها و در راس آنان طیف کمونیسم کارگری احتیاج به تغییرات زیادی دارند. تا میل به تغییر وجود نداشته باشد، مشکل کماکان بقوت خود باقی خواهد ماند.

این همه برخوردهای هیستریک و زننده از سوی کسانی که خود را خیلی بزرگ می پندارند، علیه کومه له کمونیست قابل درک نیست. البته تمایل دارم که بگویم "قابل درک نیست" والا در جای خود کاملاً همه این برخوردها قابل توضیحند.

مهمترین شکل مبارزه علیه ناسیونالیسم اینست که کمونیستها تلاش کنند تا توده های هر وسیعتری با هر زبان و رنگ پوست و ملیتی، به این درک پایه ای برسند که آنها دوست و رفیق همدیگرند و آنچه که رابطه بین آنها را تعیین میکند نه تفاوت های زبانی و ملیتی بلکه موقعیت آنان در "کار" و "زندگی" است. آنوقت شما پایه ناسیونالیسم را زده اید بدون اینکه وارد جنگ احزاب شده باشید.

بایست از کومه له بعنوان یک سازمان کمونیست دفاع کرد.

